

«به راه بادیه^۱ رفتن به از نشستن باطل
که گر مراد نیایی به قدر وسع بکوشی»
"سعدی"

به راه بادیه رفتن...

"بررسی انتقادی فصلنامه علوم اجتماعی از آغاز تا اکنون"

(۱۳۷۰-۱۳۹۴)

مرتضی فرهادی*

نوشته پیش رو که به مناسبت چاپ هفتادمین شماره فصلنامه علوم اجتماعی نگاشته شده است؛ نگاهی دوباره به راه‌رفته و طرح بخشی از کف داده‌ها و برخی اندک دست آورده‌های این مجله است. از آنجا که این فصلنامه در این مدت از «بازترین پنجره» با پژوهشگران علوم اجتماعی ایران مراد داشته و از آنان مقاله خواسته و به نسبت دیگر مجلات علوم اجتماعی دانشگاه‌های ایران بیشترین درصد مقالات خارج از دانشگاه علامه طباطبائی را پذیرفته و به چاپ رسانده است؛ پس این مجله نه تنها برآیند نیروهای موجود و یا بالفعل دانشکده و دانشگاه ما است، بلکه به دلیل راه داشتن به دیگر منابع تولید علوم اجتماعی در ایران؛ همچون خلیج طولانی و پرتنگه اما پیوسته به دریا و آب‌های آزاد است، که سطح و

۱- مولوی گوید: «دوست دارد دوست این آشفته‌گی / رفتن بیهوده به از ماندگی».

و یا: دوست دارد یار این آشفته‌گی / کوشش بیهوده به از خفتگی

farhadi_kaveh2002@yahoo.com

* استاد مردم‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی.

کم و کیف مطالب آن، برآیند و نماینده توان دانش اجتماعی دانشگاهی و حتی غیررسمی ما در حوزه علوم اجتماعی می‌تواند باشد.

طبیعتاً این درهای باز و پذیرش مبتنی بر داوری‌ها غیرشخصی - "بین چه گفت! نه آنکه، که گفت؟" - واقعیتی است که می‌تواند ما را در کاستی‌های کارمان دلداری دهد. اما نباید ما را از ترازهای آرمانی مطلوب، در ساخت و پرداخت یک دانش تحقیقی و نه تقلیدی و تولیدی و نه مصرفی و وارداتی، فعال و نه منفعل، کارآمد برای توسعه و تعالی پایدار فرادادی و فتوتی و نه پرآوازه نمایشگاهی و ویتروینی "ترازو پرکن" و درخور یک جامعه کهن فرهنگ با مردمی هوشمند و امکانات بالقوه فراوان، در جهان غافل کند. با چنین نظرگاهی، ما با مسئله سمت و سو و محتوایی و کیفی هفتاد شماره مجله، در طی حدود ربع قرن برخورد کرده‌ایم.

بر آن بوده‌ایم که کاستی‌های این فصلنامه علوم اجتماعی را بریشماریم و غالباً خود انتقادی کرده‌ایم اما به دلیل پیوستگی این برکه با برکه‌های دانش اجتماعی موجود در ایران و جهان، خودبه‌خود این نقد و نظر از مرزها و از محتوای فصلنامه به کل علوم اجتماعی ایران نیز ساری و جاری شده است.

فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه، دومین مجله ایران در حوزه علوم اجتماعی در سطح ملی و افزون بر آن نخستین فصلنامه علوم اجتماعی پس از انقلاب اسلامی است و تا پیش از شروع کار فصلنامه حاضر، تنها یک فصلنامه پرآوازه، در این زمینه با نام **نامه علوم اجتماعی** در ایران و پیش از انقلاب وجود داشته است که مربوط به دانشگاه مادر و از دانشکده علوم اجتماعی و تعاون دانشگاه تهران بوده است.^۱

۱- شماره ۱ دوره ۱، **نامه علوم اجتماعی** (پاییز ۱۳۴۷)، ده سال پیش از انقلاب به چاپ رسیده است. مجله با سردبیری داریوش آشوری و مدیرمسئولی دکتر احسان نراقی و باقیمت ۶۰ ریال و با تخفیف ۳۳ درصدی برای دانشجویان، منتشر گردیده است.

به راه بادیه رفتن" بررسی انتقادی فصلنامه ... ۳

به هر حال نخستین شماره فصلنامه علوم اجتماعی در پاییز و زمستان ۱۳۷۰ (۱۳ سال پس از انقلاب) و پس از حدود دو سال کار پیوسته و پشت سر گذراندن مشکلات و کمبودهای گوناگون که غالباً در شروع کارها دیده می‌شود، از جمله نبود مقاله و انگیزه برای نوشتن آن، ناباوری از امکان چنین کاری در شرایط آن روز دانشکده، کمبود بودجه، نادیدگی و عدم طراحی مجله در ساختار دانشکده و غیره، منتشر شد.

اکنون ربع قرن از آن زمان می‌گذرد و ۷۰ شماره از این فصلنامه با تعداد بیش از ۴۰۰ عنوان مقاله و مقاله نامه موضوعی و معرفی و نقد کتاب در بیش از ۱۳۵۰۰ صفحه (معادل ۳۳ جلد کتاب چهارصد و چند صفحه‌ای) به چاپ رسیده است،^۱ که مشترکین نسبتاً زیادی هم دارد و توانسته مشارکت نویسندگان و اعضاء هیأت علمی دانشگاه‌های گوناگون را نیز به خود جلب نماید.

در چنین مختصات زمانی و مکانی جای آن دارد که با نگاهی به پشت سر، کمی به تأمل بنشینیم و به جای "تعجیل فرهنگی" به "تأمل فرهنگی" پردازیم و این پرسش را نخست از خویش بپرسیم که: آیا می‌توانیم از این ۱۳۵۰۰ صفحه به مثابه سیزده هزار و پانصد خشت خام، آسیایی بسازیم که بشود گندم مردمان را در "دیلیان"^۲ آن ریخت و در "آرتیلان"^۳ آن به آرد و بلغور مبدل کرد. یعنی به وسیله آن به کار و معاش و توسعه پایدار مرز و بوم و مردمان کمکی کرده باشیم؟ آیا توانسته‌ایم از این ۱۳۵۰۰ صفحه، میلی صحرایی و فانوسی دریایی ساخته باشیم که راهنما و چراغ راه کاروانی و کشتی و قایق گم کرده راهی شود؟ آیا توانسته‌ایم با

۱- چند مقاله‌شناسی که معمولاً در پایان هر ده شماره از مجله به شکل موضوعی نخست در پایان مجله و بعداً به شکل جداگانه و نخست به کوشش سرکار خانم اعظم افقی و سپس تا به امروز به همت همکار کوشنده آقای مرتضی سالمی قمصری مدیر داخلی مجله به پیش رفته است که آخرین آن مربوط به ۶۰ شماره بوده و پس از این شماره نیز تکرار خواهد شد. نک به: شماره ۶۱ فصلنامه (تابستان ۹۲).

۲- دیلیان (deliyân): انبارک گندم آسیاب.

۳- آرتیلان (ârtîlân): محل ریختن آرد از میان دو سنگ در چاله گرد آمدن آرد.

این ۱۳۵۰۰ صفحه، بر نردبان تا به ثریای علم و شناخت بشری، یکی دو پله کوچکی لرزان "کارگزاران"^۱ اضافه کنیم و شاخ و برگ و غنچه و میوه‌ای نورسته و خود پیوند زده‌ای، بر درخت علوم اجتماعی وارداتی و روش‌های وارداتی و مضامین وارداتی و شیوه کاربرد و استفاده وارداتی برویانیم؟ و از آن آسیابی درست کنیم که برای ما بچرخد و فانوسی که مردم ما و کشورهای نظیر را پرتوافکنی کند و میوه‌ای پپروریم که داروی دردهای ما باشد و با آن دیگی را گرم کنیم که برای ملت‌های توسعه نیافته بجوشد؟!

بی شک چنین پرسش‌های منحصر به این مجله نخواهد بود و بر عهده کل علوم اجتماعی ما است که به چنین پرسش‌هایی بیندیشد.

اما چگونه می‌شود به این پرسش‌ها، پاسخ درست و منصفانه‌ای برای ربع قرن کار و کوشش و رفتن و رفتن، اما در راهی پر سختستانی و پرسنگلاخ و با باد روبروی پر از ریزگرد، به مقصدی حتی خرد دست یافت؟ و مقیاسی برای رفتن و رسیدن و رفتن و کمی رسیدن و رفتن و رسیدن به ترکستان و رفتن و حتی به ترکستان نرسیدن و دلایلی برای کامیابی و ناکامی ربع قرن کوشش جمعی به دست داد؟ به ویژه آن که موفقیت یا عدم موفقیت یک حرکت جمعی ربع قرنی، در راه علم حرکتی مستقل و جدا از جامعه علمی و کلیت و برآیند همه نیروهای جامعه ما نیست. شک نیست که داوری کاری جمعی به داوران جمعی نیز نیازمند است، اما تا کی باید منتظر این داوری جمعی و خیل داوران نشست؟

اکنون تا داوری جمعی و مهم و معتبر آیندگان؛ به نظر سزاوار و بایسته آمد که فصلنامه خود برای آغاز کار و به مناسبت هفتادمین شماره که یکی از اعداد شاخص و کامل فرهنگ ما است، به این کار پردازد.

اما باز برای آن که به علوم اجتماعی که نسبت به علوم دقیقه و تکنولوژی‌های مربوط به آن، خود بسیار ستم‌دیده و با بی‌توجهی عظیم روبرو بوده است،

۱- "کارگزاران": کاربر، کافی، برآورد نیازهای مردم. از اصطلاحات کرمانی.

به راه بادیه رفتن" بررسی انتقادی فصلنامه ... ۵

منصفانه‌تر بتوانیم به داوری بنشینیم باید گفت آیا این کاستی‌ها و کژئی‌های برخاسته از آن، تنها مربوط به علوم اجتماعی بوده است و یا در استفاده از علوم دقیقه غربی و تکنولوژی‌های برخاسته از آن نیز اتفاق افتاده است؟ اگر چنین باشد باید گفت: این نه به دلیل ماهیت علم محض و علم نابسامانش، بلکه به دلیل تجویزات و نسخه‌های نادرستی بوده که با قدرت سخت استعماری پانصد ساله در جهان و اتفاقات و تلقینات و قدرت نرم آن بر ما و جوامع نظیر ما تحمیل شده است! تحمیل کشاورزی مدیترانه‌ای به جغرافیای کویری و نیمه‌کویری ما و تکنولوژی‌های ظاهراً پیشنهادی؛ اما باطناً اجباری آنها بر نظام دهقانی با روستاها و جمعیت پراکنده و سیستم‌های آبیاری و کودورزی و آیش‌بندی و مهمتر از همه مدیریت چندین و چند هزار ساله حساب شده و موفق ما برای منابع و نابودی حدود ۵۰ تا ۶۰ هزار کاریز و چندین هزار کی و چشمه‌های باستانی و پیش از تاریخی ما و بحران آب و خاک زراعی ما نمونه‌ای از این کژفهمی و کژروی‌های خطرناک در کشورهای نظیر ما می‌تواند باشد. که در اصل ضد پایداری بوده و توسعه ما را تقریباً ناممکن کرده است. اما شاید علوم اجتماعی پیشرو و بومزاد می‌توانست از خسارات دیدگاه مهندسی و سخت‌افزاری و سودجویانه در مکتب نوسازی توسعه‌ای و نشانیدن ابزارهای غیربومی و برکنندن اندیشه‌های بومی کاسته و تا اندازه‌ای آنرا مهار کند.^۱

اما از مسائل کمی و عینی که با سرعت قابل محاسبه و با مجلات علمی - پژوهشی هم سطح، قابل مقایسه است، که بگذریم، نخست باید به برخی کمبودهای کار در این فصلنامه اشاره کنم که البته این به معنای نادیده گرفتن نقایص کلی و ضعف بنیه علوم اجتماعی در ایران از سویی و از سویی کلیت فریبنده و مغلطه‌بار علوم اجتماعی اروپامدار و شرق‌شناسانه و قدرت سخت و زور پوشیده نظام سوداگری - استعماری و تأثیرات آن نیست، که در مقالات این

۱- برای نمونه نک به: شماره "ویژه‌نامه آب" در دست اقدام فصلنامه در این زمینه.

فصلنامه نیز خود را به خوبی باز می‌تاباند، و ما در صفحات آینده به این موضوع خواهیم پرداخت.

کاستی‌ها و کژی‌های کلی علوم اجتماعی با خاستگاه غربی!

گفتنی است، برخی از کاستی‌ها و کژی‌های کلی مادرزادی علوم اجتماعی به ذات و تبار و خاستگاه آن باز می‌گردد و ابتدا به ساکن ساخته فصلنامه‌ها و یا علوم اجتماعی ما و کشورهایی نظیر ما نیست. برخی از این کاستی‌های مهم و قابل تأمل، هم از جانب جامعه‌شناسان و منتقدان صاحب نام و منصف علوم اجتماعی در غرب و هم در کشورهای توسعه یافته "موج دوم" و هم در برخی از کشورهای توسعه نیافته به اشکال و زبان‌های گوناگون از جانب برخی دانشمندان و نویسندگان قدر اول علوم اجتماعی این کشورها و برخی رهبران دانشمند این کشورها مطرح شده است، اما انتظار می‌رفته و می‌رود که علوم اجتماعی ایران و فصلنامه‌هایی که در این حوزه دارد و از آن جمله فصلنامه ما، به قدر وسع در این مدت بیش از این به نقد فرضیات زمینه‌ای جامعه‌شناسی اروپایی و غربی می‌پرداخت و در این زمینه بیش از این روشنگری می‌کرد - نه در حد گذرا و اشارات - و در ادامه به شکل بنیادی‌تری به طرح و نقد چنین مسئله مهمی پردازند و تفاوت شرایط متعارفی علوم اجتماعی در کشورهای شرقی و جهان سوم با تاریخ و دستاوردهای اروپایی این علم و منافع ایدئولوژیک و استراتژیک قدرت غرب را که آگاه و ناخودآگاه در تاروپود این علوم وارد و به آن رنگ و بو

۱- درباره تعریف و مصادیق کشورهای توسعه یافته موج دوم نک به:

مرتضی فرهادی. «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن»، نیمسالنامه دانش‌های بومی ایران، ش ۱، (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، دانشکده علوم اجتماعی، صص ۷۱-۱۲۹. که نخستین بار در ربع قرن قبل در اولین همایش توسعه و فرهنگ و مجموعه مقالات آن (۱۳۷۲) در یک طبقه‌بندی بر پایه معیارهای توسعه‌ای معرفی شده است و ربطی به امواج تافلری ندارد!

۲- درباره "فرضیات زمینه‌ای" در برابر فرضیات مسلم و مترادف‌های آن "فرضیات کلی" و فرضیات جهانی نک به: مقدمه واره و منابع آن.

و نقش خاص اروپایی و شرقشناسانه داده است را بنمایانند و خطرات پذیرش برخی از این نظریات و معیارها را در اجرا و عمل برای چنین کشورهایی و از آن جمله در ایران و به ویژه در مسئله حیاتی توسعه و نگهداری از زیست بوم، نشان دهند. اما به نظر اینجانب متأسفانه ما تنها و گاه گاه در این زمینه در معدود مقالاتی اشاره‌هایی در این زمینه داریم، بگذریم از این که همین اشارات اندک نیز به دلایل گوناگون همچنان ناشنیده باقی مانده که فهرست وار به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم، و امیدواریم از این پس پژوهشگران و نویسندگان جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی ما بتوانند به گونه‌ای آگاهانه‌تر و جدی‌تر به این مسائل و مسائل نظیر توجه کنند.

۱- زیست‌شناسی گرایی گزینشی و نگاه تقلیل‌گرایانه به علوم اجتماعی این گزینشگری همراه با ساده‌سازی به پیروی از علوم دقیقه یعنی دانش‌های مربوط به قوانین حاکم بر مواد بی‌جان (کانی)، و در بهترین و پیچیده‌ترین حالت آن، در علوم مربوط به مواد "آلی" همچون علوم زیستی و ارگانیکی، بوده است. غافل از این که حتی در قوانین علوم دقیقه، با وجود سادگی نسبت به علوم اجتماعی، به دلیل آسانی و کنترل عوامل تأثیرگذار در آن و محدود بودن و شناخته شده بودن آن عوامل، باز "تحت شرایط متعارفی" تعریف می‌شوند و بدون لحاظ کردن شرایط متعارفی و همچنین پذیرش برخی استثنائات، معنادار نیستند. حتی اگر به سادگی قانون "جوش آب" و یا "قانون انبساط و انقباض" اجسام باشند! وقتی قوانین علوم فیزیکی که به نسبت ساده‌ترند تا این اندازه به "شرایط متعارفی" بستگی دارند آنگاه چگونه می‌توان به شرایط متعارفی در نظریه‌های مربوط به جامعه و فرهنگ بی‌توجه بود. یکی از معانی بومی‌سازی علوم اجتماعی می‌تواند فهم همین نکته ساده، یعنی فهم عوامل دگرگون‌کننده و تغییرساز در "شرایط متعارفی" بر یک و یا چند پدیده اجتماعی باشد که آستانه اعمال یک قانون و نظریه را به پیش یا پس برده و یا به طور کلی وقوع آنرا امکان‌پذیر یا غیرممکن می‌سازد.

اما مهمتر از تأثیرات علوم فیزیکی بر فلسفه علم و علوم اجتماعی، تأثیرات بسیار علوم زیستی و به ویژه جانورشناسی گزینشی در این زمینه است. غرب، بخشی از سخنان داروین را با بلندگوهای خود تحریف و تشدید می‌کند. رسانه‌های غربی یک میلیون بار بیشتر درباره عقایدی نظیر داروین سخن می‌گویند تا پیترو کروپاتیکین^۱ (۱۸۴۲-۱۹۲۱) در حالی که مطالعات جوامع جانوری و جوامع انسانی وی، نظریات داروین را به شدت رد می‌کند. از هر هزار نفر ایرانی تحصیل کرده چند نفر با نام و برخی نظریات گزینشی داروین آشنا هستند. و از هر هزار نفر چند نفر با عقاید کروپاتیکین آشنا هستند و حتی نام وی را شنیده‌اند! مؤلف خود در ۵۰ سال گذشته نام وی را از دهان هیچ روشنفکری و تحصیل کرده‌ای در کلاس‌ها و دانشکده‌های علوم اجتماعی نشنیده است و در نوشته‌های نویسندگان ایرانی هیچ مقاله مستقل و کتاب ترجمه شده‌ای از وی را ندیده است.^۲ در حالی که که وی به عنوان یکی از سرشناس‌ترین آنارشیست‌های جهان است! به این می‌گویند سانسور پنهان.

برای مثال علوم اجتماعی غرب به برخی از مطالب و پژوهش‌های تکامل‌گرایان و جانورشناسان تکاملی برای فهم سیر جوامع بشری و تعمیم برخی مفاهیم داروینیستی به شکل گزینشی پرداخته است. بخش‌هایی از دانش و پژوهش‌های داروین و لامارک در زیست‌شناسی و جانورشناسی پایه کار قرار می‌گیرند و بر روی آن کار طولانی انجام شده و با تفکر جامعه فردگرای غربی فرآوری می‌گردد و حاصل آن قیاس مسائل اجتماعی و فرهنگ بشری با ارگانیسم‌گرایی و قیاس ناقص و دلبخواهی جامعه و فرهنگ آدمیان با قانون جنگل و جوامع غریزی جانوری است، که نتیجه این قیاسات ساده‌انگارانه، مبدل به اندیشه تکامل‌گرایی غالباً تک خطی در نظامات

1. Peter Kropotkin

۲- حتی کتاب بسیار مشهور **Mutual Aid a Factor in Evolution** (کمک مقابل به عنوان عاملی تکاملی) وی تا به حال نظر مترجمان ایران را به خود جلب نکرده است.

به راه بادیه رفتن "بررسی انتقادی فصلنامه ... ۹

رقابتی و محوریت تضاد در تاریخ و بازتاب آن در "مکتب نوسازی" در توسعه شده است که بزرگترین مسئله ایران و اکثریت کشورهای جهان در این روزگار است. نمونه‌های این نادیده گرفتن‌ها را هم در شاخه‌های تکاملی ("درخت تکامل حیات")^۱ و توجه به "قانون تباعد صفات"^۲ (سواسویگی "واگراگونگی")^{۳*} جانوران و هم در وجود انواع همکاری چه در یک نوع و چه در بین انواع جانوران می‌توان مشاهده کرد. اما جامعه تضاددوست و ستیزه‌خواه و جنگ طلب نظام "سوداگری - استعماری" دست به بازتولید و پرآوازه نمودن گزینش خود نموده و بخش دیگری از پژوهش‌ها و نظرات کسانی حتی چون برخی از پژوهش‌ها و کتاب‌های خود داروین و دیگر زیست‌شناسان، همچون "پیتر کروپاتکین" که نمونه‌های فراوانی از همکاری بین یک نوع و یا حتی بین انواع را به نمایش می‌گذارد را از صحنه واقعیت پاک می‌کند^۴ و عصر و زمان را به داروین می‌سپارد. یکی از نام‌های داده شده به این عصر "عصر داروین"^۵ می‌گردد و حتی از دادن یک لحظه از عصر و زمانه به کسانی همچون "کروپاتکین"، "راسکین"،

1. Phylogenetic Tree

2. Divergence of Characters

۳- سویه (suye) به معنای نژاد و ژنوتیپ (ساخت ژنتیکی یک فرد در ارتباط با یک یا دسته‌ای از صفات می‌باشد). این واژه هنوز در گویش‌های محلی ایران و به ویژه در میان دامداران و عشایر کاربرد دارد و در ترانه‌های عامیانه عشایر کرمان نیز وارد شده است.

* تکامل شامل دو فرایند با وقوع همزمان است: «در حالی که همه گونه‌ها به صورت عمودی در تکامل هستند، برخی از آنها به دو یا چند خط تکاملی مستقل نیز تجزیه می‌شوند... یک خط تکاملی جدا را شاخه یا کلاد (clad) می‌گویند و نمودار یا نمایشگری که چگونگی این شاخه‌بندی... را نشان می‌دهد "کلادوگرام" (cladogram)، شجره کامل (درخت زندگی) علاوه بر اطلاعات "کلادوگرام" شامل معیاری از میزان واگرایی شاخه‌های گوناگون از یکدیگر نیز می‌شود...» [ادوارد ویلسون، سوسیویولوژی (زیست‌شناسی اجتماعی)، ترجمه عبدالحسین وهابزاده، مشهد، ۱۳۸۴، جهاد دانشگاهی، ص ۲۹].

۴- نک به: مرتضی فرهادی. انسان‌شناسی یاریگری، فصل ۱، «رفتارهای یاریگرانه جانوران»، تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۵، صص ۱۰۷-۱۳۴.

5. Darwin's Centary

"تولستوی"، "مهاتما گاندی" و از این قبیل دریغ می‌شود!^{۱*} و بدین ترتیب در دنیای جانوران "تضاد انواع" دیده می‌شود، اما "تعاون انواع" نادیده می‌ماند. تضاد انواع حتی به "تضاد در نوع"^۲ تبدیل می‌گردد و در این میان تعاون میان انواع و حتی تعاون و یاریگری در میان یک نوع فراموش می‌گردد. سرانجام بقای انسب، بقای اصلح و تنازع بقا به جای تعاون بقا می‌نشیند و تضاد انواع از تراز (سطح بودگی) هستی‌داری جانوران به هستی‌داری نوع انسان و جوامع انسانی کشانده می‌شود و داروین‌یسم گزینشی وارد ذهن جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و به ویژه اقتصاددانان سیاسی کار و سیاسی‌کاران اقتصاددان و توسعه پردازان غرب که غالباً از دو سوی و روی - کاپیتالیسم غالب و مارکسیسم مغلوب

۱- حتی اگر بینایی در جهان باشند و این عظمت را در مردانی از این دست و هم در نیرو و عظمت پوشیده و پوشانده شده "یاریگری" حس کرده و به نامگذاری‌های منصفانه نیز دست زده باشند، چنین نوشته‌ها و گفته‌ها و استدلال‌هایی در بازار مسگری نظام "سوداگری - استعماری" تا مدت‌ها می‌تواند ناشنیده باقی می‌ماند. * برای مثال مایکل.ان. ناگلر (Michal N. Nagler) در اولین سطر مقدمه خود بر کتاب "اکنات ایسواران" (Eknath Easwaran) می‌نویسد: «من بر آن هستم که مورخان آینده به قرن ما نه به عنوان عصر اتم، که به عنوان عصر گاندی خواهند نگرست» [اکنات ایسواران، راه عشق (داستان تحول روحی مهاتما گاندی)، ترجمه شهرام نقش تبریزی، تهران، ۱۳۷۹، نقش ققنوس، ص ۱۱].

"گیربای پیج" (Kirby page) مصلح خستگی‌ناپذیر آمریکایی... می‌نویسد: «هنگامی که برای نخستین بار احساسات خود را درباره گاندی می‌نوشتم، در انتهای آخرین جمله کتابچه کوچکم، علامت سؤال وجود داشت که آیا مهاتما گاندی بزرگ‌ترین مرد عصر ماست؟ اکنون که مدت‌ها از آن زمان می‌گذرد، آن علامت در ذهن من پاک شده است.» [همان منبع، ص ۱۲].

مارتین لوترکینگ بر این باور بود که: «اگر انسانیت "باید" پیشرفت کند، پیروی از گاندی برایش اجتناب‌ناپذیر است.» [رامین جهانگللو. گاندی و ریشه‌های فلسفی عدم خشونت، ترجمه هادی اسماعیل‌زاد، تهران، ۱۳۸۸، نشر نی، ص ۲۳].

نلسون ماندلا گفت: «کلید آرزوی انسانیت برای دستیابی به عدالت اجتماعی، در دستان گاندی است. او را با ایمان و شهامت، دنبال کنید، من پیوسته در او یک منبع پایان‌ناپذیر الهام را یافته‌ام.» [همان منبع، ص ۸۷].

۲- هنگامی که از "تضاد انواع" در میان آدمیان سخن می‌گوییم آیا معنای آن این نیست که نژادهای غیراروپایی و رنگین پوست در ناخودآگاه اروپائیان بیرون از نوع آدمی به شمار آمده است؟! چرا که تضاد انواع اگر هم درست باشد بین انواع گوناگون وجود دارد و نه در یک نوع.

به راه بادیه رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۱۱

اما مشترک در تضاد و نبرد - ارث برده‌اند، می‌گردد. بدین ترتیب داروینسیسم اجتماعی، داروینسیسم سیاسی - اقتصادی و داروینسیسم زیستی، فلسفه‌های تضادگرای غربی پشتیبان و توجیحات لازم برای نظام سلطه و تئوری نظام سوداگری - استعماری و نظریات مکتب "نوسازی متقدم" را فراهم می‌آورد، و رقابت و ستیزه و جنگ (کنش‌های متقابل گسسته) را قاعده عالم و همگرایی، همانندی، صلح، آشتی، همکاری، مشارکت، همانندگردی و هم‌دلی (کنش‌های متقابل پیوسته) را استثناء قلمداد می‌کند و این که همه این حرف و حدیث‌ها و سر و صداها و های‌وهوی‌ها بر سر لحاف، نه ملانصرالدین؛ که بر سر سود و زیان در "بازاریابی چریکی" و گرم کننده تنور بازار آزاد از اخلاق و زیباشناسی و منطق و عاطفه نظام سوداگری^۱ و پوشاننده و استتار کننده و توجیه‌کننده سلطه و قدرت بین‌المللی و "ستر عورت" نو استعماری در می‌گیرد.

حتی اگر این نامگذاری‌ها و مفاهیم هم اتفاق نمی‌افتاد، و حتی اگر اصولاً داروینی وجود نداشت، نظام سوداگری - استعماری، قوانین جانوران (قانون جنگل) را آن گونه که خود می‌خواست، به جهان آدمیان حاکم می‌کرد و منتظر داروین نمی‌ماند! نه ارسطو خالق نظام برده‌داری است و نه داروین خالق تنازع بقا. توجه به تنازع بقا و تضاد انواع و فراموشی تعاون بقا جوهره نظامی است که رنگ خود را به فلسفه، هنر و علم و حتی دین پرصلح و مهربانی عیسی مسیح (ع) نیز می‌تاباند. بدین ترتیب تضاد بین انواع به تضاد بین نوع و حتی تضاد بین اندام‌های موجودی واحد و تا مولکول‌های بدن به پیش می‌رود. آیا به قول نویسنده کتاب عصر داروین "این سایه داروین است که روی باقی قرن گسترده می‌شود" و یا این در واقع، سایه قدرت نظام سوداگری - استعماری است که همه چیز را می‌بلعد و به شکل خود در می‌آورد؟ و از آن جمله دانش و داروین را؟ و "قدرت / دانش" فوکو و جامعه باز "پوپر" را اثبات می‌نماید و کار از فراموشی یاریگری، به عنوان

۱- به قول شاعر جوان میلاد عرفان‌پور:

«نه، امیدی به شما نیست، حقارت آزاد / هر چه خواهید بگوئید، جسارت آزاد / آبروی وطنم یوسف بازار شده است / ثمن بخش فراوان و تجارت آزاد / پاکدامن وطنم را به کسی نفروشید / خاصه این فرقه از قید طهارت آزاد ...» [میلاد عرفان‌پور. از آخر مجلس، تهران، ۱۳۹۴، شهرستان ادب، صص ۳۹ و ۴۰].

مؤثرترین و دیرپاترین عامل حیات یک نوع و یا برخی همکاری‌های بین انواع در می‌گذرد و آنگونه که نویسنده کتاب عصر داروین خود در فصل نتیجه‌گیری می‌نویسد: مسئله تضاد و تنازع بقا بین انواع به تضاد بین اندام‌ها و مولکول‌ها و اسپرم و اوول نیز کشیده می‌شود!

«پیروزی فلسفه جدید به قدری کامل بود که تنازع بقاء یا "جنگ طبیعت"، در زمینه رشد خود موجود زنده نیز بازتاب یافت. در این مورد سایه داروین روی باقی قرن گسترده بود. فلسفه جدید راهی را مجسم ساخت که چگونه یک تئوری... به حد اعلاى ترقى خود مى‌رسد. موضوع همکاری بین اعضای بدن، پیچیدگی پدیده تأثیر متقابل و هماهنگی بین آنها و شیمی سلولی تا حد زیادی از دایره تحقیق بیرون ماندند، در عوض کیفیت تنازع بقاء عامل روز شناخته شد. "هاکسله" (۱۸۶۹) می‌گوید: تعداد زیادی از مولکول‌ها با تمایلات متنوعی که دارند با یکدیگر در تنازع می‌باشند... "ویلهم رو" جنین شناس برجسته آلمانی این تئوری را پیش می‌کشد که بر سر تغذیه بین اندام‌ها تنازعی وجود دارد، "وایزمن" حتی پا فراتر گذاشت و انتخاب طبیعی را در مورد کوچکترین ذرات پرتوپلاسم نطفه هم تعمیم داد. می‌توان مجازاً چنین گفت که در یک تخم لقاح شده، اجداد پدری و مادری برای ظهور مجدد در تنازع می‌باشند!...»^۲

جالب آنکه "لورن آیزلی" نویسنده کتاب عصر داروین در صفحات پایان کتاب اشاره می‌کند که:

«... شکی نیست که این تأکید مبتنی بر سودمندی تنازع بقاء تا حد زیادی به صورت اشتباه‌آمیز به کار می‌رفت زیرا اهل فن را از توجه به رازهایی که ناملموس بودند منحرف می‌ساخت و نقش تعاون را در زندگی جانوران کم می‌شمرد و با نشان دادن آن کیفیت به صورتی بی‌معنی، جای این سؤال را باز می‌کرد که اگر هر موجود

1. W.Roux

۲- لورن آیزلی. قرن داروین، ترجمه محمود بهزاد، تهران، بی‌تا، انتشارات کتابخانه مرکزی، صص ۳۳۴-۳۳۶.

الحق که به قول مولوی گوید: «پیش چشم داشتی شیشه کبود / پس همه عالم کبودت می‌نمود».

به راه بادیه رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۱۳

زنده چیزی جز مجموعه‌ای از یک عده ذرات که در حال تنازعند، نمی‌باشد، پس چرا در همان نخستین وهله به صورت یک بدن دور هم گرد آمده‌اند؟^۱

و نه داروین و نه پیروان بلا فصل او هیچ یک نظر خاصی راجع به ثبات داخلی و هم آهنگی قسمت‌های مختلفه بدن یک موجود زنده نداشتند»^۲

گزینشگری مضامین، بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی‌های مقیاس‌گریزانه، همچون آینه‌های موج‌دار (آینهٔ دِق) واقعیت‌گریز، جابجایی جایگاه قاعده و استثنا، شگرد علم‌ابزاری و عقلانیت‌ابزاری، بسته به مواضع و منافع قدرت نظام سوداگری - استعماری حاکم بر جهان است. این مسئله نه تنها در آوازه‌گری‌های سیاسی و فرهنگی که در علم ایدئولوژیک و کلیشه‌ساز و قالب‌پرداز شرق‌شناسانه و اروپامحورانه و نواستعماری و فرااستعماری مغلظه‌انداز آن نیز هست؛^۳ در اقتصاد کشاورزی، اقتصاد آب، در جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی روستایی، در جمعیت‌شناسی، در مطالعات فرهنگی که برخی پست‌مدرن‌ها برآنند که مطالعهٔ فرهنگ نیست! و به درستی آشکار نیست که پس چرا از اصطلاح تا این اندازه مهم

۱- همان منبع. ص ۳۳۶.

۲- همان منبع. همان صفحه.

۳- گفتنی است که این اندیشه، اندیشه امروزیین مؤلف در سال‌های پایانی عمر نیست، بلکه حاصل ادراکات و حسگری‌های دوران جوانی نیز هست. ۴۷ سال پیش و در ۲۴ سالگی او دستان زور پوشیده در ایجاد گمانه‌ها و ترسیم دنیای مجازی و توهمی به کمک زور پنهان مغالطه در علم و سفسطه در فلسفه و آوازگری با ابزارهای رسانه‌ای و شبه هنری بر اندیشه و رفتار خود و همعصرانش را چنین برآورد و بیان کرده است و جز این در طرح‌ها و "کاری‌واژه‌نگاری"های پیش از انقلاب:

«مثل آن کوچک سرگردان / که رها کرده دستی، آنرا، در تنگ بلور آب / که چنین می‌پیچد بر خود / و گمان دارد
پیماید دریا را! / مثل اندیشه محدود گلی گلدانی / که رها کرده، ریشه اعصابش را، در خاک / بارآورده باور / که
همین است تمامی زمین / مثل آن کوچک سرگردان / مثل اندیشه محدود گلی در گلدان / چشم معصوم مرا /
بنشانند در انبار ذغال شب / بنشانند و به آوازگری بنشستند: روز! روز! اینک این فرخ روز». [مرتضی فرهادی.

«آوازه‌گری»، تهران مصور، ش ۱۳۵۴ (۱۱ شهریور ماه ۱۳۴۸).

و بار مثبت‌دار فرهنگ "زود استفاده" شده است؟! در روانشناسی و آموزش و پرورش، و در اقتصاد و توسعه، این کار موج‌وار دائماً در حال تکرار است. درباره "مصرف"، هزار بار بیشتر از "تولید" سخن به میان می‌آید. از "اوقات فراغت" و حتی "اوقات بلاهت"؟! هزار هزار بار بیشتر از "کار"، و حتی کار خلاقه! و از رقابت و ستیزه و تضاد و "جنگ" چیرگی یک میلیون بار بیشتر از رفاقت و همکاری و مشارکت و آشتی و صلح‌ومدارا،^۲ از خشونت

۱- "اوقات بلاهت" اصطلاح در خور مختصات اوقات فراغت در امروز ما ایرانیان وام گرفته از جناب ابراهیم اصلانی است. نک به: ابراهیم اصلانی. «بهتر است بگوئیم اوقات بلاهت»، دو ماهنامه شوق تغییر، س ۲، ش ۶ (مرداد و شهریور ماه ۱۳۹۲)، ص ۴۸.

۲- بازتاب این تفکر هم‌اکنون نیز در درس‌ها و رشته‌های دانشکده‌های علوم اجتماعی به خوبی مشاهده‌پذیر است. برای مثال در رشته‌های موجود در دانشکده‌های علوم اجتماعی، درس جامعه‌شناسی جنگ که جنبه ایجابی و اتقادی آن بر جنبه سلبی و انتقادی آن بسیار می‌چربد در سطح کارشناسی برای اغلب رشته‌ها وجود دارد، حتی برای رشته "تعاون"، اما درسی به نام جامعه‌شناسی همکاری (یاریگری)، انسان‌شناسی یاریگری و یا روانشناسی یاریگری حتی برای رشته تعاون نیز وجود ندارد! البته وزارت تعاون سابق و وزارت تعاون، کار و رفاه امروز هم، نه کاری به تعاونی و مؤسسات تعاونی سستی ایران و همه کشورهای جهان سوم دارند و نه به خود تعاون و همکاری و این مسئله را افزون بر رشته تعاون در دانشکده‌ها، مؤلف در تعلیمات و کلاس‌ها و آموزش‌های کارمندان وزارت تعاون و همچنین در انتشارات آنها در چند دهه گذشته و در مجلات آنها به خوبی ملاحظه کرده است. و از آن جمله در فصلنامه همیار که با سرمایه اتحادیه سراسری تعاونی‌های مصرف کارکنان دولت منتشر می‌گردد، میزان آشنایی با مباحث نظری و مفاهیم بنیادی تعاون و همکاری را در این نامگذاری هم می‌توان ملاحظه کرد. در حالی که محور اصلی تعاونی‌های مصرف همچون تعاونی‌های تولیدی، نه همیاری که "خودداری مشاع" می‌باشد. جالب آنکه اکنون حدود ۱۵ سال است که این فصلنامه منتشر می‌شود! و هنوز انگار تفاوت‌های ساختاری میان "همیاری" و "خودداری" و "دگریاری" برای گرداندگان فصلنامه و اتحادیه سراسری تعاونی‌های مصرف کارکنان کشور آشکار نشده است. درباره تفاوت این دو نک به مقالات و کتاب‌های مؤلف: فرهنگ یاریگری در ایران و واره، و به ویژه در انسان‌شناسی یاریگری.

در برابر هر صد مقاله درباره "تعاونی" و "تعاونی‌ها" یک مقاله درباره خود تعاون وجود ندارد و این مسئله را اینجانب در سه چهار دهه گذشته هم در درس‌ها و هم در کتاب و مقالات و مجلات مربوط به رشته تعاونی و وزارت تعاون به عینه دیده است و در مقدمه کتاب انسان‌شناسی یاریگری به آن پرداخته است. نباید فراموش کرد که اینجانب حدود دو دهه عضو گروه "تعاون" دانشکده علوم اجتماعی علامه بوده است.

تعاون نیازمند کار و تلاش جمعی است. هنگامی که می‌گوییم در تعاونی‌ها و رشته تعاون و وزارت خانه تعاون، جای همکاری و تعاون خالی است به عبارت دیگر یعنی جای کار و تلاش جمعی و باور و ایمان به کار و کار جمعی و منافع جمعی خالی است. این مسئله افزون بر این در دروسی همانند جامعه‌شناسی اوقات فراغت نیز حاکم است و این جامعه‌شناسی بدون نیاز به جامعه‌شناسی کار به حمدالله و به کوری چشم حسودان و بخیلان به خوبی و خوشی کار اوقات فراغت را بدون "دق و سبّ" کار، با حلاوت و حلویات واردات هر روز بیش از پیش، به پیش می‌برند. این مسئله برای تولید و مصرف هم صادق است اگر چه مستقیماً هنوز درسی به نام جامعه‌شناسی و یا مردم‌شناسی مصرف نداریم، اما خوشبختانه در درس‌های بسیاری مستقیم و غیرمستقیم و از آن جمله در مطالعات فرهنگی و دروس رفاه آفرین و اقتصاد و توسعه فضای مجلات و مطبوعات پر از مصرف و اوقات بلاهت است. افزون بر آن که بین مصرف و اوقات فراغت نیز هم حسی و همدلی قابل‌تحسینی برقرار است و نشان می‌دهد آب به خوبی چاله را پیدا کرده است! در این مورد نیز مصرف و مسرفین در مصرف بدون مزاحمت تولید و سر و صداها و دود و دم آن، به کار خلاقه خود مشغولند و شعار آن شاعر لادری را زمزمه می‌کنند و شکر پروردگار می‌گذارند که: «کلوا و شربوا تو در گوش کن / و لا تسرفوا را فراموش کن!» و البته تقاضا و محرکات و تحریکات تقاضا و دولت‌ها و ملت‌های افزاینده تقاضا و مصرف و مصرف انبوه و جامعه مصرف‌انبوه و محرکات و تحریکات تقاضا، روان "کینز" و "روستو" را نیز شادمان می‌سازند و عارف موسیقی‌دانی همچون "جان کبچ" را بر سر وجد آورده او و طرفداران بی‌شمارش را در جهان به ترقی همراه با ترقص عارفانه جمعی وا می‌دارد! در لابلای این دروس، مصرف چنان جایگاه می‌یابد که به قول "کینز" پس‌اندازهای خرد حتی برای سرمایه‌گذاری، در کاری ناپسند می‌شود و کلاً باید به مصرف برسد تا تولید کلان و کلان تولیدکنندگان جهانی رونق یابند. افزون بر رونق اقتصادی، به قول علوم اجتماعی پست مدرنیستی ما با مصرف هویت می‌یابیم. خود را بر می‌سازیم! و با مصرف، تولید ناقص را کامل کرده و مهمتر از این در برابر قدرت مقاومت می‌کنیم! و بسیار کارها و کردارها و پندارها و گفتارهای نیک دیگر که در این پاورقی مجال بیش از این برای توصیف معجزات آن وجود ندارد! بگذریم که اصولاً ما ایرانیان امروزی نخوانده ملائیم و بی‌می‌مست و بی‌شراب شوریده مصرف و خود استاد مصرف هستیم و نیازی به جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی مصرف و بازاریابی چریکی نداریم. همانگونه که خوشبختانه نیازی به تولید و جامعه‌شناسی کار و تولید هم نداریم، خداوند به ما گفته فرزندم! پدر مکتب نوسازی متقدم هشتاد سال پیش از شکل‌گیری علم توسعه و نظریات توسعه‌ای از نوع کاخ سفیدی و ترومنی توصیه بزرگی برای ایرانیان داشته است. این ارسطوی زمان به قول ظل‌السلطان و استاد میرزا حسین خان سپهسالار و رئیس مکتب غرب‌زدگان ایران و همسایگان ترک و تاتار یعنی جناب "پرنس میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله" در حدود یکصد و پنجاه سال پیش فرموده‌اند پیش به سوی: «تمدن غربیان بدون دخالت ایرانیان» که به نظر ما تفسیر این جمله قصار گهربار «مهمترین صفات در کمترین کلمات» این است که غربیان اصالتاً و چین، ژاپن و کره و کالتا، چشمشان کور، خود بیابند و برنامه‌ریزی کنند و ببرند و درست کنند و برای ما بیاورند! آنچه را که درباره نامتوازی کار و فراغت و تولید و مصرف، جنگ و صلح و رقابت و رفاقت گفتیم درباره شهر و روستا و ایلات و عشایر نیز صادق است. به هزار

هزار بار بیشتر از مهربانی، و از شهر یک میلیون بار بیشتر از روستا و ایل و از معلول در هر زمینه، هزار بار بیشتر از علت سخن گفته می‌شود. در نگاه نخست به نظر می‌رسد که این کار تنها از آوازه‌گری‌های بازرگانی و تبلیغات تجاری و نهایتاً آوازه‌گری‌های سیاسی "استعماری - سوداگرانه" ساخته است، اما دقیقاً در علوم اجتماعی نیز، همان اتفاق به شکل مستورتر و با زبان و ادبیات خاص‌تر و البته مؤثرتر در جریان است و جبر قدرت نظامی با زبان جبر علمی و فلسفی و جبر تاریخی دهان می‌گشاید. دلالتان کالا و مبلغان سیاسی در کسوت دانشمندان، هنرمندان، فلاسفه و حتی عرفا! ظهور و حضور می‌یابند و هر گونه خواست قدرت سوداگر را، تحت لوای "پیشرفت" و "ترقی" آبادی و آزادی با بار عاطفی و ارزش‌گذاری‌های مثبت؛ همراه و تعبیر و ترسیم می‌گردد؛ در حالی که دایره عمل تطور و دگرگونی، بسیار پر دامنه‌تر از دایره دگرگونی‌های فرارونده "خوش سو" و خوش‌خیم همراه با پیشرفت راستین است. پس دگرگونی پیش‌روانه

و یک دلیل، می‌توان ملاحظه کرد، شهر و پرسه و پاساژ جایی برای کلبه روستایی و سیاه چادر ایل و کاریز و "کی" (key) و چشمه و آغل و آخور باقی نگذاشته است!

درس‌هایی مانند جامعه‌شناسی روستایی و جامعه‌شناسی ایلات و عشایر و استادان آن مدت‌ها است که به حاشیه رانده شده‌اند، گناه ده و ایل ما این بوده که نسبت به شهریان بسیار بیشتر تولید می‌کرده‌اند و هر چه کمتر مصرف، آنان علاوه بر نان و گوشت و امنیت غذایی، نیروی کار و دفاعی شهرها و کشور ما را نیز تأمین می‌کرده‌اند و دانشکده‌های بزرگ کار و تلاش و تولید و فرهنگ کار و تولید مادی و معنوی ما بوده‌اند. نقش روستاییان و عشایر را در جنگ هشت ساله ملاحظه کنید، عشایر ما در طی چند هزار سال دانشکده تربیت رزمنده و چریک و رزم نامنظم و چریکی بوده‌اند و اکنون تنها در آخرین پاگرد حدود ۱۰۰ سال است که علوم اجتماعی و از آن جمله جمعیت‌شناسی و توسعه و در اندیشه‌های توسعه مکتب نوسازی متقدم به گوش ملت و حکومت و دولت‌های ما پیش و پس از انقلاب خوانده‌اند که روستا و ایل و جمعیت مولد و پرکار و کوشش آن، سبب پس‌افتادگی ما است و با تخته قاپو کردن ایل و ویران‌سازی روستاهایمان و تجمیع روستاها (شهرک‌سازی تصنعی) همه چیز حل است! اکنون با این روند تند شونده یکصد ساله به زودی به جز شهرک‌های ویلایی و شهر و کلان‌شهر هیچ جمعیت دیگری نخواهیم داشت. اما آیا با حذف روستا و ایل ما به توسعه پایدار رسیده‌ایم حالا قیدهای فرادادی و فتوتی آن پیشکش! می‌ترسم همچون برخی متشاعران و نوخاستگان شعر پیش از انقلاب: «تریایکی بشویم اما شاعر نشویم»!

نیازمند شاخص‌ها و مقیاس‌هایی با توانایی جهت‌یابی است که بدون در نظر داشتن آنها، احتمال غلتیدن در ورطه‌های ایدئولوژی قدرت جهانی "سوداگری استعماری" موجود و دور شدن از واقعیت و فهم ناب، بسیار است. برای دانستن جهت تغییر از داروینیسیم [ضد] اجتماعی غرب مسلط، به کروپوتکیسم اجتماعی زیرسلطه غربی و از فرهنگ فردگرایی یونانی و رومی به فرهنگ جمع‌گرایی آسیایی - آفریقایی - آمریکای لاتین و از آیین‌های چیرگی و خودشیفتگی خدایان المپی به آیین‌های جامعه‌گرایانه صد و بیست هزار پیامبری راه طولانی اما زیبایی در پیش پای آدمیان قرار دارد و برای توشه چنین راه دراز اما سختستانی، افزون بر معاینه و نقد آوازه‌گری‌های علم مسلط، افزون بر دربايست گذر از فرضیات زمینه‌ای مسلط جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی غرب و اندیشه‌های داروینیسیم اجتماعی حاکم بر اروپامحوری و ادبیات شرق‌شناسانه و نواستعماری و فرااستعماری، به تعاریف رویه دیگر و زیرین علم همچون علوم اجتماعی بخش زیرسلطه و رویه پنهان و تحسین برانگیز و واقع‌گرایانه خود غرب^{۱*} به فرهنگ و آیین و فلسفه (اخلاقیات) و زیباشناسی و علم و هنر مغلوبین نیز نیازمندیم! علوم اجتماعی بومزاد ما و حدود ۱۶۰ کشور پیرامونی ما، تاکنون محو و جذب علوم اجتماعی فاتحان بوده است و البته به عنوان مغلوبین تاریخ باید به دنبال فهم و برقراری نسبت واقع‌بینانه با آن باشیم. زیرا معرفت علمی و فلسفه و هنر و آیین قدرت مسلط، به تنهایی قادر به یاری ما در راهیابی و جهت‌یابی ما به عرصه

۱- از نظر مؤلف، غرب سیستمی یک پارچه و یک گانه نیست. بخشی مهمی از آن از نظر جمعیت و ناتوان از نظر قدرت دارد که، بسیار واقع‌گرایانه و مشارکتی‌تر و اخلاقی‌تر و زیباتر از بخش مسلط و قدرتمند غرب است در این باره نک به: مقدمه انسان‌شناسی یاریگری و مقاله "راه‌ها و چاره‌ها" و فصلی با همین نام در صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن (انسان‌شناسی توسعه پایدار فرادادی و فتوتی در ایران)، در دستور چاپ.

* . بخشی از استدالات ما در این نوشته و دیگر نوشته‌های مؤلف برگرفته از نظر دانشمندان این رویه پنهان غرب است.

توسعه پایدار نخواهد بود و به تنهایی دیواری بلند بر سر این راه‌های نو و خلاقه مغلوبین خواهد بود.

شاید، این آرمانی دیرینه باشد که بتوان قوانینی را یافت که در همه سطوح هستی و همه شاخه‌های علم به یک اندازه صادق و قابل تعمیم باشد. اما علاقه غرب به این همسان‌سازی و اثبات جهانشمولی قوانین علمی خودگزیده و خودپذیرفته، نه در علاقه به تحکیم وحدت میان آدمیان و قوانین علمی جهانشمول و تشویق‌آمیز در یگانه جویی عارفانه شرقی می‌باشد! بلکه گمان می‌رود ریشه در تمنیات تمرکز قدرت و اقتدار ایدئولوژیکی و جهانی‌سازی به سبک و استانداردهای اروپا محورانه و شرق‌شناسانه دارد،^۱ وگرنه این یگانه‌سازی با اندیشه

۱- درباره اندیشه‌های دیرینه و بازتولید شده یونان محورانه و اروپامدارانه و شرق‌شناسانه و نقد آن، نخست نگاه کنید به: کتاب ارزنده پانزده جلدی **یونانیان و بربرها** که ترجمه آن در چهار دهه پیش به خامه زنده‌یاد استاد احمد آرام در کتاب **هفته** از مطبوعات کم‌نظیر پیش از انقلاب در ایران شروع و پس از تعطیلی کتاب هفته به همت **شرکت سهامی انتشار** به چاپ رسیده است و جلد دوم آن را بنیاد فرهنگ ایران پیش از انقلاب منتشر ساخته است. پس از انقلاب ترجمه این کار بزرگ به وسیله **انتشارات توس** به پایان آمده و خوشبختانه در ۱۳۸۷ با استقبال خوانندگان فرهیخته به چاپ دوم رسیده است. اما متأسفانه با چنین سابقه‌ای هنوز این اثر برای تحصیل‌کردگان و روشنفکران و دانشجویان ایرانی بسیار کم شناخته شده است.

سه جلد این کتاب با ترجمه جدید به وسیله دکتر **مرتضی ثاقب‌فر**، یک جلد با ترجمه شادروان ع. **روح‌بخشان** و یازده جلد دیگر به همت **قاسم صنعوی** و زیر نظر دکتر **ژاله آموزگار**، و زنده‌یاد استاد **ایرج افشار و کامران فانی** به پایان رسیده است. در ضمن دکتر **مصطفی رحیمی** پیش از انقلاب در مقاله‌ای به معرفی این کتاب به خوانندگان ایرانی دست‌یازیده است و به احتمال زیاد کسان دیگری نیز در ایران در این زمینه نوشته و نقدهای دیگر نیز دارند که به جستجو نیازمند است.

- امیرمهدی بدیع. **یونانیان و بربرها (روی دیگر تاریخ)**، گروه مترجمان، تهران، ۱۳۸۷، انتشارات توس.

در این زمینه و نقد علوم اجتماعی فاتحان نک به:

- ادوارد سعید. **شرق‌شناسی**، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، ۱۳۷۷، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- **فرهنگ و امپریالیسم**، ترجمه اکبر افسری، تهران، ۱۳۸۲، انتشارات توس.

به راه بادیه رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۱۹

"چندگانگی" خدایان المپ و تثلیث کلیسایی و تربیع و تخمیس نژادی قساوت‌آمیز یک بام و چند هوای نظام سوداگری - استعماری به یاری تعلیمات انسان‌شناسی جسمانی نژادپرستانه و همگام و همگرا و هم‌راستا با نژادپرستی یونانی - رومی و ناهم‌ترازپنداری آدمیان از ارسطو تا هگل و نیچه و هایدگر تا عالیجناب پوپر در تعارض آشکار است. ارسطو در کتاب سیاست، جمعیت دولت شهرهای یونان را به انواعی با حقوق انسانی بسیار نابرابر و منزلت‌های متفاوت تقسیم کرده و در این میان برده‌ها را "ابزارهای جاندار" تعریف می‌کند. معلم اول! و بزرگترین فیلسوف جهان غرب که چنین دیدگاهی داشته باشد دیگر حساب سوداگران سیاستمدار و سیاستمداران سوداگر و برده‌داران و مستعمره‌داران آن پاک است:

«جانداران رام، در نهاد بهتر از جانداران رمنده‌اند، و صلاح چنین جاندارانی آن است که مطیع فرمان آدمی باشند... همچنین است رابطه زن با مرد، رابطه زیردست با

-
- علیون دیوپ؛ ژاک رابه مانانزارا؛ فرانتز فانون؛ امه سه‌زر. نژادپرستی و فرهنگ، ترجمه منوچهر هزارخانی، تهران، ۱۳۵۲، انتشارات زمان.
- جان. ام. هابسن. ریشه‌های شرقی تمدن غرب، ترجمه مسعود رجیبی، موسی عنبری، تهران، ۱۳۸۷، انتشارات دانشگاه تهران.
- رابرت یانگ. اسطوره سفید (غرب و نوشتن تاریخ)، ترجمه جلیل کریمی، کمال خالقی‌پناه، تهران، ۱۳۹۰، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- پرویز ورجاوند. پیشرفت و توسعه بر بنیاد هویت فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، شرکت سهامی انتشار.
- ویل دورانت، مشرق زمین گاهواره تمدن، ترجمه احمد آرام، ع پاشایی، امیرحسین آریان‌پور، تهران، ۱۳۷۲، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- سید فرید العطاس. گفت‌مان‌های جایگزین در علوم اجتماعی آسیا، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، تهران، ۱۳۹۱، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ایمانوئل والرشتاین. علوم اجتماعی نیندیشدنی، ترجمه احمد نادری، تهران، ۱۳۹۴، نشر ترجمان.
- لیندا توهیوای اسمیت. استعمارزدایی از روش، ترجمه احمد نادری و الهام اکبری، تهران، ۱۳۹۴، نشر ترجمان.

زبردست و فرمانروا با فرمان بردار... پس این اصل باید درباره همه آدمیزادان صدق کند. نتیجه می‌گیریم که همه آدمیزادگان با یکدیگر به همان اندازه فرق دارند که تن از روان، یا آدمی از دد...^۱ آیا آشکارتر از این می‌توان نژادپرستی و سلطه‌گری را فلسفید و متفلسفید! و قدرت / فلسفه نوع غربی را آشکارا مشاهده کرد؟ بیهوده نیست که غربیان آغاز همه علوم را از یونان و غالباً از ارسطو شروع می‌کنند و به وی نام معلم اول نهاده‌اند!

«اما طبیعت همچنین خواسته است تا بدن‌های آزادگان و بردگان را از یکدیگر متفاوت سازد، بدن‌های بردگان را نیرومند ساخته، اما بدن‌های آزادگان را... شایسته زندگی اجتماعی آفریده است... پس ثابت شد که به حکم قوانین طبیعت، برخی از آدمیان آزاده و گروهی دیگر بنده‌اند و بندگی برایشان هم سودمند است و هم روا!»^۲

معنای دیگر این سخن آن است که بردگان شایسته زندگی اجتماعی نیستند. این تفاوت جوهری فقط مربوط به بردگان نیست همه اقوام غیراروپایی و زنان و حتی زنان یونانی نیز چنین هستند. اما جالب‌تر آن است که اغلب نویسندگان اروپایی به چنین پیشینه کرداری و رفتاری و گفتاری خود فخر می‌فرشند و خود را به تمدن یونان و روم باستان وصل می‌کنند!

ارسطو با اشاره به عبارت "اوری‌پید"^۳ نمایشنامه‌نویس سده پنجم پیش از میلاد می‌گوید: «از اینجاست که شاعران گفته‌اند:

سزاست که یونانیان حاکم مردم "بربر" باشند».^۴

از آنجا که ایجاد و ابقاء نظام "فراکاستی" (فراطبقاتی) یونانی و تحمل آن بر اکثریت قاطع نیازمند قدرت و اعمالِ خشونت بیش از اندازه است، پس جنگ یا

۱- ارسطو. سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، ۱۳۵۸، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ص ۱۱. نقل به اختصار.

۲- همان منبع، ص ۱۱.

3. Euripide

۴- همان منبع، ص ۳.

به راه بادیه رفتن "بررسی انتقادی فصلنامه ... ۲۱

ضروری و یا طبیعی و غریزی است و بایستی نمایانده شود و روا دانسته شود! در چنین جامعه‌ای انگار معاش و بدست آوردن ثروت جز از راه ربایش آن از دیگر آدمیان امکان‌پذیر نمی‌باشد. بیهوده نیست که از نظر ارسطو و جامعه یونان دزدی امری خلاف اخلاق و ناپسند شمرده نمی‌شده است! می‌دانم این سخن باورپذیر نیست! اما با دقت ملاحظه کنید معلم اول فرهنگ و تمدن غرب چه می‌گوید: «... باید چنین نتیجه گرفت که [طبیعت] همه جانوران را برای خدمت آدمی آفریده است، فن جنگ، به نحوی فن به دست آوردن مال به شیوه طبیعی است. آنچه‌نان فنی که باید نه فقط بر ضد جانوران درنده، بلکه بر ضد مردمی که به حکم طبیعت برای فرمان‌برداری زاده شده‌اند، ولی در تسلیم به این حکم سرباز می‌زنند، به کار رود. اینگونه جنگ طبیعتاً روا است».^{۱*}

۱- همان منبع، ص ۲۱.

* . زمین گرد است و کوچک و انگار طنین‌های تاریخی در گنبد دوار و جو آن باز می‌تابد و تکرار می‌شود و "مردم جهان اگر تاریخ نخوانند باید آنرا دائم تکرار کنند". به این جمله‌های ارسطو دقت کنید و تکرار آنرا پس از حدود دو هزار و سیصد سال از دهان بسیاری از سیاستمداران فاشیست و نازیست اروپا و گاه متفکران و فلاسفه و یک رئیس‌جمهور در اوایل قرن بیست و یکم که مدعی‌العموم دموکراسی و آزادی و ژاندارمی در جهان است بشنوید و عمل به آن را در افغانستان و عراق و جنگ نیابتی آن را در سوریه و یمن و جاهای دیگر ببینید. "جورج بوش" با زبان سیاسی می‌گفت هر که با ما نیست بر علیه ما است که ترجمان واقعی آن این است هر کشوری که مطیع و تسلیم ما نیست دشمن ما است و جنگیدن و نابود کردن آن طبیعی و روا است. از دیدگاه فرهنگ مسلط و نظام سوداگری - استعماری غرب، جهان بدون رقابت، ستیزه و جنگ ملالت‌بار است. "بیچه" گفت: زنان برای زائیدن و مردان برای جنگیدن، "زندگی جنگ است و دیگر هیچ" (من می‌جنگم پس هستم). در غرب فلاسفه جنگ کم نیستند و شعرا و هنرمندان در ستایش از جنگ کم سخن نگفته‌اند. "مارتی نتی" (Martinetti) شاعر ایتالیایی در اعلامیه نهضت فوتوریست نوشت: «ما در پی تجلیل و بزرگداشت جنگ‌ایم. جنگ است که تنها شفابخش عالم است. ما هواخواه... اندیشه‌های کشتارگریم... به پیش، ای آتش افروزان! کتابخانه‌ها را بسوزانید و موزه‌ها را غرق کنید و پرده‌های معروف را در آب فرو برید.» و نک به: انسان‌شناسی جنگ، در دستور چاپ مؤلف.

می‌بینید نه معلم اول تمدن و فرهنگ غرب چیزی را پنهان ساخته است و نه دانشمندان علوم اجتماعی غرب، هرگز این مسئله را پنهان کرده‌اند که سرچشمه اغلب دانش‌های غربی از ارسطو شروع می‌شود و به ویژه علم سیاست! و یکی از ویژگی‌های مهم فرهنگ آن است که از نسلی به نسل دیگر از طریق زبان و سنت منتقل می‌شود. و این ویژگی حداقل در رویه مسلط فرهنگ غرب چه نیکو حفظ شده و استمرار یافته است! البته همانطور که قبلاً اشاره شد غرب اکثریتی بدون قدرت و رویه انسانی درخشانی نیز دارد، که ما در مقدمه انسان‌شناسی یاریگری و در فصل اول صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن؟ به این رویه پنهان غرب توجه کرده‌ایم. البته اگر این اندیشه‌ها هنوز در جهان و غرب زنده نبودند، می‌شد چنین اندیشه‌هایی را به پاس دیگر خدمات ارسطو بر وی بخشید. اما چه می‌شود کرد که هنوز جهان پر از تفکراتی است که به شکل‌های گوناگون، علوم اجتماعی، سیاست و جهانیان را درگیر خود ساخته است.

اشاره به مثله کردن آدمیان بر پایه نژادهای سه گانه و یا بر پایه رنگ‌های چهارگانه: نژاد سیاه، سفید، زرد و قهوه‌ای و دیگر گونه‌شناسی‌های نژادپرستانه و اروپامحورانه به نام علم و روشنفکری و پیشرفت! همچنان تا به امروز ادامه دارد. برای نمونه طبقه‌بندی سه گانه نژادهای اصلی سفید و زرد و سیاه "آرتور دوگوبینو" در رساله پر معنای درباره نابرابری نژادهای انسانی و البته همیشه نه به این آسانی و سادگی "برنار لوبوویسه دوفونتویل" در ۱۶۸۶ می‌نویسد: «ساکتین برخی از سرزمین‌های نو کشف را به سختی می‌توان انسان نامید زیرا جانورانی‌اند به قیافه آدمی، گاهی ناقص‌ترند و تقریباً شعور انسانی ندارند»^۱.

۱- لورن آیزلی. قرن داروین، ترجمه محمود بهزاد، تهران، بی‌تا، کتابخانه مرکزی، ص ۱.

به راه بادیه رفتن "بررسی انتقادی فصلنامه ... ۲۳

"پیتر کاینکهام" پرسید: «آیا بومیان باید در نقطه صفر تمدن قرار داده شوند و... مرز اتصال انسان و قبیله میمون‌ها جای گیرند؟ چرا که به ظاهر، برخی از زنان بومیان، تنها به یک دم نیاز دارند تا میمون کامل شوند»^۱.

در اندیشه "ارسطووار" بخش مسلط غرب تنها زنان بومیان، چنین خوار نیستند. نیچه می‌گوید: «اگر به پیش زنان می‌روید شلاق را فراموش نکنید!»

بدین ترتیب به قول هابسون: «انسان‌شناسان و زیست‌شناسان... زنجیره طولانی از نظریات و طبقه‌بندی‌ها را بسط دادند که در نهایت به پدید آمدن نژادپرستی علمی در بریتانیا بعد از ۱۸۴۰ م منجر شد»^۲.

"کمپر"، "کویه"، "بلومن باخ"، "رتزیس"، همانند نتیجه‌گیری کردند که اروپایی‌ها با هوش‌ترین و سیاهان کم‌هوش‌ترین هستند. "کنت دوفون" ادعا کرد که "هونت‌ها" حلقه گمشده بین میمون‌ها و انسان را تشکیل می‌دهند... "ادوارد لانگ" گفت: «فکر نمی‌کنم که یک شوهر اورانگوتان برای یک زن هوتنت (خوی‌های جنوب آفریقا) هیچ گونه بی‌حرمتی باشد»^۳!

همانگونه که اشاره شد اگر این تفکر و احکام ارسطاطالیسی، هم امروز و در اوایل قرن بیست و یکم در نظام قدرت جهانی در حاکمیت نبود، بشریت می‌توانست ارسطو را به دلایل گوناگون پیش قراولی در برخی علوم و اهمیت دادن به تجربه علمی و تعاریف درستش از شعر و غیره ببخشد. اما امروزه نادیده گرفتن چنین اندیشه‌های حاکمی، ترحم بر پلنگ تیزدندان قدرت‌های جهانی نظام سوداگری - استعماری و نوبرده‌داری نولیبرالی غرب است و ستمکاری بر ستمدیدگان جهان چه در غرب و چه در سایر مناطق جهان می‌باشد.

۱- جان ام. هابسون. ریشه‌های شرقی تمدن غرب، ترجمه مسعود رجبی و موسی عنبری، تهران، ۱۳۸۷، دانشگاه

تهران، ص ۲۲۵.

۲- همان، ص ۲۲۶.

۳- همان، ص ۲۲۶. نقل به معنی و به اختصار.

بی شک چنین باورهایی ساخته و پرداخته ذهن و انشاء ارسطو نمی باشد، اما ارسطو فرهیخته و فرهنگ پذیر شده فرهنگ یونانی است که چنین می اندیشیده و عمل می کرده است؛ اما از معلم اول جهان! انتظار می رفته که چنین احکام اجتماعی و فرهنگی نظام برده داری و اشرافی یونانی را تئوریزه نکند و به قول قدما این احکام انشاء نشده از جانب خود را، امضاء نماید.^۱ البته تقدیس ارسطو در فرهنگ غرب و نام بزرگ آموزگار اول بشریت^۲ را به همین دلیل بر وی نهاده اند و گرنه در یونان باستان فلاسفه بزرگتری وجود داشتند که جام شوکران نوشیدند. اشاره به سقراط بزرگ، آموزگار پرسشگری جهان است، "پُرسشی" که پیوسته با هر پرسش دانه معرفتی را در ذهن پیرامونیان خود می کاشت و با هر پرسش «ثلثی ز معرفت» را به هم عصران خود اهدا می کرد.

بیهوده نیست که "کارل یاسپرس" فیلسوف نامی آلمان در کتاب فیلسوفان بزرگ تنها هفت اندیشه ورز بزرگ را از میان بسیاری از اندیشه ورزان جهان برگزیده است که نخستین آنها سقراط است و بودا و کنفوسیوس، عیسی (ع)، افلاطون و اوگوستین قدیس و کانت نفرات بعدی می باشند. «"یاسپرس" بر این باور است که اینان در بشریت نقش تعیین کننده داشته اند و افکارشان در حیات انسان چنان مؤثر بوده است که جهان بشری بدون آن افکار، صورتی دیگر و مسیری دیگر می داشت».^۳

۱- همان منبع، ص ۲۱.

۲- در لغت نامه دهخدا مدخل ارسطو با این جمله آغاز می شود: «حکیم مشهور یونانی... ملقب به معلم اول و پیشوای مشائین...» [لغت نامه دهخدا، حرف الف، ص ۱۸۲۴]. این لقب زیاد تکرار شده است و از آن جمله در: ارسطو، اصول حکومت آتن، ترجمه باستانی پاریزی با مقدمه غلامحسین صدیقی، تهران، ۱۳۷۰، شرکت سهامی کتاب های جیبی، ص ط.

۳- کارل یاسپرس. فیلسوفان بزرگ، ترجمه اسدالله مبشری، تهران، ۱۳۵۳، انتشارات پیام، ص نه.

به راه باده رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۲۵

افزون بر سقراط، افلاطون که یکسره بیست سال به معلم اول آموخت!^۱ و حالا بگذریم از لقب پر ادعا و گلوگیر "آموزگار اول بشریت"، جهان کهن تر از آن است که بشود نام آموزگار اولش را دانست، و بهتر است به همان حضرت بابا آدم و ماما حوا اکتفا کرد! که اگر چه با منطق اروپامحوری و نژادپرستی سازگار نیست، اما با مسیحیت ادعایی غرب هم خوان است! بیهوده نیست که ارسطو برای استادی شاگرد گجسته‌ای^۲ گزیده می‌شود که "دیوژن کلبی" در هنگام پادشاهی وی به او می‌گوید: «کمی کنارت بایست، بین من و خورشید ایستاده‌ای».^۳

اندیشه‌های ارسطو که بازتاب اندیشه‌های نظام حاکم یونان بود، از قرن پانزدهم دوباره در اروپا به عنوان یک ایدئولوژی قدرتمند بازتولید و تئوریزه و پرورده می‌شود^۴

۱- ارسطو بیست سال شاگرد افلاطون بود، با وجود نقدهای ارسطو به استادش «ارسطو در دوران پختگی اندیشه‌اش به عظمت افلاطون اعتراف می‌کند» [شرف‌الدین خراسانی. دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج هفتم، ص ۵۷۸].

"ویل دورانت" می‌نویسد: «نفوذ عقاید افلاطون در تمام نظریات ارسطو حتی در آنها که بیشتر ضد افلاطون است دیده می‌شود» [ویل دورانت، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، ج ۱، ص ۷۴].

"بیکن" می‌گوید: «ارسطو مانند سلاطین عثمانی، فکر می‌کرد که نمی‌تواند به آسودگی سلطنت کند مگر آنکه تمام برادران خود را از دم تیغ بگذراند» [همان منبع، ص ۹۶].

۲- "گجسته" ضد "خجسته" به معنای ملعون. مدتی است که از زبان فارسی کنار گذاشته شده است اما لقب ایرانیان برای اسکندر مقدونی بوده است!

۳- «... اسکندر در کورنت، هنگامی که "دیوجانس" زیر آفتاب دراز کشیده بود، به سراغ او رفت، حکمران گفت: من اسکندر پادشاه بزرگم، فیلسوف جواب داد «من دیوجانس سگم» پادشاه گفت هر چه می‌خواهی از من بخواه. دیوجانس جواب داد: «از پیش من کنار رو تا آفتاب بتابد...» [ویل دورانت. تاریخ تمدن، جلد دوم (یونان باستان)، ترجمه امیرحسین آریان‌پور، فتح‌الله مجتبائی، هوشنگ پیرنظر، تهران، ۱۳۷۲، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۵۶۹].

۴- عجیب نیست که دکتر محمود عنایت در مقدمه ترجمه کتاب سیاست، پس از اشاراتی به برخی منتقدان آراء اجتماعی و سیاسی ارسطو می‌نویسد: «... اما برای کسی که نیک و بد عقاید گذشتگان را در متن تاریخ آن داوری می‌کند، دفاع ارسطو از بردگی و توجیه آن چندان شگفت‌آور نیست. بردگی در جامعه یونان باستان ریشه‌های عمیق داشت» [مقدمه، ص هفده]. اما عجیب خوشبینی فراوانی است که وی به دولت‌ها و ملت‌ها و تاریخ

و دوباره نظام برده‌داری - استعماری را همچون نگینی بر انگشتر نظام سوداگری می‌نشانند!

امروزه هنوز افکار ارسطویی همچون گلوله در اسلحه پلیس آمریکا در روز روشن و در زیر چشم دوربین بر قلب سیاهان ستم‌دیده و بی‌سلاح آمریکا می‌نشینند! و همچون اورانیوم ضعیف شده در علوم اجتماعی غرب و در هنر و فلسفه بخش در قدرت آن بر علوم اجتماعی و اقتصاد و سیاست و توسعه پایدار جهان سوم تأثیر مخرب و مکتوم و مستور به جای می‌گذارد.

بدین ترتیب افکار پیشامسیحیایی و شدیداً نژادپرستانه ارسطویی همچون یک افعی پس از یک هزار و هشتصد سال دوباره پوست می‌اندازد و سه گانه و چند گانه‌گرایی ناهم‌ترازانه و نونژادگرایانه فراکاستی نوین اروپا را دامن می‌زند و پشتیبانی می‌کند. آنگاه برخی جامعه‌شناسان اروپایی و مکتب‌نوسازی متقدم برخاسته از آن و برخی جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان ایرانی، چنان سخن از جدایی "سستی / صنعتی" به میان می‌آورند که انگار هیچ ربطی بین آنها وجود ندارد و ابداً به روی خود نمی‌آورند که این

جهان و به ویژه دولت‌های اروپایی از خود بروز می‌دهد، و این تصور که دیگر عصر عقاید سیاسی ارسطو به پایان رسیده است! وی در پایان مقدمه می‌نویسد:

«پیدا است که امروزه نه هیچ دولتی باید عقاید ارسطو را در سیاست راه و آئین درست کشورداری بدانند و نه هیچ ملتی اندرزهای او را مایه رستگاری و... اهمیت کتاب سیاست از دو نکته بر می‌خیزد: یکی آنکه روح فلسفه زمان ارسطو را منعکس می‌کند و دیگر آنکه سرچشمه اصلی اندیشه‌هایی است که تا پایان قرون وسطی فلسفه سیاسی غرب را سیراب می‌کرد و [تنها] در مراحل واپسین آن عصر، مانع گسترش اندیشه‌های آزاد و نو و دستیار صاحبان قدرت و تاریک‌اندیشی آنان گشت. رستاخیز معنوی قرون پانزدهم و شانزدهم در اروپا افکار سیاسی ارسطو را با بساط و امانده روزگار کهن به دور ریخت!» [همان، ص هجده].

چه اشتباه بزرگی است که ما این همه نژادپرستی را در جهان و در روح مسلط تمدن غرب نبینیم و همچون پدران زرتشتی مان با خوش‌گمانی بخواهیم گناهکاران را با پیشاب گاو تطهیر کنیم. چگونه ممکن است مترجم توانای کتاب سیاست حداقل امواج طوفانی نژادپرستی اروپایی را در عصر استعمار و در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره و تحت نفوذ کشورهای اروپایی و در جنگ‌های پر از نژادپرستی جهان در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را ندیده باشد؟

برده‌داری نوین از چه سرچشمه‌هایی دوهزار و پانصد ساله تاریخی جوشیده و از سلسله جبال جباریت چه اندیشه‌هایی سیراب شده است؟

برای علوم اجتماعی و برای اقتصاد و توسعه مهم است که پیش فرض ما این باشد که با پایان قرون وسطی و رستاخیز معنوی قرون پانزدهم و شانزدهم اروپایی هر گونه اندیشه و عمل نادرستی را در میان "صاحبان قدرت و تاریخ اندیشان" اروپایی شست و با خود برد و یا این که بدانی چه سایه سنگینی از اندیشه‌های نظام برده‌داری کهن در تفکرات استعماری و نواستعماری و فرااستعماری تازه پس از قرون وسطی تا هم اکنون در جهان و در معرفت‌های مسلط اروپایی ظهور و حضور دارد؟ خواننده داننده می‌داند که یکی از ویژگی‌های بارز "مکتب نوسازی" فراموشی همین عامل "استعمار" به اشکال گوناگونش در امر و روند توسعه است.

سخنان "میشل فوکو" درباره قدرت پنهان و "دانش / قدرت" و سخنان "ادوارد سعید" در شرق‌شناسی و فرهنگ و امپریالیسم و پیش از آنان در نوشته‌هایی همچون "فانون"، "ژان پل سارتر"، "امه سه‌زر" و بسیار کسانی دیگر از رهبرانی همچون "مهاتما گاندی"، "جواهر لعل نهرو" و اقتصاددانان و بوم‌شناسانی مانند "گونار میردال" و "واندانا شیوا" و... برای زودودن چنین خوش باوری‌ها و ساده‌اندیشی‌هایی بوده است، که هنوز در میان روشنفکران و تحصیل‌کردگان ما تا به همین امروز به جا مانده است! جهان علم و کلی‌تر از آن معرفت غربی و در همه انواع و ابعاد، در آمیختگی و امتزاج آن با قدرت استعماری - سوداگری همچون میدان مین‌گذاری شده منتظر غافل پا نهادن بر آن است. گل چینی اگر از چنین میدانی امکان پذیر هم باشد، اما به آمادگی و تجهیزات فراوان و دقت و هشیاری روشنفکرانه و پیش‌روانه‌ راستین نیازمند می‌باشد!

"جان ام. هابسون" درباره «داروین‌یسم اجتماعی و نژادپرستی علمی می‌نویسد: برای نخستین بار در تاریخ جهان، توسعه جوامع به ویژگی‌های نژادی پایدار نسبت داده شد... بر پوست و ویژگی‌های ژنتیکی به عنوان معیارهای تعیین کننده تمدن... تأکید خاصی شد. کتاب‌هایی همانند نژادهای بشر از "روبرت ناکس"،^۱ تکامل اجتماعی از

1. R. Knoxs

"بنیامین کید"^۱ و نابرابری‌های نژادهای انسانی از "کنت دوگوبینو" (۱۸۵۳-۱۸۵۵)، تقسیم‌بندی سه گانه از نژادها را بر اساس رنگ پوست ارائه کردند: سفید، سیاه و زرد... این نوع نژادپرستی علمی، توجیه‌کننده لزوم اطاعت و انقیاد دیگران (نژادهای دیگر) از نژاد برتر یعنی اروپائیان بود. این نوع نژادپرستی... در بدترین حالت، توجیه‌کننده نابودی نژادهای پست‌تر و در بهترین حالت توجیه‌کننده تبعیض نژادی بود.^۲

آنگاه این سه گانه و چندگانه‌گرایی ناهمتر از آنه نژادشناسانه نوین! منطبق با تفکرات متافیزیکی یونانیان درباره خدایان المپ، چگونه می‌تواند با اندیشه و آیین‌های شرقی سازگار شود؟ چگونه می‌تواند سبب ساز جهانی شدن راستین و صلح و آشتی برین و یاریگری جهانی گردد؟

"رژر واشه دولاپوژ"، در کتاب انتخاب‌های اجتماعی و آریایی و نقش اجتماعی معتقد به برتری عقلانی و جسمانی نژاد شمالی نسبت به نژادهای دیگر بود، "هوستون استوارت چمبرلین" در کتاب پایه‌های قرن نوزدهم، از سرآمدان نژادپرستی اروپا که نظریات وی در مورد اصلاح نژادی در رژیم هیتلر عملاً به اجرا گذاشته می‌شود.

خوشبختانه برای اولین بار، با طرح "نژادگرایی" به عنوان یک مکتب در کتاب ارزنده و پرکار تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی افزون بر ارتقاء سطح چشم‌گیر کتاب‌های نظریه‌های انسان‌شناسی تألیفی و دانشگاهی در ایران، کمینه روابط انسان‌شناسی و استعمار را پررنگ‌تر کرد و فراموشی نظریات نژادگرایانه جدید، را در کتاب‌های دانشگاهی به دانشجویان انسان‌شناسی و مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان ایران یادآوری کرده است.^۳ این توجه شجاعانه می‌تواند

1. B. Kidd

۲- جان هابسون. ریشه‌های شرقی تمدن غرب، ترجمه مسعود رجبی، موسی عنبری، تهران، ۱۳۸۷، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۲۳۰ و ۲۳۱.

۳- گفتنی است که کتاب‌های درسی دانشگاهی انسان‌شناسی همچون مبانی مردم‌شناسی، مردم‌شناسی فرهنگی و نظریه‌های مردم‌شناسی تألیفی در ایران غالباً همچون "مکتب نوسازی متقدم" در توسعه، نه کاری به مسئله

پیامدهای نظری و تأملاتی را در پی داشته باشد و از ساده‌انگاری‌های برخی از نویسندگان و تحصیل‌کردگان امروز ایرانی در حذف و تخت کردن تاریخ و فرهنگ و تبدیل حجم به سطح جلوگیری کرده و از توجه به مدرنیته به عنوان یک پدیده ناب و مستقل خلق‌الساعه و بی‌ربط با گذشته استعماری و نواستعماری و فرااستعماری و اروپامحوری پیشگیری کند،

استعمار و نژادگرایی و نژادپرستی و نه کاری به پیوند استعمار و نظام سوداگری و پیوند این دو با توسعه نیافتگی در بیش از ۱۶۰ کشور جهان و مسئله توسعه نیافتگی با توسعه یافتگی دارند! اقتدار فرهنگ و سلطه قدرت همه جانبه غرب و گروه‌های همسود داخلی آنها و پیش‌فرض‌های جزمی از سوی و بی‌نیازی کشورهای نظیر ما به توجه و فهم واقعیت تحت تأثیر آسیب‌های مدهوش‌کننده و پایین‌برنده سطح هوشیاری در "آزار اقتصاد بادآورده" و زیرشاخه‌های آن در ایران همچون "آزار هلندی" و آزار خطرناک‌تر "مکمل مکمل مکینگی" (makel makel makinegi) و "آزار گوناری" و "آزار یارانه‌ای" مصرف‌گرا و... اجازه درک چنین مسائلی را از ما گرفته است. متأسفانه مجلات علوم اجتماعی ما هم همچون "مکتب‌نوسازی متقدم" در توسعه از این قاعده مستثنی نیستند. از آن جمله همین فصلنامه حاضر که در ربع قرن گذشته به جز یک مقاله درباره شرق‌شناسی، کمتر مقاله مستقل و مستقیمی مربوط به استعمار و از این دست داشته است. خداوند، بخش پنهان و مردمی غرب را زنده نگاه دارد که بیشتر از خود ما درباره استعمار و نژادپرستی و قدرت و قدرت پنهان و زور نرم و مبادله "نامتقارن سرد" و پیامدهای آن پژوهندگی و مطلب و سخن دارند و تأثیرات نژادپرستی و اروپا محوری را می‌کاوند! وگرنه در مجلات علوم اجتماعی و کتاب‌های درسی دانشگاهی رسمی علوم اجتماعی غالباً جهان بسیار امن و امان و در هر سمت گرگ و میش در حال آب خوردن از یک چشمه هستند! جهان بهشتی بی‌آزار است و "کسی را با کسی کاری نباشد!" و همانگونه که عالیجناب جورج بوش پس از نابودی عراق و دستگیری صدام به جهان این بشارت را داد که: اکنون "جهان امن‌تر" شده است! و از آن زمان تاکنون نه هر روز، بلکه هر لحظه این امنیت جهانی در حال اضافه شدن است!!

این امنیت به ویژه در خود عراق آنقدر نمایان شد که پهلوانی عراقی که با پایین کشیدن نخستین مجسمه صدام حسین، در جهان مشهور شد، امسال خطاب به جهانیان گفت با اینکه به دستور صدام یکی از نزدیکانش کشته شده بود، از کار خود اظهار پشیمانی کرد، تا به مردم عراق و جهان گفته باشد که در دنیای قدرت و سیاست برخلاف جهان رنگ‌ها، بالاتر از سیاهی صدامی، رنگ‌های سیاه‌تر بوشی و بلری و داعشی، فراوان یافت می‌شود!

تا بدانند که نمی‌شود با "واکنش‌های ذهنی و روانی بیمارگونه افتراقی"^۱: "فراموشی"^۲ و "فرار"^۳ از تاریخ و فرهنگ و "چند منشی"^۴ و با "راه روی در خواب"^۵ به فهم واقعیت اجتماعی و فرهنگی دست یافت و در نتیجه به تغییر و اصلاح جامعه کوشید. مگر، این انکار و ابرام‌ها، اتخاذ روش‌های دانسته برای خوش خدمتی به نظام "سوداگری - استعماری" برای حفظ منافع فردی و آینده‌نگری‌های شخصی باشد. توجه به وجدان‌های بیدار مردم غرب، اثبات دوگانگی و دوگونگی جامعه و دورویه و دو کانونه بودن تمدن و فرهنگ غرب و مدرنیته، و مقاومت همه جانبه در برابر زویه در قدرت غرب، و دغدغه‌داری و دردمندی و گزینشگری برای تحصیل‌کردگان و روشنفکران و نویسندگان و

۱- "Dissociative reaction" (واکنش افتراقی): یکی از گونه‌های آزار عصبی (پسیکونوروز) است که شامل "Amnesia" (فراموشی)، "Fugue" (فرار)، "Multiple personalities" (تعدد شخصیت) (چندکسی، منشی) و "Somnambulism" (راه روی در خواب) است که در هر مورد بیمار قسمتی از زندگی خود را خارج از شناسایی وجدان و مشاعر خود قرار می‌دهد. [پروین بیرجندی. روانشناسی رفتار غیرعادی (مرضی)، تهران، انتشارات دهخدا، ۱۳۴۶، ص ۱۹۱].

۲- «فراموشی»: ... ناتوانی کامل یا نسبی در به خاطر آوردن یا شناختن حوادث گذشته است... در "فراموشی روانی" بیماری منحصر به عدم توانایی در به خاطر آوردن مطلبی است که فراموش شده، در سطحی پایین‌تر از خودآگاهی قرار گرفته و هنگام خواب مصنوعی به خاطر آورده می‌شود. [همان منبع، ص ۱۹۱].

۳- «فرار»: یکی از انواع واکنش‌های انفکاک‌ی اختلالات عصبی (نوروز) است... که شخص گرفتار، از محیط خود فرار می‌گیرد، زیرا نمی‌تواند با آن سازش کند و در جای دیگر زندگی متفاوتی را آغاز می‌کند و با آنکه زندگی قبلی خود را فراموش می‌کند، سایر توانایی‌های او بر جا می‌ماند و وی به نظر دیگران یک فرد طبیعی به نظر می‌رسد. [علی‌اکبر شعاری‌نژاد. فرهنگ علوم رفتاری، تهران، ۱۳۶۴، امیرکبیر، ص ۱۷۴].

۴- «تعدد و شخصیت» یکی از واکنش‌های افتراقی که مشخصات آن، بسط و گسترش دو نوع یا بیشتر سیستم‌های شخصیتی مستقل و مختلف در یک فرد است. [همان منبع، ص ۲۶۲].

۵- «راه روی در خواب» (راه رفتن در خواب): انجام اعمال پیچیده از قبیل راه رفتن، یا حرف زدن در حالت خواب است که معمولاً مخصوص حالت بیداری است. [همان منبع، ص ۴۲۲].

به راه بادیه رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۳۱

هنرمندان و فلاسفه و استادان دانشگاه‌های ما، به ویژه در شاخه‌های علوم اجتماعی، باید شرط نخست در تراز " هستی‌داری " باشد.

« ظهور استعمار در شکل امپریالیستی و دولتی آن در شرایطی صورت گرفت که کشورهای اروپایی به سوی دموکراتیزاسیون، تقویت دولت ملی، و آزادی‌ها و عدالت اجتماعی و اهمیت یافتن افکار عمومی پیش می‌رفتند، عملکرد استعماری در واقع به دورانی دیگر... تعلق داشت، اما در عصر دموکراسی تداوم می‌یافت، در نتیجه در همان حال که استعمار درون دولت ملی تداوم می‌یافت، نقد شدیدی نیز علیه آن آغاز می‌شد، در برابر این نقد و برای گشودن این گره اخلاقی بود که استعمار به ناچار تلاش کرد با ایدئولوژی‌ها و نظریه‌های گوناگون فلسفی، سیاسی، اقتصادی و... عملکرد خشونت‌آمیز و غیرانسانی خود را توجیه کند»^۱

استعمار برای پیشبرد اهداف استعماری و رد گم کردن نیازمند بود افکار عمومی ملت خود را و همچنین افکار مردم زیر ستم را به شیوه‌های دیگر بفریبد. با استفاده از سفسطه‌های فلسفی و مغلطه‌های علمی و هنر نوع هالیوودی و با تزویر در کلام و در قالب ادبیات بدین ترتیب توانست اذهان و وجدان‌های بیدار را در سراسر جهان بفریبد. فکوهی این نکته ظریف را در علم ظهور نژادگرایی سامان یافته، قدرتمند و گسترده در چارچوب یک ایدئولوژی نظامند و دارای کارکردهای مشخص چنین بیان می‌کند: «اوج‌گیری تجارت بردگان و خشونت هر چند بیش از پیش در قرون ۱۷ تا ۱۹ به توجیهی ایدئولوژیک نیاز داشت... که می‌توانست وجدان اروپایی [همان نیمه‌پنهان و رویه انسانی جامعه اروپایی] را در برابر جنایات استعماری و برده‌داری کاهش دهد و هم پروژه استعماری را به عنوان یک پروژه پیشرفت و تمدن‌ساز مطرح نماید»^۲

۱- ناصر فکوهی. تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی، تهران، ۱۳۸۱، صص ۱۱۵-۱۱۶.

۲- همان منبع، ص ۱۱۸.

– سیطرهٔ مکتب نوسازی متقدم "آیا آنها رفته‌اند؟"

فراموشی مسئله بسیار مهم و تأثیرات پانصد ساله استعمار بر روند شکل‌گیری علوم اجتماعی هم در غرب و هم در ایران در کل و در مسئله حیاتی توسعه و توسعه‌نیافتگی ایران موضوعی نبوده که بشود به این سادگی از کنار آن گذشت. این فراموشی عمیق نسبت به اهمیت آن، مسئله‌ای لازم به واکاوی است و قابل تأمل بسیار است. یکی از دلایل سیطرهٔ درازمدت مکتب‌نوسازی متقدم در ایران و بازتولید و نشر و اشاعه آن را در همین خاموشی پژوهشگران و نویسندگان علوم اجتماعی ما به ویژه در حوزه اقتصاد و سیاست‌های اقتصادی و توسعه می‌توان دانست. آنگاه با رها کردن واقعیات به این بزرگی و زورمندی، علوم اجتماعی ما با موضوعات خرد و جزئی و ذره‌ای و هرس شده از واقعیت‌های دردسرساز با روش‌های غیرخلاقه و کلیشه‌ای و کمی‌گرایانه و کپی شده از برخی موضوعات علوم اجتماعی اروپایی کم‌ربط و بی‌ربط با ما و با تئوری‌های خرد بریده شده از ریشه و بُن‌لادهای خود حتی در خود غرب و به قول امروزی‌ها غالباً سرکاری و سفارشی از جانب مؤسسات و سازمان‌های نظام سوداگری برای این گم کردن! و به قول استان مرکزی‌ها "تار کردن" پژوهشگران خودی و حیرانان ناخودی آسیایی – آفریقایی... وبویژه اسیران نفت! و آرزومندان پر از آزار هلندی! که زیباترین صحنه آن برای طراحانش به قول مولانا خواندن با شور و حال "خر برفت و خر برفت‌های دسته‌جمعی" خر باختگان خرد و کلان است! و سال‌ها است که جهان سوم با موارد اینچنینی دست به گریبان است و آب از آب تکان نخورده است.

تعمیم یافته‌های علوم زیستی و آن هم به شکل دلخواهی، در علوم اجتماعی به طور کلی تنها به سیطرهٔ نظری "داروین‌یسم اجتماعی" در علوم اجتماعی ختم شده و از سوی دیگر و به طور اخص به عنوان ابزار ایدئولوژیک در خدمت

به راه بادیه رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۳۳

نظریات و نسخه‌های عملی در "مکتب نوسازی متقدم" در توسعه درآمده است، که بزرگترین دروازه و هشتی و راه نفوذ و اقتدار قدرت نرم و روزافزون غرب در چند قرن گذشته و به ویژه پس از جنگ جهانی دوم تا به امروز شده است^۱ و مکتب نوسازی متقدم را مسلط بر ذهن اغلب تحصیل کردگان و نویسندگان علوم اجتماعی کشورهای توسعه نیافته ساخته و آن را به لایه رسوبی مرده و ناتراوای و صلب و سنگ و ساروجی تبدیل کرده و به قول روانشناسان چنان "ثباتی ادراکی" در ذهن به وجود آورده است که رسوخ به آن حتی از دست نظریه پردازان و مراجع جدید توسعه‌ای غرب نیز خارج شده است. به طوری که حتی خود اهالی "مکتب نوسازی متأخر" و نقدهای آنان درباره مکتب نوسازی متقدم به گوش اغلب تحصیل کردگان و روشنفکران و نویسندگان توسعه ایران نمی‌رود.

فراموشی سنگین مسئله استعمار به اندازه‌ای است که حتی نام آن هم از بسیاری از نوشته‌های علوم اجتماعی پاک شده است و حتی انگار چنین پرهیزی در واژگانی نیز که این مفهوم را تداعی می‌کنند، ملاحظه می‌شود، همچون شرق شناسی، اروپامحوری، شهر استعماری، استعمارزدایی "شهر جهان سومی" و غیره و در بازار گرم پست مدرن‌های جهانی و "پز مدرن‌های" وطنی در ایران، نام کسانی همچون "ادوارد سعید" تحریم می‌گردد و برخی از شنیدن نام کسانی همچون آل احمد چنان روی ترش می‌کنند که انگار با شنیدن نام پلر و تاجر نیز کامشان شیرین نمی‌شود!

۱- مؤلف بر خلاف اغلب نویسندگان و پژوهشگران توسعه و از آن جمله "آلین، ی. سو" بر این باور نیست که مکتب نوسازی متقدم از غرب و به ویژه از آمریکا و پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمده است. دست کم ما توانسته‌ایم پیشروان این مکتب را پیش از این تاریخ در کار اروپائیان و به شدت در نوشته‌های ایرانیان تا عصر ناصری به عقب ببریم.

افزون بر استعمار، واژه "امپریالیسم" نیز - که برای نخستین بار جی.ای. هابسون تاریخ دان انگلیسی در سال ۱۹۰۲ آن را به عنوان یکی از بخش‌های اصلی توسعه اقتصادی اروپا انگاشت^۱ - استتار می‌گردد. به قول "لیندا توهیوای اسمیت"^۲: «مفاهیم امپریالیسم و استعمار مفاهیمی حیاتی‌اند... این دو اصطلاح به هم مرتبط‌اند و آن چه عموماً بر آن اتفاق نظر وجود دارد، این است که استعمار یکی از نمودهای امپریالیسم است»^۳. جای آن دارد که پژوهشگران و روشنفکران امروز ایران همچون "بابی سایکس"^۴ از خود و از دیگران بپرسند: چي؟ پسا استعمارگرایی؟ آیا آنها رفته‌اند؟!

«هنگامی که کلمه جهانی شدن جانشین کلمه امپریالیسم می‌شود یا هنگامی که پیشوند "پسا" به کلمه استعماری اضافه می‌شود، دیگر فقط درباره پدیده‌هایی تاریخی صحبت نمی‌کنیم که در خودآگاه ما ته‌نشین شده‌اند... گنجانده شدن در بازار جهانی نتایج متفاوتی دارد و در مقابل نیازمند شکل‌گیری گونه‌های جدیدی از مقاومت است. همچنین بحث‌های پسااستعماری، خون برخی از مقاومت‌کنندگان بومی را به جوش آورده است. اینان... با این ایده مخالف‌اند که استعمار امری پایان یافته و تمام شده است. این مسئله را یکی از فعالان بومی به نام "بابی سایکس" به خوبی بیان کرده است. او در کنفرانس علمی پیرامون پسااستعمار این گونه پرسید: "چی؟ پسااستعمارگرایی؟ آیا آنها رفته‌اند؟!"^۱

۱- لیندا توهیوای اسمیت. استعمارزدایی از روش، احمد نادری، الهام اکبری، تهران، ۱۳۹۴، ص ۴۲.

2. Linda Tuhiwai Smith

۳- همان منبع، ص ۴۱.

4. Bobbi Sykes

۵- به دلیل معنای القایی "پسااستعماری"، مؤلف از ترکیب "فرااستعماری" استفاده می‌کند. استعمار کهن (کلاسیک) برای دورانی که محور اصلی استعمار بر زور لخت و نظامی‌گری آشکار بوده است، "استعمار نو" که

به راه بادیه رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۳۵

این مسئله سبب شده است که جامعه‌شناسی و دیگر رشته‌های علوم اجتماعی در کشورهای جهان سوم به جای روشنگری و رهائی کشورهای توسعه نیافته، چنین کشورهایی را به کژراهه‌های توسعه‌ای بکشانند آنگونه که پس از هفتاد سال اغلب چنین کشورهایی نتوانسته‌اند راه درست توسعه‌ای خود را برگزینند.

جهانی اندیشیدن و جهانی عمل کردن به "سبک مکتب نوسازی متقدم":

در دانشکده‌های علوم اجتماعی ما و در نتیجه در فصلنامه‌ها و کتاب‌های درسی و همچنین در دروس و برنامه‌های این دانشکده‌ها با این که مکتب نوسازی متقدم، حتی در درون خود، یعنی در نظریات نوسازی متأخر (جدید) از اواخر دهه ۶۰ میلادی منتقدین عمده داشته است و این به جز انتقادات فراوان دبستان‌های بعدی و نوین توسعه‌ای بر این مکتب است، با این وجود ما هنوز نتوانسته‌ایم خود را از سیطره تفکرات آن و از آن جمله **جهانی فکر کردن و جهانی عمل کردن**^۲ مورد

محور اصلی آن بر اقتدار و فشارهای اقتصادی سیاسی و روانی بوده است و "فرااستعمار" که محور اصلی آن بر قدرت استعماری، دور شدن از اجبارها و اعمال قدرت بیرونی و کوشش برای درونی‌سازی نیات و مقاصد استعماری با شیوه‌های فرآیچیده و درازمدت فرهنگی و آموزشی و کنترل رفتار از طریق برنامه‌ریزی پیچیده و استفاده از علوم و فنون میان رشته‌ای و بهره‌گیری ابزاری از همه معرفت‌ها و مقدسات بشری است. گفتنی است که استعمار از همان اول از همه این ابزارها سودجسته است؛ تنها تفاوت در میزان استفاده از هر کدام و تکیه و محوریت بر این سه شیوه است. به همین دلیل است که قدرت استعماری به اقتضای شرایط داخلی و بین‌المللی و تاریخی و جغرافیایی و اولویت‌های خود، در طول تاریخ خود گاه با میسیونرهای مذهبی و کتاب مقدس و گاه با کشتی‌های جنگی و گاه با تربیت کادر دانشگاهی و سفرای بی‌جیره و موجب و گاه با رها کردن فاضلاب فرهنگی خود اقدام کرده است! و در شرایط سخت با بازگشت به خشن‌ترین شیوه‌ها (رویکردهای القاعده‌ای و طالبانی و داعشیانه "همه گزینه‌ها" و سناریوهای استعماری - استثماری - استحماری را بر روی میز و در دسترس نگاه داشته است!

۱- همان، ص ۴۵.

۲- این شعار همان شعار عصر ناصرالدین‌شاهی به شیوه توسعه‌خودمانی با ادبیات "میرزا ملکم‌خانی" درباره راه ترقی ایران، با تمدن غرب و بدون دخالت ایرانی! است. البته شعار جهانی فکر کن و جهانی عمل کن همانند مکتب

علاقه شدید قدرت نظام سوداگری - استعماری دور کنیم. همانگونه که خواننده داننده آگاه است و ناگفته پیدا است که: منظور از جهان همانا اروپا و غرب است و بقیه جهان یا جزو ضمائماند و یا زواید. پس منظور از جهانی اندیشیدن همانا با عقلانیت اروپایی اندیشیدن است؛ و گرنه ایرانیان از دیرباز اندیشه‌های درخور امپراتوری داشته‌اند.^۱ به زعم مکتب‌نوسازی جهان در چند کشور صنعتی شده موج

نوسازی متقدم دستورالعمل کلی برای همه کشورهای توسعه نیافته جهان است. هنوز خداوند پدر پرنس میرزا ملکم خان را بیمارزد که نسخه خود را بیشتر برای دولت و ملت ایران نوشته بود و نه برای همه جهان. بگذریم از اینکه به قول "ژان پل سارتر": هر عملی را که انجام می‌دهی آنرا قانونی می‌کنی برای کل بشریت!

۱- گفتنی است جهانی فکر کردن، جهانی اندیشیدن، به شکل تاریخی آن مفاهیمی آشنا و با بار مثبت برای ایرانیان است. ایرانیان به دلیل تاریخ و فرهنگ خود همیشه جهانی می‌اندیشیده‌اند و این اندیشه با نخستین امپراتوری‌های قبل از اسلام ایران و در تمدن درخشان ۳۵۰ ساله اسلامی (تمدن اسلامی) آبیاری شده است و تفکر ایرانی همیشه فرامحلی، فرائزادی و فراملیتی بوده است. روستائیان ما همه مردم جهان را "خلق‌الله" می‌نامند و برای همه خلاقیت دعا می‌کنند و آرزوی نیک‌بختی دارند و شاعران ما از "بنی‌آدم" و "بنی‌نوع" و از "نغمه آزادی نوع بشر" و "امپراتوری وجدان" سخن گفته و می‌گویند.

کشاورزان ایرانی از این بسیار جلوتر رفته و گندم را نه برای خود و دیگران، بلکه برای همه پرندگان و چرنندگان و در کل "باشندگان" (زندگان) می‌کاشته‌اند و گاه برای دزدان فقیر ده همسایه!

آثار به جای مانده در تمدن و فرهنگ و ادبیات ایرانی پر از شواهد برای اثبات این مدعا است. اما هنگامی که علوم اجتماعی غربی از این مفاهیم سخن می‌گویند، در عمل به معنای جهانی شدن نیست بلکه جهانی کردن به معنای اروپایی‌سازی و یا غربی کردن جهان است، این جهانی شدن به جز جهانی شدن به معنایی است که آدمی از آئین‌ها و مسالک دینی و عرفانی آسیایی و ایرانی می‌فهمد، که آخرین جرقه این جهانی شدن به معنای مثبت، زیبا و ایرانی آن را می‌توان در سروده بی‌نظیر «پیام به انشتین» شهریار ملاحظه کرد. شهریار آخرین شاعر بزرگ در مرز ادبیات کهن و امروز ایران در شعر "پیام به انیشتن" خود، قبل از طرح جهانی شدن به شیوه امروزی غرب به دنبال ناکجاآباد و "ناچه‌گاه آباد" (دقیقه فاصله، زمان پربهجت) و "جهانی شدن" آرمانی شرقی و ایرانی به گونه‌ای دیگر بوده است. در جهانی شدن وی سخن از جنگ صلیبی جدید (جنگ ادیان) و جنگ تمدن‌های هانتینگتونی نیست! همچنان که در کتاب *مذهب در شرق و غرب* "رادها کریشنان"، رئیس جمهور فقید و فیلسوف و مسلمان هند هم نیست و خلاف آن است و همچنین در آثار و زندگی و کتاب این است *مذهب من* "مهاتما گاندی" هندی و در دین باوری‌های چینی هم وجود نداشته است و به قول "چارلز پاتریک" و "فیتز جرالدها": «در چین هرگز خدای حسودی وجود نداشته است که موجودیت رقیبان را انکار کند.» جهانی شدن

مورد نظر شهریار "امپراتوری وجدان" است که نماینده یک ایرانی مسلمان و شیعی است: «زمین یک پایتخت امپراتوری وجدان کن». جنگ بین تمدن‌ها و جنگ صلیبی و جنگ میان ادیان و فرقه‌ها و مذاهب نیست. همکاری و همراهی و همدلی ادیان و در آرزوی دیدار دسته جمعی پیامبران است: «کنار هم بین عیسی (ع) و موسی (ع) و محمد (ص) را». او برخلاف تمدن و فرهنگ یونانی - اروپایی ضد سلطه (چیرگی) و مساواتی است، به نسبت غرب آشتی طلب و خشونت‌گریز بوده است و به قول دکتر فکوهی: «ایران و هند عموماً ... کشورهای خشونت‌گریز بوده‌اند و حتی در جایی که جنگ به وجود آمده است... با بی‌رحمی زیادی برخورد نکرده‌اند. در صورتی که کشورهایی که به این‌ها حمله کرده‌اند معمولاً بی‌رحمی زیادی نشان داده‌اند» [ناصر فکوهی. پاره‌های انسان‌شناسی، تهران، ۱۳۸۵، ص ۵۸۹]. جهانی شدن بی تفوق را خواستار است: «تفوق در جهان قائل مشو جز علم و تقوا را». او به علم افسار گسیخته و به قول روستائیان کمره "افسار سرخود" باور ندارد و آن را نفی می‌کند و لگام آنرا بر دست وجدان بشری و اخلاق آدمی گرایانه و در خدمت اکثریت می‌خواهد تا در جنگ قدرت، در دست اقلیت حاکم بر جهان بر علیه اکثریت و ضعفا استفاده نشود. چنین است که او از علم در دست قدرتمندان هراسناک است و خطاب به انیشتن می‌گوید: «انیشتن صد هزار احسن، و لیکن صد هزار افسوس / حریف از کشف و الهام تو دارد بمب می‌سازد».

او درد بزرگ بشریت امروز را در رقابت و ستیزه و جنگ می‌بیند: «انیشتن ازدهای جنگ! جهنم کام خود را باز خواهد کرد / دگر پیمانانه عمر جهان سرریز خواهد شد».

جنگی که قرار بود به پیش‌بینی "آگوست کنت" در جامعه صنعتی و بدست پیشگامان جهان یعنی اروپائیان به زودی از میان برخیزد، اما به دست همین نژاد و در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم با جنگ جهانی اول و دوم و با انفجار دو بمب اتمی در "هیروشیما" و "ناکازاکی"، به مردم ژاپن و اروپا و جهان ارمغان داده شد. و امروزه همین تمدن جنگ طلب اصالتی، در خاورمیانه نشاء جنگ نامنظم چریکی ضدانقلابی و وکالتی می‌کارد، تا سرزمین‌های این مردمان برابری طلب و عدالت‌خواه خاورمیانه را به سرزمین سوخته مبدل کند و مردمان آزادی‌خواه و عدالت خواهش را "زنده به گور" کند!

شهریار کلید و شاه کلید دردهای بشریت را در عشق (مهر و محبت) آدمیان نسبت به هم می‌داند نه در نفرت، در صلح و آشتی می‌داند و نه در رقابت و ستیزه و جنگ، در جوانمردی و نازک‌دلی نه در ناجوانمردی و سنگین دلی: «نبوغ خود به کار التیام زخم انسان کن! / سر این ناجوانمردان سنگین دل به راه آور» جنگ به نام نژاد و کیش و ملیت را نفی می‌کند: «نژاد و کیش و ملیت یکی کن ای بزرگ استاد!».

شاید برخی مخاطبان ما در دل و یا در زبان بگویند که این اندیشه‌های زیبای آرمان شهری دست نیافتنی و "دل‌خوشکنک" است. اما مگر آرمان شهرها و ناکجاآبادها و "ناچه‌گاه آبادهای" از نوع صلح برین آگوست کنتی و جامعه مصرف انبوه و فرامصرف و توسعه‌پر دازی از نوع دبلیو. دبلیو. روستویی و برادری و برابری و آزادی با

اول خلاصه و فشرده می‌شود. بدین ترتیب جهان طبقه‌بندی می‌شود به دو گروه شامل چند کشور صنعتی اروپایی و آمریکا از سویی به عنوان "پیشرو" و "کانون" و همه کشورهای دیگر که بایستی "پیرو" و در "پیرامون" آن بر مدار چند کشور و در مدار توسعه نیافتگی خویش باشند؛ و به قول "روستو"ی مورخ و نظریه‌پرداز مکتب نوسازی متقدم از نوع آمریکایی و مشاور امنیتی کاخ سفیدی آن که همچون اغلب جامعه‌شناسان کلاسیک بر این باور است که "سنت با توسعه در تضاد است"؛^۱ و دست کم به قول "ساموئل هانتینگتون" «مکتب نوسازی، "سنت" و "نوگرایی" را اساساً به عنوان مفاهیمی نامتقارن در نظر می‌گیرد.»^۲ همه جهان برای دستیابی به توسعه بایستی اروپایی و ترجیحاً آمریکایی بشوند. "جهانی فکر کردن و جهانی عمل کردن" بدین معناست و جهانی فکر کردن احترام به اندیشه‌ها و فرهنگ‌های گوناگون و منافع اکثریت ملت‌های جهان نیست و جهان همان غرب و جهانی فکر کردن همان اروپایی و غربی فکر کردن است و برابر با «اروپایی بیندیش و اروپایی عمل کن» است. چقدر از زمان ناصرالدین شاه تا به

مصرف وسایل الکترونیکی و اتومبیلی "جان کیجی!" و مقاومتِ راحت‌الحلقومی! و شربتِ شهادتِ دراگ استوری! "جان فیسکی" و "دوسرتویی" و... شدنی‌اند؟! و "سَرخَرکُنک" (مُخ زن، کرتکس پیرا) نیستند؟! این "جهانی سازی" درون‌زای و خودانگیخته همدلانه شرقی با "جهانی کردن" برون‌زای و برانگیخته ناعادلانه اربابانه با اهرم نظام سوداگری - استعماری و با نظریات نژادپرستانه و شرق‌شناسانه و اروپا محورانه فاصله بسیاری دارد، مولوی گوید: مرد حجی هم‌ره حاجی طلب / خواه کرد و خواه ترک و یا عرب / کم نگر در شکل و اندر رنگ او / در نگر در عزم و در آهنگ او / ای بسا هندو و ترک هم‌زبان / ای بسا دو ترک چون بیگانگان / که زبان همدلی خود دیگر است / همدلی از هم زبانی برتر است. این اندیشه بسیار فرق دارد با تمدنی که از قرن شانزدهم تا قرن نوزدهم دوباره سنت‌های برده‌داری یونانی و رومی را به عین‌ه احیاء می‌کند و بازار برده‌داری را دوباره چنان گرم می‌کند که آدمی نمی‌داند با جامعه نوسرمایه‌داری روبرو است و یا با نظام نوبرده‌داری!

۱- محمدحسین پاپلی یزدی؛ محمد امیر ابراهیمی. نظریه‌های توسعه روستایی، تهران، ۱۳۸۵، انتشارات سمت، ص ۸۸

۲- آل‌وین. ی. سو. تغییرات اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران، ۱۳۸۰، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ص ۵۱.

امروزه این تفکر از دیدگاه برخی منورالفکرهای ایرانی و همسودان "تاریک فکر" آنان خواهان داشته است! چه آنهایی که آن را فریاد می‌زنند و چه گروهی بی‌شمار که چراغ خاموش همچون شبروان با کفش نمدی از این شاهراه بی‌هیچ گفتاری با شتاب و یا با طمأنینه برآمده از "اعتماد به غیر" عبور کرده و در این مسیر به خوبی رفتار و عمل می‌کنند! و البته کمتر کسی از آنها تصور می‌کند که ممکن است راههای دیگر و شیوه‌های درست‌تری در جهان برای توسعه پایدار وجود داشته باشد! شگفت‌آور است که نظریه‌پردازان این اکثریت قریب به اتفاق، هرگز پا را از مکتب نوسازی به مکاتب جدیدتر توسعه نگذاشتند حتی به مطالعات جدید همین مکتب! که آلوین. ی. سو به آن نام مکتب نوسازی متأخر داده است.^۱ یعنی نقد متأخرین مکتب نوسازی از مطالعات و نظریات پیشین آن و آن هم در مذهبی که همه چیز مانند تخم مرغ روز تازه و "آنلاین"، هم اکنون می‌بایستی از نشیمنگاه مرغ معرفت "افرنگی"، سفید و گرم فرو افتاده باشد. اما با شگفتی همینان به شکل استثنایی در این مورد خاص به همان شراب کهنه و دوستی قدیمی با مکتب نوسازی متقدم بسنده کرده‌اند! غافل از این که روزگاری بحث بر سر این بود که برای رسیدن به توسعه بایستی راه غربیان را بی‌کم و کاست پیمود و یا راههای نو و "نارد"^۲ را باید پیدا و برگزید. اکنون باورهای مکاتب جدید به آنجا منجر شده که حتی در مفهوم توسعه و در پایداری سرمشق‌های توسعه‌ای غربی، شک‌های عمیق پدیدار گردیده است. شعار شگفت‌آور پدربزرگ مکتب نوسازی وطنی خودمان! "پرنس میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله" که با شفافیت و جسارت در عصر قجر گفت: "ایران بدون دخالت ایرانی"، یعنی: "ایرانی نه بیندیش، نه عمل کن!" بلکه کار را به کارگزاران کاردان و فرنگیان بسپار و ایران را به آنها اجاره

۱- آلوین. ی. سو. همان منبع.

۲- "نارد" (Nârad) و "ناشکن" اصطلاحی از عشایر کرمان به معنای راهی و برفی و آبی که کسی و یا گله‌ای از آن عبور نکرده باشد.

بده! ملکم خان اگر چه استاد ظل السلطان بود اما ناصرالدینشاه در عصری که عصر امتیازات خوانده شد، به این شعار خردمندانه عمل کرد! پس از چندی که عصر امتیازات، امتیازی برای ایرانیان به وجود نیاورد، این شعار به اندیشه و کار فرنگستان و مدل‌های توسعه آن در قالب پوشیده‌تر "جهانی بیندیش و جهانی عمل کن" راه خود را ادامه داد و تا امروز و پس از ۱۵۰ سال بالاخره شعار "جهانی بیندیش، جهانی عمل کن" از طرف خود غربیان و صاحب‌نظران توسعه جهانی به شعار "جهانی بیندیش، محلی عمل کن" و حتی به "محلی بیندیش، محلی عمل کن" تغییر یافت. اما انگار ما همچنان در همان الگوبرداری از نسخه آخر مکتب نوسازی استوار ایستاده‌ایم!

پساتوسعه‌گرایان که متأثر از منتقدان توسعه در کشورهای جهان سوم و به ویژه در هند و آمریکای لاتین و بوم‌شناسان جهان و در ناامیدی کلی از فلاسفه و اندیشه‌ورزان پیشین در نظام سوداگری - استعماری بوده‌اند؛ حتی به اصول اصلی توسعه به شکلی که در خود غرب نیز اتفاق افتاده است شک کرده و آن را به زیر سؤال برده‌اند و به خوش‌خیالی نظریه‌پردازان توسعه‌ای غربی و به پیروان ساده دل و یا همسودان آنها لبخند زده‌اند و این به جز انتقادات درونی مکتب نوسازی متأخر بر "نوسازی متقدم" و نقدهای شدید مکتب وابستگی و نظام جهانی می‌باشد. "سرژ لاتوش"^۱ از پساتوسعه‌گرایان در نقد نظریه‌پردازان مکتب نوسازی، در کتاب به دنبال جامعه مرفه (۱۹۹۳) می‌نویسد: «... رویای جامعه عظیم (جامعه باز، جامعه مرفه، جامعه مصرف‌انبوه، جامعه فرامصرف) که نوید بخش ثروت و آزادی برای همه بود، اما این امکان، نظیر موقعیت ستارگان سینما، فقط در دسترس عده معدودی بود. حال آن که بهای آن... توسط همگان پرداخت می‌شد. تمدن غرب با نیمه تاریک پیشرفت مواجه شده بود.»^۲

1. Serge Latouche

۲- ریچارد پیت؛ الین هارت ویک. نظریه‌های توسعه، ترجمه مصطفی ازکیاء، رضا صفری شالی؛ اسماعیل رحمانپور، تهران، ۱۳۸۴، نشر لویه، ص ۲۱۳.

به راه بادیه رفتن "بررسی انتقادی فصلنامه ... ۴۱

به باور "لاتوش": «غرب به ماشینی غیرشخصی، بی‌روح و بی‌صاحب تبدیل شده و بشریت را به خدمت گرفته است.»^۱
اما به نظر می‌رسد "فروید" دقیق‌تر و رساتر و شیواتر و فشرده‌تر از وی و پیش از او درباره "بحران هدف" در تمدن غرب گفته است: «تکامل یافته‌ترین ابزار، برای تکامل نایافته‌ترین اهداف!»^۲
امروزه اگر چه، کسانی همچون "وندل بری"^۳، مهاتما گاندی،^۴ "ایوان ایلیچ"،

۱- همان منبع. ص ۲۱۴.

۲- به نقل از: نیل پستمن. تکنوپولی، ترجمه صادق طباطبائی، تهران، نشر سروش.

3. Wendell Berry

۴. جای تأسف بسیار است که پس از انقلاب اسلامی، پسرعموهای خلف ما (هندیان) تا این اندازه مورد کم توجهی ما ایرانیان بوده‌اند، در حالی که در دهه‌های پیش از انقلاب انگار چهره‌های برجسته هند و پاکستان برای روشنفکران آن زمان بسیار روشن‌تر بودند. در کف ذهن روشنفکری آن زمان دست کم کسانی همچون مهاتما گاندی، تاگور، اقبال لاهوری، جواهر لعل نهرو، رادها کریشنان، ایندرا گاندی، کاوالام مادهاوا پانیکار و... نظریات گوناگون آنها نسبت به مسائل و از آن جمله نظریات "مهاتما گاندی" درباره تکنولوژی، درباره تمدن غرب، راههای نارفته و شگفت‌آور، چه در مسئله توسعه هند و چه در شیوه‌ها و روش‌های متفاوت مبارزه در برابر قدرت‌های بزرگ استعماری و سلوک ویژه نه تنها با انسان‌ها، که با جانوران و گیاهان وجود داشته که می‌توانسته برای ما و دیگر کشورهای توسعه نیافته مفید باشد. در سی سال گذشته در این دانشکده و دیگر دانشکده‌های علوم اجتماعی و در این فصلنامه‌ها و فصلنامه‌های دیگر و در گفتگوهایی که در کلاس و بیرون از آن داشته‌ام هرگز سخنی در این موارد نشنیده‌ام، به همین دلیل هنگامی که برای نخستین بار نامی از گاندی و راهبرد و الگوی مبارزه عاری از خشونت وی را در کتاب یکی از همکاران دانشکده و مدیرمسئول این فصلنامه دیدم شگفت‌زده و ذوق زده شدم. [نک به: محمدحسین پناهی، نظریه‌های انقلاب: وقوع، فرایند و پیامدها، تهران، ۱۳۸۹، انتشارات سمت، صص ۴۰۷-۴۱۲].

گفتنی است مؤلف در پیش از انقلاب سروده‌ای چاپ نشده به نام «بشنید حرف و فهم کرد و عمل کرد مهاتما» دارد که به زندگی نامه و به بزرگی و درایت و سعه‌صدر و روش مبارزه و راهبردهای توسعه‌ای شگفت‌آور وی اشاره می‌کند. [نک به کتاب صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن، در دستور چاپ]. و در ضمن در دوران دبیری‌ام و در درس‌های ادبیات فارسی و انشاء یکی از موضوعات آن درباره گاندی بود.

ایلیچ"، "لئو پلدکر"،^۱ "فریتس شوماخر"،^۲ و دیگران معتقدند که: «مشکل واقعی عصر مدرن در مقیاس غیرانسانی نهادها و تکنولوژی‌های معاصر قرار دارد. در حالی که مردم در ساختارهای جهانی گرفتار شده‌اند، این ساختارها فاقد قدرت لازم برای اقدام جهانی هستند. برای ایجاد تمایز، اقدامات نباید جهانی، بلکه باید محلی باشند... بنابراین "گوستاو استیوا"^۳ و "مدهوسوری پراکاش"^۴ (۱۹۹۷) شعار "رنه دوبوا"^۵: "جهانی فکر کن و محلی عمل کن" را به "محلی فکر کن و محلی عمل کن تغییر دادند".^۶

"حریت تجارت" (تجارت آزاد) با رهبری تمدن غربی، بی‌دخالت ایرانی

ناشر رساله تمدن میرزا ملکم خان، در دو صفحه "مقدمه" (افاده مخصوص) میرزا ملکم خان را "رب النوع تمدن"، "عالم وطن پرست"، "دمنده صور خُریت"، "جارچی بازار تمدن" و "از اسرافیلیان احیای نفوس" و "رهاننده از ظلمت کده استبداد به روشنایی حریت و تجارت" و "مؤسس شالوده نظم و سعادت ایران" و خلاصه آن

آرزو داشتم در ربع قرن گذشته مقاله‌ای به مجله می‌رسید که نظریات توسعه‌ای گاندی را معرفی، تحلیل و نقد می‌کرد. نظریاتی که به نظر می‌رسد تأمل درباره آن می‌توانست برای توسعه ایران و به ویژه در شرایط تحریم بسیار سازنده و آموزنده باشد. اما چه می‌شود کرد "آب چشمه در خانه، تلخ است". آنچه که درباره "گاندی" در این پاورقی آمده است، درباره بسیاری از چهره‌های بزرگ جهان و حتی غرب و ایران نیز قابل مشاهده است، مؤلف در نوشته‌های خود به برخی از این بی‌توجهی‌ها اشاره دارد. در مورد اندیشمندان غربی نیز ما آنها را از پشت عینک قدرت و رویه مسلط غرب نگاه می‌کنیم!

1. Leo poldkahr
2. Fritz Schumacher
3. Gustvo Esteva
4. Madhu Suri Parakash
5. Rene Dubois

۶- نک به: اصل متن و نظرات تکان دهنده وی در: پرنس میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله. رساله اصول تمدن، تبریز، ۱۳۲۵ هـ.ق، به کوشش میرزا محمدعلی تقی‌خان‌زاده. و به کتاب صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن؟ در برنامه چاپ.

به راه بادیه رفتن" بررسی انتقادی فصلنامه ... ۴۳

که: فضل و کمالش در فرنگ و ایران مستغنی از توصیف دانسته است.^۱ مؤلف این سطور اما از خود متن بیش از هر چیز دغدغه وی در «حریت تجارت» (تجارت آزاد) نامتقارن ایران با فرنگستان را دریافتم!

با وجود دگرگونی شعارها و شعورها درباره توسعه و برآمدن مکاتب جدید توسعه‌ای انگار در ایران سررشته‌های اندیشه‌های توسعه‌ای هنوز در دستان صاحب‌نظران نوسازی پیشا مکتب نوسازی متقدم اروپایی - آمریکایی، یعنی به دست کسانی همچون پرنس میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله^۲ و شاگردانش مانند میرزا حسین خان سپهسالار است که به حدی در این زمینه پیش رفتند که حدود ۱۵۰ سال قبل و ۷۰ سال پیش از مکتب نوسازی ویراسته و پیراسته پس از جنگ جهانی دوم، شعاری فراتر از مکتب نوسازی متقدم را در توسعه ایران سر دادند؛ شعاری چنان شگفت‌آور و خودگم کرده و دست از خویش شسته که هیچ یک از ایرانیان حتی خوشبین‌ترین و غرب‌زده‌ترین آنان نیز این سخن را باور نخواهند کرد. آن شعار شگفت‌آور به قول نویسنده کتاب بی‌نظیر میراث خوار استعمار، در پنج کلمه وحشتناک چنین است: «تمدن غرب بدون دخالت ایرانی»^۳ که بسیار صریح‌تر و خشن‌تر و خطرناک‌تر از شعار در صورت "جهانی بیندیش و جهانی

۱- ریچارد پیت؛ الین هارت ویک. همان منبع، ص ۲۱۵.

۲- درباره نظریات توسعه‌ای میرزا ملکم خان به تفصیل نک به کتاب: دگرگونی‌های فرهنگ تولیدی و فرهنگ کار در ایران، در دستور چاپ.

۳- «میرزا حسین خان سپهسالار به تبعیت از ایدئولوژی انحراف‌آمیز و استعمار مآبانه خود میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله که شعار "تمدن غرب بدون دخالت ایرانی" را علم کرده بود، کورکورانه از ایرانیان سلب اختیار می‌کرد و راه پیشرفت استعمار انگلیس در مملکت ما را می‌گشود. سپهسالار در اثر همین انحراف روشنفکری، که بعد از او نیز گریبانگیر بیشینه روشنفکران ایران اعم از چپ و راست شد، تصور می‌کرد که دنباله‌روی از سیاست‌های انگلیس و یا روس موجب صدور تمدن و پیشرفت‌های حیرت‌انگیز ملت انگلیس و دیگر کشورهای اروپایی به ایران خواهد شد و این همان امتیازی بود که انگلیسی‌ها در هند به زور آدم‌کشی به دست آورده بودند» [مهدی بهار. میراث خوار استعمار، تهران، ۱۳۵۷، امیرکبیر، صص ۵۰۶ و ۵۰۷].

عمل کن" و در سیرت اروپایی بیندیش و آمریکایی عمل کن! مکتب نوسازی متقدم می‌باشد؛ که طرفدارانِ عمل‌گرایِ مکتب پیشا نوسازی و جیره‌خواران و حقوق‌بگیران انگلیس به شیوه سپهسالاری، نه تنها آن را در عالم نظر پذیرفته‌اند که فراتر از آن، به آن عمل کرده‌اند و ریل‌ها و ساختارهایی از خود به جای گذاشتند که پس از بیش از یک و نیم قرن، هنوز حتی ظاهراً ناباوران به شعارها و نظریات نوسازی میرزاملکم خان هم کم و بیش در همان راستا عمل می‌کنند، چه بدانند و چه ندانند و چه بخواهند و چه نخواهند، در همین "راه‌های هم از اول معلوم" گام برمی‌دارند.^۱

«از خلال مواد عهدنامه "رویترا" نیز چنین مفهوم می‌شود که هنگام تهیه این مواد، شعار "تمدن غرب بدون دخالت ایرانی" کاملاً ملحوظ ذهن صدر اعظم بوده و انگار چنین پنداشته‌اند که تنها راه آباد کردن ایران مداخله تام و تمام خارجی در جمیع امور این مملکت است. سپهسالار در ضمن قرارداد رویترا امور راه‌آهن‌ها و ترامواها و راه‌های شوسه و ارتباطات تلگرافی و جمیع منابع مولد ثروت را اعم از معدنی و صنعتی و فلاحی و آبیاری و تا سنگ فرش کوچه‌ها و گاز و احتیاجات عمومی شهرها و روستاها و بهره‌برداری از جنگل‌ها را در ید قدرت انگلیس قرار داده... سپهسالار... در دوران اولیه نخست‌وزیری خود... تمام مقاصد... انگلیسی‌ها را به مرحله عمل وارد ساخت و علاوه بر آن که به انتزاع نیمی از سیستان و بلوچستان رضایت داد، سند

۱- مؤلف در ۳۸ سال پیش در سروده‌های بلند به این گونه ساختارهای از پیش نهاده راهبر و "راه‌های هم از اول معلوم" اشاره داشته است:

«... / با پای خویش برفتن، در راه غیر گزیده / در راه‌های ریلی از پیش ساخته / با مقصدی هم از اول معلوم ...» [چکامه بوجه. تکثیر نخبگانی، ص ۱۰].

به راه بادیه رفتن" بررسی انتقادی فصلنامه ... ۴۵

بخشش تمام مملکت را به صورت قرارداد رویتر به امضاء ناصرالدین شاه رسانید و به انگلیسی‌ها تقدیم نمود.^۱

با وجود تغییرات بسیار از عصر مشروطیت تا روزگار ما، اما مکتب‌نوسازی "ملکم خانی - انگلستانی" به اشکال ملایم‌تر اما متنوع‌تر و در قالب‌ها و استتار بسیار بیشتر و به شکل مزمن در علوم اجتماعی ما کماکان ادامه یافته است و در عمل‌گرایی و تجددطلبی آتاتورکی - رضا شاهی^۲ و در نظریه و عمل به "خیز گلایدی"^۳ روستویی و اصل "دودوتا چهارتای"^۴ ترومنی^۱ و سپاه صلحی جانشین وی و غیره،

۱- مهدی بهار. میراث‌خوار استعمار، چاپ شانزدهم (تهران، ۱۳۵۷، انتشارات امیرکبیر، صص ۵۰۷-۵۰۸).

۲- آتاتورک و رضا شاه همزمان با کوشش‌هایی که برای صنعتی کردن و اصلاحات در جامعه ترکیه و ایران به عمل می‌آوردند، متأسفانه از هول حلیم در دیگ شیوه‌های رنگ‌رزی به شیوه‌های شکل‌گرایانه خشن روی آوردند، در حالی که اگر همه نیروی خود را صرف مسائل بنیادی می‌کردند، هم ترکیه و هم ایران امروزه وضعیت مناسب‌تری داشتند. این مسئله هم در شیوه‌های اجباری و مستبدانه حکومت‌های بعدی این دو کشور اثر گذاشته است و خطرناک‌تر و پایدارتر از آن افتادن در چاله ظاهرسازی، شکل‌گرایی افراطی، نمایشگاهی شدن و به قول یک دیپلمات انگلیسی "شور صحنه‌آرایی" کشور به سبک اروپای غربی [پس از بازگشت رضا شاه از ترکیه] به اوج خود رسید. [استفانی کرونین. رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ۱۳۸۳، نشر جامی، ص ۲۹۵]. اوج این شکل‌گیری را می‌توان در برداشتن "افینه" از سر مردان ترک و کلاه نم‌دی و هر نوع کلاه محلی و غیرمحلی از سر مردان ایرانی و کشف حجاب زنان دانست که می‌توان آن را شیوه توسعه‌ای از راه کلاه‌برداری و کلاه‌گذاری نام نهاد. این کار مانند آن است که شما بخواهید به جای تخم مار و جیرجیرک به پوست مار و جیرجیرک دست یابید. از این گذشته متأسفانه این شکل‌گرایی که از کلاه شروع شد اکنون به همه سطوح و شقوق و جوانب جامعه سرایت کرده است. وقتی شکل مهم باشد نه محتوا، آنگاه واقعیت با پوست آمار پوشیده می‌شود، علم در پوست مدرک، روباه در پوست شیر و به قول برخی پست‌مدرن‌ها همه چیز به بازی‌های زبانی تقلیل می‌یابد!

۳- اصطلاح نویسنده برای نامگذاری "نظریه خیز" و مراحل رشد اقتصادی روستو در عمل و واقعیت می‌باشد. نک: صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن، در دستور چاپ.

۴- نام مستعار و طنزآلود یکی از نویسندگان ایرانی بیش از نیم قرن قبل برای بنگاه آمریکایی خاور نزدیک که در ۱۹۴۴ در ایران شروع به کار کرده و اصل چهار ترومن را در داستانی طنزآمیز به کار برده است: جمشید وحیدی. زیگولو (خاطرات موش پوشتیان)، ج ۲، تهران، بی‌تا.

حاکمیت فکری خود را بر ذهن بیشینه تحصیل کردگان و نظریه پردازان و مدیران و کارگزاران توسعه ایران حتی تا به امروز ادامه داده است. متأسفانه در فصلنامه علوم اجتماعی دانشکده ما، در ربع قرن گذشته، کمتر مقاله‌هایی داشته‌ایم که بتوانند این پارادایم مسلط مکتب نوسازی متقدم رسمیت یافته و درونی شده و مکتب بوم‌زاد و پیشا نوسازی ایرانی ناشناخته و پیشامتقدم آن که شدیداً با مسئله توسعه و مکاتب آن درگیر است را به ما و کشورهایمانند ما به درستی معرفی و توصیف و تحلیل و نقد کرده و راه برون رفت از آن را به جامعه نشان دهند. به راستی اگر علوم اجتماعی و پژوهش‌های مربوط به آن نتوانند ما را در چنین مسائل بنیادی همچون توسعه و داشتاری از زیست‌بوم و یا نقد و بهبود کارآیی تعلیم و تربیت و یا نقد و برنامه‌ریزی برای آموزش و پرورش غیررسمی و اصلاح شیوه‌های وحشتناک مدیریتی در ایران و نظایر آن کمک کنند، جز پز دادن به چه درد می‌خورند؟ چرا که یکی از غایات همه رشته‌های علوم و فنون و رشته‌های علوم اجتماعی در کشورهای توسعه نیافته، باید توانایی این حوزه از دانش، برای فهم و گذار کم هزینه و پربهره خلاقه و بوم‌زاد و دشوار از وضع موجود به وضع مطلوب و دستیابی به توسعه پایدار با مختصات تکاملی جدید باشد.^۲

۱- درباره اصل چهارم عجلتاً نک به:

- ویدا همراز. بررسی اهداف و عملکرد اصل چهار ترومن، تهران، ۱۳۸۱، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی و هشت صفحه منابع آن.

- مرکز اسناد ریاست جمهوری. اسنادی از اصل چهار ترومن (۱۳۲۵-۱۳۴۶)، تهران، ۱۳۸۲، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- فریدون آزاده؛ صادق احمدیان. سیر تاریخ کشاورزی ایران، فصل دهم (کشاورزی در دوران پهلوی) و بخش اسناد و تصاویر، تهران، ۱۳۷۲، وزارت جهاد کشاورزی، جشنواره هنری - ادبی روستا.

۲- مؤلف چند ماه پیش این مقدمه را که به مناسبت هفتادمین شماره فصلنامه برای مطالعه و اظهار نظر به یار دیرین فصلنامه و مدیرمسئول آن سپرده بود، می‌دانست که اولین پرسشی که به ذهن هر خواننده‌ای می‌آید این

متأسفانه در این ربع قرن نه تنها یک ویژه نامه که حتی یک مقاله خوندار و جاندار و تأثیرگذار با محور اصلی موضوع توسعه و توسعه نیافتگی ایران و کشورهای نظیر در این فصلنامه وجود نداشته است.^۱

این واقعیتی است که متأسفانه در کلیت فصلنامه‌ها و مجلات و کتاب‌های مربوط به علوم اجتماعی عناوین و موضوعات بسیار ضروری و اضطراری توسعه یا توسعه پایدار و یا علوم اجتماعی و زیست‌بوم و مقالات و ویژه‌نامه‌ای در موضوع کار و کار جمعی، فرهنگ تولیدی و فرهنگ کار و آب و روستا و ایل بسیار کم است که امیدوارم بوده باشد و به چشم من نیامده باشد!

حالا فرض کنیم که "سالی به ماهی شنبه به نوروز" در یک مجله علوم اجتماعی در طی چند سال، بشود به سختی مقالاتی و یا ویژه‌نامه‌ای در این حوزه‌ها یافت. در برابر بازار مسگری مطالب کلیشه‌ای و بازتابی و کپی کاری از مسائل و مشکلات و نظریات علوم اجتماعی غرب، مشکل است صدای این تار و تنبور ایرانی حتی برای لحظاتی شنیده شود! اما چه می‌شود کرد که موضوعات علوم اجتماعی فراوان اما توان و زمان

ضرب‌المثل ایرانی است که: «تو که لالایی بلدی / چرا خوابت نمی‌بردی؟» تو که این مطالب را می‌دانسته‌ای چرا در این ربع قرن در این زمینه کاری نکرده‌ای، در حالی که در این مدت "پادبیر" فصلنامه نیز بوده‌ای؟ آقای دکتر پناهی که در بیشترین سال‌ها مدیرمسئول فصلنامه بوده و انسان صبوری است و مایه‌های صبوری دهقانی که مؤلف از آن برخی جای‌ها سخن گفته است هنوز در خلیقات وی نمایان است تا اینجای این مقدمه انتقادات درست و نادرست ما را برای فصلنامه و علوم اجتماعی ایران تاب آورده، ولی در اینجا حوصله ایشان سرآمده. در ضمن ایشان به دلایلی چند سالی است که دستشان در حنای توسعه است و در نتیجه نسبت به مسئله حساسیت نیز دارند. ایشان در حاشیه مقاله با اشاره به مخاطبان نوشته‌اند خوب می‌پرسند مگر در همه این مدت شما سردبیر نبوده‌اید؟

۱- نه تنها در این فصلنامه که در دیگر فصلنامه‌ها و ماهنامه‌های تخصصی علوم اجتماعی نیز به چشم نویسنده نیامده است. برای نمونه در کتاب ماه علوم اجتماعی نیز که شماره‌های زیادی از آن را دیده‌ام و ویژه‌نامه‌های بسیاری نظیر تبلیغات تجارتي و همچنین دو ویژه‌نامه رادیو و اوقات فراغت! و مصرف که بسیار مد روز است و غیره و موضوعات تکراری دیگر داشته است.

پژوهشگران و نویسندگان و مجلات ما اندک است پس گزینش در مضامین و رتبه‌بندی آنها اهمیت بسیار می‌یابد.

بی‌شک بسیاری از خوانندگان همچون اشاره مدیر مسئول خواهند پرسید:

«مگر شما در این مدت ربع قرن سردبیر فصلنامه نبوده‌اید؟»

اما این پرسش حق و این مسئله خواستن و نتوانستن دارای علت‌های فراوانی است که قابل بحث و توضیح است که در صفحات آینده به این پرسش پاسخ خواهیم داد. اما سبب‌جویی این پرسش نمی‌تواند از میزان تأسف ما برای این فصلنامه و دیگر مجلات علوم اجتماعی ایران بکاهد، زیرا این نقدهای بنیادی همچون قلبی است که دیر یا زود از جانب بینایانی به برکه علوم اجتماعی کشورهای نظیر ما پرتاب خواهد شد و آشکار خواهد شد که این برگه چه پرورده است و آبرگردان و کم چیزی است که محتویات آنرا دیر یا زود بر ملا خواهد کرد. زیرا به باور ما، توسعه پایدار، یک موضوع میان رشته‌ای است - اگر نگوئیم میان معرفتی - و تنها در انحصار یک دانش اجتماعی ویژه، آنگونه که تاکنون پنداشته شده است. کودکی نوزاد (تازه‌زا) در دامان علم اقتصاد، به عنوان شاخه‌ای از علوم اجتماعی و صرفاً رشد اقتصادی نمی‌باشد. پس در همه فصلنامه‌های علوم اجتماعی باید جایگاه ویژه داشته باشد و از این گذشته توسعه و توسعه پایدار بزرگترین مسئله ما و کشورهای همسایه و بیش از یکصد و شصت کشور در جهان است. مسئله‌ای که از درون با همه نهادها و نیروها و عوامل تأثیرگذار و از برون در چنگال قدرت نظام سوداگری - استعماری و زور لخت و پوشیده و همه جانبه چهار صد ساله و قاهر جهانگیر و زمانگیر قرار دارد؛ به گونه‌ای که نوک چنگال‌های مرئی و نامرئی آن، تا حساس‌ترین دستگاه‌ها و اندام‌های جوامع توسعه نیافته وارد شده است.

سیطره علوم اجتماعی اروپایی و دشواری‌های مسئله‌یابی

در ریزعنوان پیشین همین نوشته ما از سیطره مکتب نوسازی سخن گفتیم، اما چنین قدرت و اقتدار شگفت‌آور و حکمرانی بر اندیشه تحصیل کردگان میلیونی

ایران و بیش از یکصد و شصت کشور توسعه نیافته دیگر، مسئله‌ای نیست که به این آسانی ایجاد شده باشد و پایه‌های آن نه در چنین نسخه‌های توسعه‌ای که در قدرت نرم و زور پوشیده و هم البته قدرت سخت و زور سخت تمدن و فرهنگ نظام سوداگری - استعماری نیز هست که به این نسخه‌های کاغذی اعتبار دلاری بخشیده و آنرا از نقشه بر روی کاغذ، بر روی زمین و عمل کشانیده است.^۱ از آنجا که "چهل چیز خانه به صاحب خانه می‌برد"، همه گونه‌های معرفت غربی (از دین تحریف شده حضرت مسیح (ع) گرفته تا هنر و فلسفه و دیگر شاخه‌های معرفت علمی) در این ماجرا مستقیم و غیرمستقیم دخالت داشته و دارند.

تسلط بلامنازع علوم اجتماعی غربی (اروپایی - آمریکایی) تنها به فلسفه‌های غالباً ایدئولوژیک پشتیبان این نظام، نظریه‌ها و روش‌ها و تکنیک‌های مناسب با علوم اجتماعی غرب و حتی مسئله‌گزینی و مسئله‌سازی و مضمون‌پردازی در علوم دقیقه ختم نمی‌شود؛ بلکه این سلطه و اقتدار خطرناک‌تر، شامل تقلید کورکورانه و مُدوار از موضوعات و مسائل مورد مطالعه و پژوهش در جوامع غربی نیز می‌گردد. اگر استفاده از فلسفه، نظریات و روش‌های علوم اجتماعی غرب

۱- آنچه را که اهالی ارتباطات به آن "اعتبار منبع" گویند و از دهان دکتر محسنیان راد برای اولین بار شنیده‌ام و فهم شیخ مصلح‌الدین را در قرن هفتم از این مفهوم و تمثیل وی را به آن اضافه کرده‌ام: «اگر صد ناپسند آید ز درویش / رفیقانش یکی از صد ندانند / و گر یک بدله گوید پادشاهی / از اقلیمی به اقلیمی رسانند» [گلستان سعدی، باب هفتم، حکایت سوم]. در این داستان سعدی تأثیر قدرت را بر اعتبار و بی‌اعتباری گفتار و رفتار باز می‌گوید: «... به موجب آنکه بر دست و زبان ایشان هر چه رفته شود، هر آینه به افواه بگویند و قول و فعل عوامل الناس را چندان اعتباری نباشد.» [همان منبع].

و همچنین بیتی از شاعر محلی و معاصر گلپایگانی "اعتماد پریشان" در شاه بیتی که نظر سعدی را گسترده‌تر کرده و نشان داده است که دیده شدن و فهم بزرگی و کوچکی و درستی و نادرستی رفتار و گفتار آدمیان بیش از آنکه مربوط به ذات عمل و نظر و هنر باشد، به قدرت و بی‌قدرتی عمل کننده و گوینده پیوند خورده است و این بسیار نزدیک به مباحث جدید مربوط به روابط "قدرت / دانش" فوکو در میان پست مدرن‌ها می‌باشد. اعتماد گفته است:

«شعر من و مرگ فقرا، ننگ بزرگان / این هر سه متاعی است که آوازه ندارد!»

همچون وارد کردن، قلم مو و رنگ و روغن و سه پایه و بوم نقاشی از دیگر کشورهای جهان در عالم هنر، مجاز و مفید هم باشد؛ البته تا همین جا نیز بخشی از اصالت و خلاقیت هنرمند از میان رفته است، چه رسد به این که تصور کنیم موضوع و شیوه و سبک نقاشی و اندیشه و دلواپسی‌های ما نیز همچون رنگ و قلم مو وارداتی و خریداری شده و عاریه گرفته شود. سعدی ما را از جامه عاریه گرفتن منع کرده بود («کهن جامه خویش پیراستن / به از جامه عاریت خواستن») و ادبیات شفاهی به ما آموخته بود که: «خرِ قرضی، سواری ندارد!» اما قرض گرفتن جامه و مرکب به مراتب کم خطرتر از عاریه گرفتن مضمون و مسئله دیگران به جای مسائل و مضامین قابل پژوهش جامعه خودی است.

مسائل و موضوعاتی وجود دارند که قابل عاریه گرفتن و تقاضا و گدایی و یا خرید و واردات نیستند از چند مثال تا چند خروار. به قول "مالکوم ایکس" یکی از رهبران بسیار مشهور سیاهان در ردیف مارتین لوتر کینگ بارها گفته بود: «سیاهان با گدایی نمی‌توانند به حقوق انسانی خود دست یابند» تجربیات غرب مصالح ما می‌باشند اما آزادی و آبادی، سبک هنری و مضمون و شیوه شعر و مکتب علوم اجتماعی و از این دست ساختنی‌اند نه وارد کردنی، فهمیدنی‌اند و نه گفتنی!

توسعه و توسعه پایدار و فرادادی و فتوتی، با لحاظ کردن مختصات جدید که پایدار در برابر بحران‌های نظام سوداگری و آمیخته با اخلاق و عقلانیت دورنگر و به قول مولوی "آخرین" و سازگار با ابعاد انسانی به قول "شوماخر"، چیزی نیست که بتوان آن را وارد کرد. ملت‌های جهان سوم که با تأخیر در پی رسیدن به توسعه‌اند بایستی با هشیاری و خردمندی، زیان این دیرکرد در ورود را با اصلاح در بینش‌ها و منش‌ها و گزینش‌ها و کنش‌های توسعه‌ای کم عوارض‌تری دنبال و زیان پیشین را جبران کنند و به جای روش‌های استعماری و فردگرایانه افراطی و بینش و تضادگرا و رقابتی، به دنبال انواع همکاری و یاریگری و مشارکت در میان خود و با کشورهای آسیایی و آفریقایی و آمریکای لاتینی و مبادلات نوع دوستانه

به راه بادیه رفتن "بررسی انتقادی فصلنامه ... ۵۱

و عمیق و عاطفی و فرادادی و فتوتی از نوع شرقی همچنین با بخش و رویه پنهان و اکثریت انسانی و مردمی غرب باشند. رویه انسانی و پنهان غرب که به دلایل سیاست‌های مجرمانه و خصمانه و تجاوزکارانه دولت‌ها و قدرت‌های نظام سوداگری - استعماری، اجازه دیدن آنان را به خوبی - به خودشان و به ما - نداده است. اما به قول "لوترکینگ" ما حتی باید دشمنانمان را هم دوست بداریم.^۱ ... هر یک از ما تا ابد مدیون دیگران هستیم، ما تا ابد مدیون مردان و زنان آشنا و غریبه می‌باشیم. ما نمی‌توانیم صبحانه خود را تمام کنیم بدون این که به نیمی از جهانیان مدیون نشده باشیم.^۲ اما این سخنان اخلاقی زیبا و درست نباید مانع بهترین نوع مقاومت در برابر دشمنان بشریت شود و آن این است که ما از خود و جامعه خود سبقت بگیریم. خواننده گرامی باید بداند که "سبقت جویی" به جز "رقابت" است. در سبقت جویی شما جلوی حق پیشرفت دیگران را نمی‌گیرید و مانع رسیدن دیگران به هدف‌های مشروع‌شان نمی‌شوید، به پیشرفت خود بدون پس زدن دیگران علاقمند هستید، اما در رقابت، شما در پی پیشرفت و رسیدن به مقاصد خود با پس زدن دیگران و تصرف موقعیت‌های دیگران هستید. همان گونه که "کارل پوپر" در جامعه باز و دشمنانش^۳ می‌گوید.

افزون بر این، در اینجا ما می‌گوییم از خود و گذشته خود و جامعه و تاریخ امروز غرب نیز عبور کنیم. در مورد این نوع توسعه سبقتی نه رقابتی چون جنس این توسعه با توسعه غرب در گذشته و عوامل آن متفاوت است، پس نه تنها مضر به حال دیگران و حتی

۱- «به شما گفته‌اند: "برادر خود را دوست بدارید و به دشمن خود کینه ورزید". ولی من به شما می‌گویم: "دشمنان خود را دوست بدارید. برای کسانی که شما را نفرین می‌کنند آمرزش بطلبید. به کسانی که به شما ظلم می‌کنند، نیکی کنید و برای کسانی که با شما بدرفتاری می‌کنند و شما را آزار می‌دهند دعای خیر نمائید"». [مارتین لوترکینگ. ندای سیاه، ترجمه منوچهر کیا، تهران، ۱۳۵۳، انتشارات دریا، ص ۵۸].

۲- همان منبع، ص ۸۶.

۳- نک به: رضا داوری. «ملاحظات چند پیرامون جامعه باز و دشمنانش»، کیهان فرهنگی، س ۲، ش ۱۰ (دیماه ۱۳۶۴)، صص ۲۳-۲۶.

کشورهای توسعه یافته موج اول نیست، بلکه امکان بسیار دارد که تجربیات جدید و رهایی بخش برای کشورهای توسعه یافته موج اول نیز داشته باشد و سبب تبدیل مبانی نظری از رقابت و ستیزه و جنگ به "سبقت‌جویی" و انواع یاریگری و مبادلات متقارن و گرم شود؛ که در سیاست‌های نظام سوداگری - استعماری هرگز وجود نداشته باشد. کشورهای جهان سوم با دنبال کردن توسعه پایدار و فرادادی و فتوتی خود و با همکاری با یکدیگر، می‌توانند بهترین نوع مقاومت را در برابر نظام سوداگری - استعماری نشان دهند و بدین ترتیب نظر بخش فاقد قدرت و رویه انسانی غرب را به خود متوجه سازند و شرایط جهانی شدن آدمیانه و راستین را فراهم سازند و نه این که تسلیم جهانی کردن به سبک استعماری نظام سوداگری - استعماری شوند.

از این گذشته و فراتر از تسلط تاریخی و موضوعی متقدم و تا اندازه‌ای طبیعی علوم اجتماعی غرب، و به قول قدما: «فضل تقدم و تقدم فضل» اخیراً با نفوذ برخی فلسفه‌های نابهنگام پست مدرنیستی افراطی، کار را از مُدگرایی شبه علمی از علوم اجتماعی غرب در ایران، فراتر برده و با طرح "همترازی مضامین"^۱ در فلسفه و فلسفه علم پست مدرنیستی، کار از تقلید مُدوار و کورکورانه پیشین، به آشفتگی و آشوبگرایی و لادری‌گری و هیچ‌انگاری و همتراز پنداری و مضمون سازی‌های کلیشه‌ای و تفننی و از سر سیری و موضوع‌پردازی‌های حاشیه‌ای و بزرگداشت روزمرگی و حماسه‌سازی از مصرف‌گرایی و کارگریزی به نام اوقات فراغت (بلاغت) و خوار داشت همه معرفت‌های بشری در دوران‌های طولانی، و بی‌توجهی به مهمترین مسائل اضطراری و در اولویت و فراموشی مسائل بنیادی کشورهای توسعه نیافته از بحران در محیط زیست گرفته تا بحران‌های اجتماعی و فرهنگی شده است. تکیه بر کم ریشه و بی‌ریشه‌ترین قشرهای میانه و میان‌مایگان و کم‌مایگان فرهنگی و گاه ضدفرهنگ بریده از کلیت جامعه و فرهنگ و تاریخ خود، همچون بستر و ظرف خالی آماده پذیرش آوازه‌گری و القائات و اجرای

۱- درباره "همترازی مضامین" نک به مقدمه: انسان‌شناسی یاریگری، تهران، ۱۳۸۸، نشر ثالث.

برنامه‌های فرانواستعماری قدرت‌های کلان جهانی می‌باشند. نظامی که منافع خود را در رقابت و ستیزه و جنگ می‌بیند و نجات نظام "سوداگری - استعماری" را در زمانه به ته دیگ خوردن کفگیرها، و برای عبور از بحران‌های اقتصادی - اجتماعی، خود را در بازگشت به سرکوب‌های وحشتناک استعماری و تداوم جنگ‌های بین‌الملل اول و دوم و البته این بار نه در غرب که در شرق و اخیراً در خاورمیانه جستجو می‌کند. و برای پیشگیری از توسعه کشورهای پیرامون از یک سوی و دور کردن اکثریت مردمان کشور خود در به گمراهی کشاندن آنان و پیشگیری از اعتراضات و جنبش‌های اصلاح طلبانه و یا انقلابی با دادن نشانی‌های غلط به آنان، به تقویت و ساخت و پرداخت قشرهای بی‌پایگاه و خویش گم کرده و بی‌تاریخ و سست فرهنگ و ضد فرهنگ و خود شیفته می‌پردازند.^۱ که نه کاری به واقعیت‌های تاریخی گذشته و نه آرمان‌های انسانی واقع‌گرایانه‌ای برای آینده و آیندگان داشته باشند. مردمانی در "حال زندگی کن" و با محوریت طبقه پرورده طفیلی‌تن‌آسان و با پرداخت فرهنگ عامه‌پسند ولی فاقد فرهنگ عامه^۲ و بریده از تولید و جوش خورده به مصرف و در نتیجه گسسته از واقعیت‌های سخت سرزمین و زمین و گراییده به اوقات فراغت منفعلانه و بی‌ربط و کم ربط با طبیعت و واقعیت و بریده از واقع‌گرایی و عمل‌گرایی و لمیده در دنیای مجازی و به قول مولوی پر شده از "ذوق توهم"^۳ کشورهای توسعه نیافته و به شکل خاص دارای ذخایر و امکانات فراوان و به ویژه برای کشورهای ثروتمند کهن فرهنگ، تاریخی طولانی دارد و در ایران به شکل خاص، یکصد و پنجاه سال کوشش مستمر برای

۱- با ضرب‌المثل‌های ایران: "از خر افتاده و گرده جسته" [مندم] و "ندیده دیده شده عقلش پریشان!"

۲- چرا که عامه مردم به دلیل درگیری با طبیعت کار و تولید از سویی و مراوده با مردم و درگیری با پتانسیل فرهنگی جامعه خود و فهم عملکرد فرادستان، بسیار هوشیار و دانا و حساس نسبت به دگرگونی‌های جامعه خود می‌باشند.

۳- مولوی گوید:

«کام از ذوق توهم پر کنی / در دمی در خیک خود پرش کنی

«پس به یک سوزن فروگردی ز باد / این چنین فربه‌تنی هرگز مباد!»

نفوذ در فرهنگ و کنترل و مهندسی فرهنگی ایرانیان از طریق مصرف و اسراف در مصرف (مصرف زدگی) و جدا کردن آنان از فرهنگ کار و تولید و در نتیجه توسعه، در بستر امراض "اقتصاد بادآورده"^۱ با گونه‌های فراوان همانند: آزار امتیازات (امرار معاش از طریق وطن‌فروشی)، "آزار وام‌ستانی" (اعم از ب بهره و یا بی‌بهره) و از آن جمله "آزار هلندی"^۲ و "مکمل مکمل مکینگی"^۳ و "آزار کوکناری"^۴ و "آزار یارانه" (کمک بلاعوض از جانب دولت‌های بیگانه و یا خودی) و انواع آزارهای از نوع زندگی در عیش و مردن در خوشی^۵ خزیده در دنیای مجاز و مجازی از قالب‌ها و قالب‌های کاغذی ساده گرفته تا شهرفرنگی و هفتاد و دو رنگی تا قالب‌های الکتریکی و الکترونیکی و صدایی و سیمایی تا در گاهواره نشینی و ماهواره بینی دیجیتال و با ذهن بی‌ربط با واقعیت‌های جهانی و در خیال دهکده زیبای نیست در جهان "مک لوهانی" به جای مسئله‌یابی و مسئله‌دانی در سطح ملی و منطقه‌ای، پرتاب به توهمات جهانی ادامه داشته است.^۶

- ۱- اقتصاد بادآورده، نام کلی آزاری است که در شرایط نامتقارن توسعه در جهان سبب پس افتادن میزان تولید داخلی از میزان مصرف می‌گردد و به پسرقت تولیدات داخلی اعم از کشاورزی و صنعت منجر می‌شود. مؤلف از سه دهه قبل از این اصطلاح در جزوه درسی و مقاله صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن؟ استفاده کرده است.
- ۲- آزار نفت. آزار هلندی‌الاسم و ایرانی‌الاصول! از "ریچارد اوتی" که در همان سال معرفی وی، مؤلف در همان مقاله با اصطلاح "خوابیدن در زیر سایه‌های دکل‌های نفت" و "نان گدائی" و "معاش بی‌تلاش" و "نشیمن خاکی" از آن نام برده است. نک به: کتابی با همین نام از مؤلف در برنامه چاپ.
- ۳- "مکمل مکمل مکینگی" (makel makel makinegi). آزار استفاده نابجا از تکنولوژی در چپاول بُن مایه آفرینش! نک به: مقاله‌ای با همین نام در شماره ۷۲ فصلنامه علوم اجتماعی (ویژه‌نامه آب) از مؤلف. و کاملتر از آن در کتاب بانگ آب و کرّ خواب، در برنامه چاپ.
- ۴- آزار کشت تریاک به شکل خاص و آزار اقتصاد زیرزمینی و قاچاق به شکل عام، که می‌توان از آن با نام آزار قاچاقچی گری و دلالی نام برد.
- ۵- عنوان کتابی از "نیل پستمن" جامعه‌شناس ارتباطات بنام آمریکائی.
- ۶- مؤلف از روزنامه وقایع اتفاقیه این مهندسی فرهنگی غیررسمی را در مطبوعات ایران دنبال کرده است و نتایج نتایج آنرا در کتاب دگرگونی‌های فرهنگ تولیدی و فرهنگ کار آورده است.

دست کم مسائل و مضامین و کلیشه‌های پیشین علوم اجتماعی دانشگاهی درسی جامعه اروپایی به نسبت امروز مهم‌تر از موضوعات تفننی، دلبخواهی و حتی بی‌مسئله و یا ضد مسئله پست مدرن یستی امروز آن در علوم اجتماعی بوده‌اند و بدین ترتیب کار ما دردشناسی افتراقی در مضمون‌یابی مربوط به مسئله و روش و مبانی نظری پژوهش در علوم اجتماعی و به تبع آن در دروس و برنامه‌های درسی و پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها افتادن از چاله به چاه شده است. از آنجا که "چهل چیز خانه به صاحب‌خانه می‌برد"^۱، خوشبختانه جامعه و جوانان ما نیز به همت ارتباطات بین‌المللی و ابزارهای الکتریکی و الکترونیکی "جان کیجی" و با کمک دو پله آخر نردبان نیازهای وی و عبور سریع از مراحل پنج‌گانه پرواز گلایدی روستویی! قبل از رسیدن به برادری و برابری و آزادی جهانی^۲ و به یاری تجار وطن پرست و مدیران لایق و تخته و کیف و کلاه‌های هوشمند وزارت آموزش و پرورش و غیره و مهم‌تر از همه امکانات قابل فروش کشورهای نظیر ما، گرز علوم اجتماعی ما در خور پهلوان جامعه‌مان شده است.^۳

۱- ضرب‌المثلی ایرانی برای تمثیلی کردن مفهوم نظام و سیستم.

۲- اشاره به نردبان نیازهای "جان کیجی" که بالاترین پله‌های آن برای رسیدن به مدینه فاضله - از نوع فوردی به قول "الدوس هاکسلی" و جنرال الکتریکی! را - گذر از اتوموبیل و ابزارهای الکتریکی و الکترونیکی می‌داند و ادعا می‌کند که پس از دستیابی و مصرف این دو دسته از کالاها آدمیزاد به بهشت موعود و صلح برین دست می‌یابد! - خوشبختانه هموطنان ایرانی ما و برادران ناخلف ثروتمند عرب و عربستان نزولی به خوبی دیده‌اند - که ما با دود آگروز اتوموبیل‌های میلیونی و با وسایل الکتریکی و الکترونیکی خودمان را خفه کردیم، اما از بهشت موعود شدادی آنان به قول "جلال رفیع" خبری نشد!

۳- خوشبختانه بدین ترتیب "ابر و باد و مه و خورشید و فلک" دست به کار شدند، تا هر چه زودتر کشورهای نظیر ما خود را به توسعه ویژه و در خور خود برسانند. علوم اجتماعی و زیستی و علوم دقیقه جدید، و علوم جلیه و خفیه و غریبه قدیم دست در دست هم به شخم زدن و آبادی اوطان پرداخته‌اند. برای پسامدرن شدن در علوم و فنون، مدیریت آب و خاک و زیست بوم، مدرنیته را کلاً تعطیل کرده و مدیریت تن و مهربانی به پوست و کاست و فزود لایه‌های لیپیدی و ورزش عصرگاهی با پرسه و پاساژ و غیره را آغاز کردند! دانش زیستی و انسان پزشکی نیز به کمک و یاری شتافت و هوشمندترین و با پشت‌کارترین جوانان ما به صنایع و فن‌آوری‌های روز

با وجود این که زمانی نسبتاً زیاد (حدود ۷۰ سال) از ورود علوم اجتماعی به دانشگاه‌های ما می‌گذرد، اما انگار غالباً دردها و مشکلات بزرگ جامعه ما به درستی مورد توجه پژوهشگران علوم اجتماعی واقع نشده‌اند، به جز نویسندگان ادبی و شاعران ما که به قول "آل احمد" شاخک‌های تیزتری از بقیه داشته‌اند کمتر کسی نه تنها به آسیب‌ها و دردهای درون‌زاد بومی ما، که حتی به آسیب‌شناسی پدیده‌های نوظهور و واگیردار و غالباً برون‌زایی که جای کار بسیار داشته توجه نیز نکرده است. از مسائل و ملازمات توسعه آفرین و امکانات مغفول گرفته تا مسائل و مشکلات ضدتوسعه‌ای هم از برون و هم از درون و به ویژه غفلت از قدرت تجاری جهان و وابستگی آنها در درون سرمایه تجاری داخلی و گروه‌های همسود فرنگی مآبی (فرنگی بازی)، بحران آب و خاک و زیست بوم که لازمه توسعه پایدار می‌باشد گرفته تا کار و اخلاق کار و فرهنگ کار جمعی و تولید، تا آموزش و پرورش ناهشیار و "اقتصاد بادآورده" بیمار و "مصرف افسارگسیخته" تا مسائل چند دهه‌ای که با مسائل یاد شده در بالا در ارتباط نزدیکند و اگر چه معلول عوامل مهمتری هستند اما در تشدید مسائل بحرانی ما در درازمدت بسیار مؤثر بوده‌اند، که می‌توان

دندان آرایبی و بینی تراشی و گوش بالشی و با یاری روانشناسی فیزیولوژیک به مخ زنی و کرتکس پیرایی و خالی کردن و سبک سازی مجموعه‌های سنگین، برای جلوگیری از "آرتروز" گردن و حذف قشرهای خاکستری مغز و جایگزین کردن رنگ‌های شاد و درخشان به جای آن، آدمیان را به زندگی نباتی و شیرین و زندگی در حال دعوت و آنها را بی‌خیال از ماضی معدوم و مستقبل نامعلوم نمودند. در کشاورزی و جانورداری نیز به جای تکنولوژی‌های عصر حجری تولید گندم برای آدم و حوا و تولید جو برای چهارپایان و ارزن و دان برای ماکیان و مرغان در قفس مان تکنولوژی‌ها و فنون و ابزارهای جدید کاشت و داشت و برداشت و انواع رنگرزی‌های پیش رفته و انواع فر و زیگزاکای کردن مو حتی رنگ‌های شب نما و رنگین‌کمانی و ناخن‌های چشمک زن و ناخن الکتریکی شوک آور و نوک تیز مکانیکی دفاعی چشم کورکن! و غیره. انواع آرایش و پیرایش مو به جایی رسید که مدل‌های "سیخوری" (sixori) و "چنزوکی" (çenzuki) کرمانی‌الاصل تهرانی‌الاسم به زودی به اقصاء نقاط جهان صادر و سبب افتخار خاورمیانه و عرب و عجم و ترک و تاتار و تاجیک گردیده و حتی در افواه شنیده شده داعشیان اظهار تمایل کرده‌اند که از مدل‌های نامبرده نه تنها برای ایجاد رعب و وحشت بیشتر، برای آرایش سر، که حتی برای آرایش ریش‌های تپه‌ای بلکه، برای ریش‌های تنک(کم پشت) و کوسه‌ای نیز حتی‌المقدور استفاده به عمل آورند!

به یکی از ظاهراً نمونه‌های کوچک آن که مردم عادی و ادبای ما با نامگذاری‌های متعدد نشان داده‌اند که آنرا به شکل مرضی ادراک و تعریف کرده‌اند، اما پژوهشگران و دانشمندان علوم اجتماعی ما حتی در سطح یک مقاله مستقل درباره آن سخن نگفته‌اند که می‌توان از آن جمله به پدیده نوظهوری به نام "زیگول‌گری"، "قرتی‌گری"، "سوسول‌بازی" و نام‌های فراوان دیگر اشاره کرد. اگر کشورهایی مانند ما و قشرهایی از فرامصرف‌کننده‌ها در این کشورها نباشند، پس تولید انبوه و "بار اضافی صادرات" باید به کجا فرستاده شود؟ "ثروت انقلابی"! تافلری می‌تواند چگونه بدست آید؟ پس چگونه "سرمایه‌داری فراگیر"^۱ و شامل ابداع بشود؟ پس چگونه باید ثروت را در پایه هرم جستجو کرد؟ نباید به فرامصرف‌ها تنها در قشرهای بالا اکتفا کرد. پس چگونه می‌توان چهار میلیارد جمعیت پایه هرم را مصرف‌کننده و فرامصرف‌کننده بارآورد؟ زیگولتاریای ایرانی و به ویژه زیگولتاریای آموزش رسمی و غیررسمی دیده ایران و کشورهای نظیر ما، نورچشم نظام "سوداگری - استعماری" و موتور محرکه و نوک پیکان پیشرفت جهان پیشرفته و کشورهای مرکز و ادامه خواب‌های خوش نظام سوداگری - استعماری هستند. پس باید قدر آنها را دانست و این لشگر بی مزد و منت را اجر نهاد و نقش آنها را در تجارت و مبادلات نامتقارن سرد جهانی ستود! پدیده‌ای که از سویی با "اقتصاد بادآورده" تولید گریز و مصرف‌گرا و از سوی دیگر با تجددطلبی قشری و مکتب‌نوسازی و تبلیغات و رسانه‌های گروهی و شهری شدن‌های بدون محتوای نمایشگاهی و غیره همراه و همگام بوده و توانسته است در یکصد و پنجاه سال گذشته به شکل روز افزونی بر مسئله توسعه و فرهنگ کار و تولید و سبک زندگی و مصرف‌گرایی بی حد و مرز و غرب‌زدگی و "خود قومیت‌کشی" و "زبان‌کشی" تأثیرات بسیار داشته باشد، و به زبان زنان ایران: «کوچه روشن کن و خانه تاریک کن» باشد! پدیده‌ای که اگر چه معلول مسائل بنیادی تری است، اما پس از ظهور و شیوع، خود حلقه بازخورد و تشدید کننده‌ای برای همان عوامل بنیادی می‌شود. البته برخی از شعرای معاصر ما همچون

1. Inclusive capitalism

پروین اعتصامی در ایران و محمداقبال لاهوری در شبه قاره هند از نخستین کسانی هستند که به برخی از علائم افتراقی این بیماری واکنش نشان داده‌اند و جامعه را از "کف بینی" و "دریا نبینی" برحذر داشته‌اند و کسانی همچون مهاتما گاندی نیز در عمل چنین کرده‌اند.

فراموشی این پدیده تأثیرگذار و مرضی و صدها مسئله و موضوع موجود و نظیر آن در جامعه ما، اگر در جوامع غربی مورد مطالعه و توجه قرار نگیرند در اینجا نیز فراموش می‌شوند و اگر آنها این مسائل را عادی فرض کرده، مرضی تعریف نکنند ما نیز چنین می‌کنیم همچنان که جامعه‌شناسان جنگ اروپایی "جنگ" را یا غریزی و طبیعی و یا لازم و ضروری می‌دانند و ما هم دانسته‌ایم اگر مضامینی را که موضوع و مسئله مهم ما نباشند از جانب آنها مطرح شوند آنها موضوع مهم و مطرح ما می‌شوند. حتی اگر این موضوعات همانند "خالکوبی"، "خروس بازی"، "فال بینی" و "ختنه زنان!" کلاه بینی و کله نبینی! و غیره باشد. اگر برای نمونه مشکل مردان در تهران، بیشتر "زن ذیلی" باشد^{۲*} و یا خشونت علیه والدین و "فرزند ذیلی!" و در غرب خشونت علیه زنان، بلافاصله آن موضوع، به مسئله ما تبدیل و موضوع اساسی در مطالعات زنان و پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها می‌گردد! حتی اگر تعداد شوهران کشته شده

۱- مولوی گوید:

جنبش کف‌ها ز دریا روز و شب / کف همی بینی و دریا نی عجب!

۲- "زن ذیلی" و "زن ذلیل" اصطلاح امروزی تهرانی‌ها برای وضعیت مادرسالاری است و البته حداقل در تهران این موضوع از عناصر و مجموعه‌های خرده فرهنگی بسیار کهنسال است. درباره این پدیده عجالتاً نک به: بیوک محمدی، زن ذلیل، تهران، ۱۳۸۹، نشر واژه آرا.

*. در تاریخ قم مربوط به حدود ۱۱۰۰ سال پیش درباره مردان "ری" آمده است: «... و به قم ظلم و جور و نیکو نوحه کردن بگذاشت و به ری عذر و مکر و خدیعه و آنک مردان آن کم از زن باشند و اختیار ایشان بدست زنان باشد و مادگی برایشان غالب باشد...» [حسن به محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن عبدالملک قمی و به تصحیح و تحشیه جلال‌الدین تهرانی، تهران، ۱۳۶۱، انتشارات توس، ص ۷۵].

به راه بادیه رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۵۹

بدست شیرزنان آمار بیشتری را نشان دهند تا چه رسد به سرشکستگان " گزانتپی! " آیا ما بر این باوریم که دانشگاه‌های غرب می‌توانند و یا باید در اندیشه مسئله‌یابی در کشورهای توسعه نیافته و آسیب‌شناسی و درمان آزار یا آزارهای ما باشند؟

گفتنی است که تنها جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی ایران نیست که به چنین بله‌ای دچار است، کم و بیش بسیاری از کشورهای توسعه نیافته و حتی کشورهای توسعه یافته موج دوم مانند هند تا اندازه‌ای در چنین وضعیتی به سر می‌برند. " فرید العطاس " می‌نویسد:

«نبود نظریه‌ها، مفاهیم و روش‌های محلی و بومی در علوم اجتماعی موضوعی عجیب و مربوط به جهان غرب نیست. این مورد درباره شرایط کلی دانش در جهان سوم صدق می‌کند. ما هنوز باید منتظر پیدایش مکتب‌های نظری جایگزین بومی بیرون از غرب باشیم.»^۱

«ماوان» (۱۹۶۶) درباره هند خاطر نشان می‌سازد که جامعه‌شناس هندی از زندگی کردن به عنوان روشنفکر مقلد خرسند بوده است او سرسختانه کوشیده است تا روش‌هایی را که از کتاب‌های انگلیسی و آمریکایی یاد گرفته است به کار بندد تا پاسخ‌های عملی برای پرسش‌های بدست آورد که عمدتاً با مضمون جامعه‌شناسی غربی القا شده‌اند. به این موضوع می‌توان این نکته را هم افزود که موضوعات و یا مسائلی را که دانشمندان علوم اجتماعی در آسیا برای مطالعه بر می‌گزینند که یا در جهان " پیشرفته " مُد روز هستند یا جهان " پیشرفته " علاقمند به آنها است (مسیرا، ۱۹۷۳)^۲

۱- فرید العطاس. گفتمان‌های جایگزین در علوم اجتماعی آسیا، ترجمه محمود عبداله‌زاده، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۱، ص ۱۷.

۲- همان منبع. همان صفحه.

«به رغم همه حملات قابل توجه بر اروپامحوری دانش غربی، نمی‌توانیم درباره مکتب جدی ابن خلدونی، گاندیایی یا کنفوسیوسی... صحبت کنیم.»^۱

در حالی که وجود برخی آزارهای گوناگون همچون "اقتصاد بادآورده" و انواع آن برای ما و کشورهای نظیر ما درد بی‌درمان و آزار عظیم‌اند، همین امراض دقیقاً درمان بسیاری از مشکلات اقتصادی غرب و تضمین سروری آنها بر اهالی محترم جهان سوم و کشورهای توسعه نیافته و یا عقب‌نگهداشته شده است! و ضامن ادامه حیات نظام سوداگری برای آنها به شمار می‌رود.

برای مثال منافع بیشمار قدرت‌های غربی، تنها از جانب آزار "ژیگول‌گری" و "فرنگی مآبی (بازی)" در ایران و کشورهای نظیر، همان چهارشنبه‌ای است که ما در آن چیزهای مهمی را گم کرده‌ایم و همان چهارشنبه‌ای است که نظام سوداگری گم شده‌های ما را یافته است؟!

هنگامی که "ژیگول‌گری" تبلیغ مفت و مجانی و بی‌دردسر کالا، هویت، اقتدار و دربرگیرنده منافع مادی بسیار برای آنها است؛ مگر دیوانه‌اند که به ما هشدار بدهند و این بیماری و خطرات آنرا به کشورهای نظیر ما واگو کنند؟! همانگونه که لازم نیست، با وجود آگاهی بسیار غرب، آنها درباره عواقب و نتایج "اقتصاد بادآورده" با ما سخن بگویند و در نتیجه مسائل را چنان ساماندهی و نامگذاری و رمزگذاری می‌کنند که اهالی محترم جهان پیرامون را گم و گیج و به قول مردم استان مرکزی "تار" کنند! و بدینگونه است که به بیماری نفتی ایرانی که نیم قرن قبل از هلند آغاز شده است؛ نام "بیماری هلندی" می‌دهند؛ تا خواب خوشِ عرب و عجم به هم نخورد! به قول "آدری

به راه بادیه رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۶۱

لورد: «هیچ اربابی با ابزارهای خود خانه‌اش را ویران نمی‌کند»^۱ و به قول ایرانی‌ها:
«چاقو دسته خودش را نمی‌برد»!

جالب است که این پدیده چند وجهی ژینگول‌گری فراموش شده صد ساله از دیدگاه علوم اجتماعی، همان گونه که اشاره شد نه تنها از چشم برخی ادبا و شعرا و به ویژه کاریکاتوریست‌ها و انگشت‌شمار پژوهشگران و نویسندگان ایرانی پنهان نمانده است، بلکه در یک مورد، مضمون یکی از درخشان‌ترین اشعار یک شاعر هم وطن ارمنی بوده، که انتظار نمی‌رفته بتواند، این آزار از جانب وی به این رسایی و شیوایی و با این شدت و دقت شناخته شود!^۲

البته موضوعات گم شده کوچک و بزرگ ما در چهارشنبه علوم اجتماعی یکی دو تا نیست و اگر چشم باز کنیم و "چشم‌هایمان را بشویم"^۳ و "از خود بروئیم"^۴ و "چوب اندیشه بسوزانیم"^۵ آنها را خواهیم دید!

۱- لیندا توهیوای اسمیت. استعمارزدایی از روش، ترجمه احمد نادری، الهام اکبری، تهران، ۱۳۹۴، ص ۳۷.

۲- من از خوانندگان این متن مصرانه تقاضا دارم به قول "پل آلوار" فرانسوی که: «... / به خاطر عطر نان گندم / به خاطر برف که آب می‌شود / به خاطر گل‌های نخستین /...» [پل آلوار. «ترا دوست می‌دارم»، ترجمه احمد شاملو] و به قول قدما: «محضالله» این شعر "ژینگولوی" کارو را بخوانند:

کارو، شکست سکوت، تهران، بی‌تا، انتشارات مطبوعاتی مرجان، ۱۳۵۶، صص ۶۸-۶۹.

تا بدانند که ادبیات ما، چقدر از جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ما جلوتر است!

۳- مصرعی از شعر "زیبای صدای" پای سهراب:

«گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد / چشم‌ها را باید شست / جور دیگر باید دید» [سهراب سپهری، هشت کتاب، تهران، ۱۳۵۸، کتابخانه طهوری، ص ۲۹۱].

۴- «بر سیم درختان زدم آهنگ ز خود روئیدن» [همان منبع، ص ۲۵۷].

۵- اشاره به مصرعی از سروده "شب سر قله تنهایی" (۱۳۴۶)، از ۴۹ سال پیش از مؤلف [در فصل‌های خنده دشوار]، ص ۱۳].

به قول مولوی «صد بار از این خانه بدان خانه برفتیم»، اما ما مستان بوی نفت و گاز و مصمم در حلاوت واردات، و اوقات فراغت نزدیک به بلاهت، حتی یکبار از این خانه بر این بام برنشدیم.^۱

تکراری و تقلیدی و کلیشه‌ای بودن، که از ویژگی‌های تولید انبوه و سازووفروشی و بازاری دوزی و باسمة‌ای بودن غیرخلاق و منفعل بودن زندگی مصرفی، ابزاری شدن تحقیقات، و تقدس‌زدایی و اخلاق‌پیرایی که از ویژگی‌های علم کاریکاتوری است، مسائلی که هم جامعه ما و هم مضامین و هم مقالات و مجلات علوم اجتماعی و هم پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دکتری ما و همانگونه که اشاره شد علوم اجتماعی جهان سوم را به اشکال گوناگون متأثر کرده و آنها را از سرزندگی و خلاقیت و نورافشانی باز داشته است.

کم نیستند مقالاتی در حوزه‌های گوناگون علوم اجتماعی ما که اگر برخی نام‌ها و نشانه‌ها را از آنها پاک کنند، معلوم نیست که از کجای جهان‌اند؟! اینگونه می‌نماید که تا روزگاری که ما جوامع نسبتاً هم‌تراز در قدرت و مبادلات متقارن در علم نداشته باشیم، علوم اجتماعی جهان شمول وجود نخواهد داشت و چنین پژوهش‌های بی‌مختصاتی بی‌گمان جعلی هستند^۲ و لاجرم بی‌بوی و خاصیت و بر

۱- «صد بار از این خانه بدان خانه برفتیم / یکبار از این خانه بر این بام برآیم» [مثنوی مغنوی].

۲- درباره نظریات نویسنده در نقد جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی هم در خاستگاه آن و هم در ایران نک به:

- «یادداشت به چاپ دوم» و «مقدمه» یکصد صفحه‌ای واره، تهران، شرکت سهامی انتشار.

- «مقدمه» کتاب دگرگونی‌های فرهنگ تولیدی و فرهنگ کار در ایران، در دستور چاپ.

- نقد ساختار اندیشه (مجموعه مصاحبه)، تهران، ۱۳۸۸، نشر آشیان، مصاحبه با نگارنده، صص ۷۹-۱۲۴، به کوشش علیرضا جاوید؛ محمد نجاری.

- «آسیب‌شناسی پژوهش‌های فرهنگ عامیانه و...»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۵ و ۶ (پاییز و زمستان ۱۳۷۳) و آخرین ویراسته آن در نیمسالنامه دانش‌های بومی ایران، ش دوم (پاییز و زمستان ۱۳۹۳).

- «سخنی با خواننده داند» در مقدمه کمره‌نامه (هشت در به هشت منظر از هفت هزار خوان فرهنگ)، تهران، ۱۳۹۵، دانشگاه علامه طباطبائی.

به راه بادیه رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۶۳

خلاف ضرب‌المثل ایرانی که: «عطر آن است که خود ببوید / نه آن که عطار بگوید»، انگار که اگر عطار نگوید؛ عطر شبه علم اجتماعی ما، با وجود اسم و قالب، ظرف و ظاهر دانش وارانه آن، اما خود نمی‌بوید!

از آنجا که چشم ما به دهان و قلم غیر دوخته شده است، پس هنگامی که در شماره ۵ و ۶ فصلنامه دو مقاله در زمینه آب: " بند پنهان قنات (سری نهفته در دل خاک) استاد صفی‌نژاد و "آسیاب‌های آبی کمره"، و یک مقاله درباره پراکندگی زمین‌های کشاورزی در روستاهای ایران^۱ و مقاله‌ای در لزوم کار بر روی دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی از مؤلف چاپ می‌شود، شدیداً مورد اعتراض برخی از استادان وقت دانشکده قرار می‌گیرد. - [برای این که در علوم اجتماعی اروپایی با اقلیم مدیترانه‌ای آب به اندازه ریگ کویرهای ایران فراوان است و هم نفت رایگان خاورمیانه هست و هم مسئله پراکندگی زمین ندارند. آنها نه مانند ما نیازمند آبیاری مصنوعی‌اند و نه کاریز و تمدن کاریزی برای آنها اهمیتی دارد و نه با نفت تقریباً مجانی؛ کاری به استفاده از انرژی یک باریکه آب دارند و نه در نظام دهقانی و خرده‌مالکی اصلاحات ارضی‌کننده فرموده، قالب‌ها و ظرف و نظامات زراعی آنها هزار تکه شده است. آنها بدون دیدن همه مجلات علوم اجتماعی دانشگاه‌های اروپایی، با تخیل و تصور خود احساس می‌کنند که چنین

- «مقدمه» یکصد صفحه‌ای انسان‌شناسی یاریگری، تهران، ۱۳۸۸، نشر ثالث.

- «مقدمه» مفصل صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن؟، در دستور چاپ.

- مقدمه بانگ آب و گر خواب، در دستور چاپ.

۱- محمود نبی‌زاده. «بررسی مشکلات اقتصادی - اجتماعی ناشی از خرید و پراکندگی زمین‌های خانواده‌های بهره‌بردار» (سه دهستان شهرستان شازند)، همان منبع.

مطالبی نباید حق ورود به چارچوبه مجلات علوم اجتماعی را داشته باشند]^۱ - قریب به این معنی که این چه پرت و پلاهایی است که در فصلنامه وارد شده است؟ این گونه اعتراضات سبب شد که نه تنها استاد جواد صفی‌نژاد دیگر رغبت نکنند مقاله‌ای در حول و حوش آب و قنات و نظامات آبیاری در ایران به مجله بدهد، بلکه مؤلف نیز که در آن زمان مدیر داخلی مجله بود و یکی از شاخه‌های کار پژوهشی‌اش مربوط به آب در فرهنگ مردم و مسائل فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آب در ایران بوده است و تک‌نگاری دراز مدت **نامه کمره** و فصل **"آب‌شناسی"** آن در جلد اول سبب شده بود که از چهار دهه پیش مؤلف خطرات عظیمی را برای آب این سرزمین پیش‌بینی کند - که بازتاب چنین هراسی را در سروده‌های دوران جوانی وی نیز می‌توان ملاحظه کرد -^۲ و تأثیرات آن را بر روی مسائل اجتماعی و روان‌شناسی اجتماعی و آینده روستاها احساس کند، با این وجود و بازخوردهای اولیه از این شماره، دیگر رغبت نکرد، از آن پس حتی یک مقاله از خود را در این زمینه به فصلنامه ارائه کند چه رسد که از دیگران تقاضای مقاله درباره آب و فرهنگ و سیاست و مدیریت و حکمرانی، حقوق و حقوق اسلامی و فلسفه آب و اقتصاد آب و قیمت‌گذاری آب و جنگ چشمه و کاریز و "کی" با چاه عمیق و نیمه‌عمیق و نزاع‌های جمعی مالکان و صاحبان حقابه آب نماید و ناچار شده است که در این مدت مقاله‌هایش در پیوند با آب و کاریز را، در مجلاتی نظیر

۱- گفتنی است که در همین شماره مؤلف در مقاله «آسیب‌شناسی پژوهش‌های فرهنگ عامیانه... هم درباره اهمیت و لزوم پژوهش در مسائل مردم‌شناسی آب و مردم‌نگاری دانش‌ها و فن‌آوری‌های قنات و شیوه‌های آبیاری و ماشین‌های آبی و بادی در ایران و هم شیوه‌های پس‌انداز آب در ایران به اشاره سخن گفته است.

۲- خواننده ارجمند به این معنای این جملات توجه کند و کاری به ظاهر و اسم و قالب سروده نداشته باشد. این سروده با تاریخ ۱۳۴۹ مربوط به ۴۶ سال پیش است. «در سال مار و عقرب: که پای مرغ دانا، دربند است / که رودشن روان است از رود / و صاعقه، بر بارورترین درختان شرق فرود می‌آید / آتش گرفته چشمه و کاریز / با آن هزار گوش پذیرایش / خالیست از ترنم باران‌ها / و از دهانه چاهی، حتی / پرپر نمی‌زند / کبوتر آهی.» [در فصل‌های خنده دشوار، صص ۵۴ و ۵۵].

به راه بادیه رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۶۵

آبزیان،^۱ زیتون،^۲ جهاد^۳ و نامه فرهنگ ایران^۴ و فصلنامه توسعه و اقتصاد کشاورزی،^۵ فصلنامه رشد علوم اجتماعی^۶* چاپ کند. خواننده دقیق ملاحظه می کند که هیچ کدام از این مجلات، مجله رسمی دانشکده های علوم اجتماعی ما نیستند اگر چه برخی از آنها مجله علمی - ترویجی و یا علمی - پژوهشی می باشند. معنای افزایش این وضعیت این است که کمتر مجله علوم اجتماعی، در دهه های شصت تا هشتاد، چنین موضوعاتی را در راستای وظایف خود قلمداد می کرده است. اما همان گونه که بعداً

۱- الف: مرتضی فرهادی. «حضور آب در آئینه های ایرانی»، ماهنامه آبزیان، ش ۳ (فروردین ماه ۱۳۶۴).

ب: ~ «قنات تمام آفتابی و گمانه ای در چگونگی آفرینش کاریز در ایران»، ماهنامه آبزیان، ش ۵ (خرداد ماه ۱۳۶۴).

ج: ~ «عروسی آب»، ماهنامه آبزیان، ش ۴ (اردیبهشت ماه ۱۳۶۴).

د: ~ «بندکهن نیمه ور و تأسیسات آبیاری سنتی آن»، ماهنامه آبزیان، ش ۸ (تیر ۱۳۷۰).

۲- مرتضی فرهادی. «باریگری ها و تعاونی های سنتی در زمینه آب و آبیاری در ایران»، ماهنامه زیتون، ش ۳۷ و ۴۴ و ۴۵. (مرداد و اسفند ۱۳۶۳ و فروردین و اردیبهشت ماه ۱۳۶۴).

۳- ~ «جنگ پنهان سی ساله (انهدام منابع سنتی آب و پیامدهای اجتماعی - اقتصادی ناشی از آن)، ماهنامه جهاد، ش ۱۱۵ و ۱۱۶ (بهمن و اسفند ۱۳۶۷ و فروردین ماه ۱۳۶۷).

~ «ماشین های آبی: استفاده غیرزراعی از آب های زمستانه چشمه ها و کاریزها»، ماهنامه جهاد، ش ۱۲۱ (مهر ماه ۱۳۶۸).

۴- ~ «جوی روبی و بیل گردانی در نیمه ور محلات»، نامه فرهنگ ایران، ش ۱ (۱۳۶۴)، بنیاد نیشابور.

۵- ~ «تیلون دادن» و «آرنگ سازی» و «گیرماسه» (تیره گری و روشنگری آب) دو شگرد کمتر شناخته شده در کشاورزی سنتی ایران»، فصلنامه اقتصاد کشاورزی و توسعه، س ۹، ش ۳۳ (بهار ۱۳۸۰)، و در ماهنامه چشمه، ش ۴ و ۵ و ۶ (تابستان ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ و بهار ۱۳۸۰).

۶- ~ «لایروبی و جشن پایان لایروبی و حکومت زنان در توجه غاز سامن ملایر»، فصلنامه رشد علوم اجتماعی، ش ۱۷ (پاییز ۱۳۷۲).

* . گفتنی است که همه این مقالات و مطالب مهمی درباره بحران آب در ایران در کتاب بانگ آب و کرّ خواب خواهد آمد، که همه اکنون در دستور چاپ می باشد.

اشاره خواهیم کرد، خوشبختانه وضع در حال دگرگونی امیدوار کننده است. به دلایل یاد شده مؤلف نتوانست در آن زمان از کسانی همچون شادروان دکتر هوشنگ ساعدلو استاد اقتصاد کشاورزی دانشگاه تهران و همچنین زنده‌یاد دکتر باستانی پاریزی استاد برجسته و پیشکسوت تاریخ همین دانشگاه و دکتر پرویز کردوانی و دکتر پاپلی یزدی و کسانی همچون حسین ملک و دیگران تقاضای مقالاتی در زمینه کاریز و آب داشته باشد.

باید پرسید چرا نباید در مجله علوم اجتماعی حداقل در مسائل فرهنگی و مردم‌نگاری و مردم‌شناسی و دیگر رشته‌های علوم اجتماعی، آب و مسئله زیست بوم ورود پیدا کند؟ طرح فنون و تکنولوژی‌ها و شگردهای گوناگون و تجربیات سنتی و فرهنگی برای استفاده بهینه از آب و ماشین‌های آبی و مدیریت آب و گروه‌ها و سازمان‌های مربوط به آب و یاریگری‌های مربوط به آب، چه زبانی را می‌توانسته برای مجلات علوم اجتماعی ایران به بار آورد؟ آیا در جامعه‌شناسی کشورهای نظیر ما، تمدن کاریزی و آبیاری مصنوعی تبعات فراوان اجتماعی - اقتصادی، سیاسی - روانی و حقوقی نداشته است؟ و آیا سازه‌های مربوط به آب و مدیریت گروه‌ها و سازمان‌های یاریگر، برخاسته از فرهنگ مشارکتی مردم ایران نبوده است؟

به دلیل این که جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و دیگر علوم اجتماعی در جغرافیای مدیترانه‌ای - اروپایی مسئله و مشکلی به نام کمبود آب نداشته است و اگر هم مانند هلند مشکل آب داشته‌اند، نه از "کم بود" آن، بلکه از فوران و "پر بود" آن بوده و این که چگونه زمین‌های سرزمین و کشاورزی‌شان را از هجوم آب نجات دهند! پس ما هم مشکلی نخواهیم داشت! نخستین شماره‌ای که از فصلنامه به سرعت باور نکردنی، نایاب شده، همین شماره ۵ و ۶ یاد شده بوده است!^۱ و بگذریم از این که بدون کاریز و فن‌آوری‌ها و مشارکت‌ها و ملازمت و ملاحظات مربوط به آن،

۱- به دلیل تقاضای بالای جامعه علمی به شماره ۵ و ۶ سریعا نایاب شده، در سال ۸۷ هیئت تحریریه تصمیم به چاپ مجدد آن گرفت؛ که البته این کار میسر نشد. اما خوشبختانه امروزه مقالات این شماره در سایت‌های گوناگون قابل دسترسی می‌باشد. (sid و magiran پورتال علوم انسانی و سامانه فصلنامه)

به راه باده رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۶۷

"تمدنِ کاریزی" و آبیاری مصنوعی (ساختگی) در ایران و خاورمیانه به وجود نمی‌آمد و ارتباط غرب و شرق و راه ابریشم پدیدار نمی‌شد و انرژی گرفتن از نیروی جاذبه و انرژی آب و باد که آسباده‌ها و آسیاب‌ها و آبدنگ‌ها و چرخاب‌های (ماشین‌های آبی و بادی) ما را هزاران سال می‌چرخانده‌اند، شکل نمی‌گرفت و مهندسين ایرانی در آسباسازی سرآمد و شهره نمی‌شدند و خلیفه دوم از خلفای راشدین یک مهندس ایرانی نمی‌پرسید که شنیده‌ام می‌توانی آسیابی بسازی که با باد به چرخش در آید و از او چنین تقاضایی به عمل نمی‌آورد! و اگر این تمدن کاریزی و پیامدهای آن با وقفه‌ای چهارصد - پانصد ساله روبرو نشده بود، امروزه انرژی ابر و باد و مه و خورشید سیستان و بلوچستان، خراسان، یزد و کرمان بر باد نمی‌رفت و شاید ما ارزاترین و پایدارترین و پاک‌ترین انرژی‌های ممکن را نه تنها برای خود که می‌توانستیم برای کل خاورمیانه فراهم آوریم و اکنون می‌توانستیم با آفتاب درخشان سوزان، نمک آب دریا را گرفته و هوای داغ سیستان و بلوچستان را نه با کولرهای دستی سیستانی‌ساز چند هزار ساله ("خارخانه"، "حیش خانه"، "آدوربند")^۲ که با

۱- نک به: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی. مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۶۷۷.

۲- "خارخانه" (خیشخانه) پس از بادگیرها و حوض‌خانه‌ها که بادزن و پنکه خودکار ایرانیان در مناطق گرم و خشک ایران بوده‌اند، احتمالاً نخستین کولر دستی جهان است که از سیستان گزارش شده است. رضاشاه در هنگام رفتن به تبعید در جزیره موریس چند شی را در بندرعباس در زیر این کولر به آینده نامعلوم خود اندیشیده است! درباره بادگیرها و "خارخانه" عجالاً نک به:

- محمدحسن سمسار. «بادگیر»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، صص ۶۷-۷۱.

- مهدی بهادری نژاد. «دستگاه‌های خنک‌سازی خود به خودی در معماری ایران»، آشنایی با دانش، تهران، ۱۳۵۸، ش ۵.

- محمدکریم بیرنیا. «بادگیر و خیشخان»، باستان‌شناسی و هنر ایران، تهران، ۱۳۴۸، ش ۴.

- محمدتقی مصطفوی. «بادگیر پدیده‌ای زیبا و سهل و ممتنع در معماری اصیل ایرانی»، یزدنامه، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۱.

انرژی‌های جدید همچون نسیم بهاری خنک و آب شیرین شده را به یخ و بستنی^۱ تبدیل کنیم و چوب بستنی را هم از خارج وارد نکنیم! مهمتر آن که آب شیرین شده دریای آزاد و نه خزر را به دلایل گوناگون به دل کویر می‌کشانیدیم.^۲

البته هیچ راهی به جز این برایمان باقی نمانده است که از این پس به چنین کاری دست بزنیم و به کمک بادهای ۱۲۰ روزه و آفتاب کویری ۳۶۰ روزه کویرهای مان "برق باد" و "برق آب" تولید کنیم و آب‌های خلیج فارس و دریای عمان را - همچون شیرین‌سازی هسته‌های تلخ زردآلو و هلو و

- علی‌اکبر دهخدا. لغت‌نامه، حرف "خ" ذیل "خیشخانه"، ص ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸.

- علی بلوکباشی. «خیش‌خانه، کهن‌ترین دستگاه تهویه مطبوع»، در فرهنگ خودزیستن و به فرهنگ‌های دیگر نگریستن (سی‌گفتار درباره فرهنگ)، تهران، ۱۳۸۸، نشر گل آذین، صص ۲۲۵-۳۳۵.

۱- ایرانیان یکی از ملت‌های جهان بوده‌اند که برای روزها و تابستان‌های گرم کویری و نیمه‌کویری بیش از دیگران به یخ نیاز و علاقه داشته‌اند و تکنولوژی ذخیره و پس‌انداز سرما و یخ را می‌دانسته‌اند. خواننده گرامی شاید می‌داند که بستنی از اختراعات ایرانیان است. پیهوده نیست که ایرانیان در مناطق گرم و پرجمعیت سرما و یخ را برای تابستان‌های گرم به شکل‌های گوناگون برف طبیعی و یا یخ دست‌ساز (مصنوعی) و گاه جواهرنشان با دانه‌های انار ذخیره می‌کرده‌اند و افزون بر بستنی و فالوده، در شربت و "برف و شیر" انگور و آب خوردن هم از آن استفاده می‌کرده‌اند.

در کتاب‌های مربوط به اطعمه و اشربه درباره انواع بستنی سخن رفته است.

میرزا علی‌اکبر خان آشپزباشی در کتاب سفره اطعمه از هفت نوع بستنی نام می‌برد: «بستنی آب انار، بستنی آب لیمو، بستنی تمر گجرات، بستنی شربت آلبالو، بستنی شیر و بستنی ماست» [احمد شاملو. کتاب کوچه، با همکاری آیدا سرکیسیان، حرف ب، تهران، ۱۳۷۷، انتشارات مازیار، صص ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶].

۲- خواننده داننده مهربان، گریز ما از وضع موجود به آرزوهای مطلوب را بر ما ببخشاید، باز باید بگویم، آرزو اگر چه بر پیران عیب است، اما آرزوی پیران برای جوانان برومند و هوشمند و غیرت‌مدار ایران عیب نیست! و امیدواریم آنچه را که ما ندانستیم و نتوانستیم انجام دهیم به انجام برسانند. حتی اگر با مرارت‌ها و خطرات انرژی هسته‌ای هم که شده، دریای شور را شیرین و آنرا به زمین‌های شور و تفته کویر برسانند!

درباره امکان شیرین کردن و انتقال آب به مناطق کویری، پیشینه و مشکلات آن نک به: مرتضی فرهادی. بانگ آب و گر خواب از همین قلم و منابع آن. در دستور چاپ.

بادام "تلخ سرشت" و آلوک (بادام وحشی) - شیرین کرده آب شور شیرین شده را از به سواحل به کویرمان سوار کنیم و در عین حال مواظب باشیم که با این سورمه کشیدن، چشم طبیعت را کور نکنیم.

بر دانشکده‌ها و مؤسسات علمی و پارک‌ها علم و فن‌آوری ما همچون نان شب واجب است که بیش از همه فرهادوار با "شور شیرین" خود، در اندیشه شیرین کردن آب شور دریا؛ بدون ایجاد خطر برای محیط‌زیست باشند و تکنولوژی‌های موجود در این زمینه را بومی کرده و آن را ارتقاء بخشند. نیاکان کشاورز ما در گذشته با امکانات بسیار اندک خود در شیرین کردن خاک کشور و حتی کاشت در خاک شور مهارت‌های غالباً فراموش شده‌ای داشته‌اند.^۱ امیدوارم که مهندسين امروز ما نیز بتوانند در این زمینه در جهان پیشگام و پیشرو بشوند.

افسوس که "اقتصاد بادآورده"^۲ - یعنی: مجموعه شرایطی که در آن ملتی بتواند بیش از تولید خود، مصرف کند و نتواند درآمدهای هنگفت خویش را در شرایط نابرابر علمی و فنی و در نتیجه در شرایط نامتقارن قدرت توسعه

۱- ایرانیان برای شیرین کردن زمین‌های شور و یا کاشت برخی محصولات در زمین شور راه‌هایی را یافته بودند که ما در کتاب **کشتکاری و فرهنگ** به برخی از این شیوه‌ها اشاره کرده‌ایم و بدون شک این شیوه‌ها بیش از این بوده و می‌باشند و نیازمند جستجوهای بیشتری هستند. نک به: مرتضی فرهادی. **کشت کاری و فرهنگ**، تهران، ۱۳۷۰، وزارت جهاد کشاورزی.

۲- برای فهم جو حاکم بر علوم اجتماعی ما به ویژه در دو دهه پیش لازم است به یک تجربه دیگر در همین زمینه اشاره کنم. در حدود ۲۵ سال پیش مؤلف مقاله‌ای به همایشی در دانشکده محل کار خود ارائه کرد که یکی از ایرادات به آن، همین اصطلاح "اقتصاد باد آورده" بود و این که "اقتصاد بادآورده" و "خواب در زیر سایه دکل‌های نفت" و "صنعت بر فراز سنت!" و... دیگر چه صیغه‌هایی هستند و من به آن همکاران می‌گفتم: **من هم به درستی نمی‌دانم، اما به این اندازه می‌دانم که صیغه مبالغه نیستند!** خوشبختانه شاهدانی در این زمینه هستند که یکی از آنها مدیر مسئول فعلی فصلنامه و دیگری دکتر **غلامرضا علیزاده** است که خود اقتصاد خوانده‌اند و در آن زمان همکار ما در دانشکده بودند و با فصلنامه همکاری نزدیک داشتند که دفاع ایشان نیز از این مقاله به ویژه در مورد اصطلاح اقتصاد بادآورده که "من درآوردی" خوانده می‌شد به جایی نرسیده و مقاله به جای دیگر فرستاده شد و در فصلنامه‌های دیگر به چاپ رسید.

یافتگان، به سرمایه مبدل سازد^۱ - گریبان ما و کشورهای نظیر ما را با شدت و حدت گرفته و در چهارصد سال گذشته هر روز ما را با گونه‌های رنگارنگ و جورواجور بیماری‌های زیر مجموعه همسو و هم سویه (نژاد) "اقتصاد بادآورده" (نفرین و فور، معمای فراوانی، پارادوکس و فور بلای منابع) بیشتر دچار و فرهنگ سالم و شاداب چنددهزار ساله تولیدی و کار ما را "آزارمند" (آزارو) کرده است. به طوری که "آزار هلندی" یکی از پرآوازه‌ترین، اما نه مهمترین آنها؛ تنها یکی از آزارهای هم جهت و همسوی ما ایرانیان در این "اقتصاد بادآورده" بوده است.

امروزه دانسته شده است که ما اصطلاح "اقتصاد بادآورده" را نداریم اگر چه اصطلاح "پول بادآورده" وجود دارد اما نام‌های دیگری است که معنای مورد نظر ما و پیامدهای آن را در بر می‌گیرد اگر چه مؤلف "اقتصاد بادآورده" را نامی عام و کلی‌تر و پرمعناتر و کهن‌تر از برخی نام‌ها همچون "آزار هلندی" و "پارادوکس نفت" و "آزار مِکِل مِکِل مِکینگی" و "آزار کوکناری" و "آزار وام‌گیری" و "آزار یارانه خواهی" و غیره تصور می‌کند و نام‌های بعدی را جزئی‌تر و کوچک‌تر اما همسو و همساز و با همان سازوکارها می‌داند. این نامگذاری‌های بیماری‌های خاص و جزئی‌تر به غیر از "آزار هلندی" و "پارادوکس نفت" که مؤلف در سه دهه پیش آنرا "خوابیدن در زیر سایه دکل نفت" نامگذاری کرده بود بقیه نامگذاری‌ها به همین شکل از مؤلف می‌باشد. نام‌های اقتصاددانان جهان برای "اقتصاد بادآورده" عبارتند از: برای مثال پارادوکس فراوانی، نامگذاری "تری کارل"^۲ در ۱۹۹۷ است، نفرین منابع، نامگذاری "ریچارد اوتی"^۳ در ۱۹۹۳ است. "بیماری هلندی" (توسط مجله اکونومیک) در ۱۹۷۷ برای نخستین بار به کار رفته است. مؤلف در سه دهه قبل در مقاله «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن» آزار هلندی را با نام‌های "معاش بدون تلاش"، "خواب در زیر دکل‌های نفت"، و "آزار ننان

۱- "دبلیو دبلیو روستو" تاریخدان و نظریه‌پرداز توسعه معتقد است: «منابع تولید باید به گونه‌ای بسیج شوند تا نرخ سرمایه‌گذاری مولد تا ۱۰ درصد درآمد منابع ملی افزایش یابد و به صورت منظم و پیوسته به درون اقتصاد تزریق شود». [آلوی. ی. سو. همان منبع، ص ۳۷].

2. Terry Lynn Karl
3. Richard Autey

به راه بادیه رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۷۱

گدایی" (نوانخانه‌ای) نامگذاری کرده است. (مجموعه منتخب مقالات اولین همایش ملی توسعه و فرهنگ، تهران، ۱۳۷۰، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی) که قابل تأمل است. در ضمن این مقاله چندین سال قبل از چاپ نیز به عنوان جزوه درسی در درس مبانی مردم‌شناسی هر ترم تکثیر و تدریس گردیده است. در آن زمان هیچ نامی از آزار هلندی در مطبوعات و کتاب‌های درسی ما وجود نداشته است.

از دیدگاه ما بزرگترین گونه "اقتصاد بادآورده" در یک سرزمین خشک نیمه‌کویری و کویری تشدید شونده و با تمدن کاریزی آزاری است که مؤلف با دانستگی، نامی سنگین و با آهنگی تکرار شونده به نشانه ادامه دارندگی "مکمل مکمل مکینگی" بر آن نهاده است تا بلکه لحظه‌ای ذهن - خواننده عاقل را که با اشارات نیز راه خود را باز می‌یابد - به پرسشی نظیر "به کجا چنین شتابان" و "بی تأملی" بیمارگونه امروز ایرانیان، خواننده را به مکتی و تأملی وا دارد.

در ۲۵ سال گذشته شایسته بود اگر فصلنامه علوم اجتماعی ما، درباره معرفی و پیامدهای اجتماعی، اقتصادی و روانی و فرهنگی چنین بیماری‌هایی که تأثیرات آن با وجوه توسعه و آینده کشور درگیر بوده است دست کم سالی یک مقاله، روشنگر و هشدار داشته باشد، یعنی ۲۵ مقاله آسیب‌شناسانه توسعه‌ای و در حدود چهار شماره فصلنامه مهم نان شبی! انگار ما نه جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه داریم و نه مردم‌شناسی اقتصادی و توسعه و انگار که نه اقتصاد به اخلاق و فرهنگ و معیشت و سبک زندگی کار دارد و نه اخلاق و معیشت و سبک زندگی به اقتصاد و سیاست و توسعه مربوط هستند و نه همه اینها با جامعه و

۱- امیدواریم مقاله‌ای با همین نام از مؤلف در هفتاد و ششمین شماره فصلنامه علوم اجتماعی که با تأخیری نابخشودنی - زیرا چاپ ویژه نامه آب در جلسه ۹۳/۹/۲۵ تحریریه فصلنامه به تصویب رسیده است - قرار است ویژه‌نامه آب باشد به چاپ برسد. شماره‌ای که بر آنم که شماره خداحافظی ام از نقش کمرنگ پادبیری مجله نیز باشد، و امیدوارم که در این ویژه‌نامه بتوانم خطرناک‌ترین گونه از آزار "اقتصاد بادآورده" در ایران و کشورهای نظیر را معرفی کنم. البته نه درباره اثرات اولیه آن که اینجانب در "جنگ پنهان سی ساله" در ربع قرن قبل به چاپ رسانیده، بلکه به دلیل پیامدهای نیندیشیده و آزارهای ثانویه آن.

فرهنگ کاری دارند.^۱ انگار نه علوم اجتماعی "عامی"^۲ وجود دارد و نه پدیده "مارسل موسی" تامی! و نه دانش توسعه پایدار میان رشته‌ای و میان معرفتی‌ای؟ موضوعات جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی چنان پاره پاره و خرد و شکسته (علم لیتی^۳، علم ناقص^۴) شده‌اند که از فصل کردن‌ها و منفصل بینی‌های آستیگماتی فوق تخصصی آن، انگار دیگر هیچ تصویر روشنی به چشم نمی‌آید! و معلوم نیست که وظیفه کنار هم گذاشتن و اتصال این تکه‌های مینیاتوری و قطعه‌های موزائیکی در کنار هم و جراحی و پیوند نه تنها اعضا، که سلول‌ها و بافت‌ها به یکدیگر و دمیدن روح مسیحیایی به این کالبد بی‌جان، کار کیست؟ و در چه زمانی به انجام و سرانجام خواهد رسید؟ شاید این کار فیلسوفان و جامعه‌شناسان علم و فلاسفه تعلیم و تربیت و فیلسوفان آب و نفت و توسعه پایدار و از این قبیل باشد. اما این فلاسفه ما کجایند؟ اگر غرب به فیلسوف آب، نفت و توسعه و موبایل و تبلت نیاز ندارد، ما چرا باید آنها را بپروریم؟ اما گذشته از این ما از فلاسفه داشته غرب کدام یک را داریم! یا اگر داریم آنان را قدر می‌دانیم؟ و

۱- همچون شعار پایانی بازی کودکان: «نیشک و نخود هر که رود خانه خود». و یا سخنان بزرگانه «عیسی (ع) به دین خودش، موسی (ع) به دین خودش» و یا بهشت بی‌آزار شاعر ایرانی که "کسی را با کسی کاری نباشد!" و خوشبختانه در علوم اجتماعی دموکراتیک! هیچ موضوعی به موضوع دیگر تنه نمی‌زند و استقلال علوم مانند استقلال قوا در جوامع پیشرفته! "هر که سی خوش".

۲- برخی جامعه‌شناسان اروپایی علوم اجتماعی را به علوم اجتماعی عام و خاص تقسیم می‌کنند و تکیه در علوم اجتماعی عام همچون جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و تاریخ در همین ارتباطات ارگانیکی و سیستمی شدید و غیرقابل چشم‌پوشی در ابعاد و وجوه مختلف جامعه و نهادهای آن است که البته در ایران هیچ کس آنرا انکار نمی‌کند اما با وجود این واقعیت تصدیق شده انگار نه در عمل و نه در پژوهش هیچگاه ابرام نمی‌شود!

۳- اشاره به بیتی که نشان می‌دهد ایرانیان پیش از علم اروپایی نیز متوجه پدیده تام و مخالف علم ذره ای بوده اند. حضرت مولانا در مثنوی می‌گوید: فخر رازی علم را لیتی کند / پیش طفلان ریزد و "تی تی" کند!

۴- حضرت مولانا در ادبیات خود و از آنجمله "فیل در خانه تاریک" به علم جزئی، ناقص و اختلاف انگیز و در جاهای دیگر بر علم ناقص خطر آفرین اشاره دارد.

به سخنان آنان گوش فرا می‌دهیم؟ و آیا با وجود این همه مدیران و برنامه‌ریزان ذاتی! وزیری و کیلی، مدیرکلی تا مدیر جزئی! آیا برای فیلسوفان غیرذاتی تره هم خُرد می‌کند! حتی با وجود حدود ۲۰ میلیون دانش‌آموز و دانشجو و آموزگار و دبیر و استاد، و کارمند دو وزارتخانه میلیونی آیا به اندازه انگشتان یک دست فیلسوف آموزش و پرورش و جامعه‌شناس و مردشناس و اقتصاددان و سیاست‌گذار و روانشناس آموزش و پرورش حاضر و ناظر بر امور آموزشی و پرورشی جوانانمان داریم؟ همچنان که با وجود چندین میلیونی تلفن همراه در مملکت، آیا یک فیلسوف و جامعه‌شناس و روانشناس اجتماعی و دانشمند منتقد علم ارتباطات و بالی موبایلی، دنیای توهمی شناس و دنیای مجازی‌شناس دردمند غیرمکتب دیکته شده نوسازی، موجود داریم؟ و یا همه این صاحب‌نظران را موجود داریم و خبر نداریم، که هر دو حالت آن خطرناکند و حالت دوم خطرناکتر؛ و البته چه غم؟ دیگران دارند. مثلاً در مورد نقش وسایل الکتریکی و الکترونیکی و اتومبیل‌الحمدالله عارف و فیلسوف تکنولوژی هنرمند و موسیقی‌دان معروف "جان کیچ" هست - "گر نباشم من، دیگران هستند!"^۲ - و جهانیان و ما از طریق و "راه ابزارهای" الکتریکی و الکترونیکی و البته اتومبیل به زودی به برادری و برابری و آزادی آخرالزمانی می‌رسند و می‌رسیم و ما نیز با این سه به زودی زود به توسعه پایدار خواهیم رسید!^۳

۱- زنده یاد استاد باستانی پاریزی پنجاه سال بی‌جیره و موجب وکیل مدافع شدید کاریز بود و نقاد ملایم سد آیا هیچ وزیر آب و برقی، وزیر کشاورزی‌ای پیش و پس از انقلاب یک بار از این استاد افتاده پرسید باستانی خرت به چند؟ استادی که در بستر مرگ حکم عضویت فرهنگستان علوم را بدستش رساندند! و پس از مرگش هم آیا وزارت علوم و دانشگاه تهران یک ویژه نامه درباره جمع‌بندی و تجزیه و تحلیل نظریات پیشروانه و آسیب‌شناسانه وی از آب و اقتصاد و توسعه و هشدارهای وی درباره آزار هلندی و البته نه با این نشانی غلط منتشر کرد؟ و این است معنای "آب کم جو، تشنگی آور بدست" مولوی!

۲- «نیست گر زر، هست زرگر، جای شکرش باقیه!»

۳- باز به قول احتمالاً ایرانیان "نوپدید" متجدد و مدرن و امروزی! «نه چک زدیم نه چانه، عروس آمد به خانه!»

به هر حال گسل بین کار و تولید و اقتصاد خلاق و فعال و سبک زندگی مصرفی و منفعل امروزه ما ایرانیان سبب شده است که ما نه فیلسوف آب و نه فیلسوف زیست بوم و نه فیلسوف اقتصاد توسعه پایدار داشته باشیم و نه جامعه‌شناس و مردم‌شناس آب و کار و تولید و توسعه و نه اقتصاددان و مدیر حکمران آب و نه حقوق‌دان آب و نه حقوق‌دان اسلامی آب و نه حتی متأسفانه مجتهد و متخصص جدید آب.^۱

۱- به هزار و یک دلیل ما ایرانیان از دیرباز دارای سازمان‌های رسمی و غیررسمی و دفتر و دستک و دیوان آب بوده‌ایم و اگر فرض کنیم هیچ چیز ما حساب و کتاب نداشته این یکی قرص و محکم بوده و هزاران چشم تیز، ناظر بر آن وجود بوده است. همچنین قوانین احکام شرعی و عرفی و حقوقی خاص خود را داشته، از کوچکترین چشمه (چشمه کوره، "قوٹی چشمه") و کله کهریز (کهریزک، قناتک) تا زاینده رود و رودخانه‌های بزرگ صدها و هزارها سال است که حقابه‌های هر منطقه و روستا و هر بُنه و هر کشاورز مشخص بوده است. احکام درباره آب، هم از صدر اسلام در ایران وجود داشته و هم پیش از آن در ایران با قدرت و صحت پی گرفته می‌شده است. اولین حکم درباره تقسیم آب رودخانه موسمی و بهاری مدینه به نقل از صحیح بخاری و مسلم از پیامبر بزرگوار اسلام نقل شده است. پس مشکل ما در نقص حقوق شیوه استفاده حقوقی شرعی و عرفی از آب نیست، بلکه مشکل در تغییرات جدید ناسنجیده‌ای است که در میزان بهره‌برداری و مالکیت منابع آب در ایران با ورود تکنولوژی‌های جدیدی که امکان سرقت زیرزمینی و مستور حقابه‌های پیشین را به وجود آورده اتفاق افتاده است. از آنجا که سفره‌های آب زیر زمینی در هر منطقه غالباً مشاع بوده، هر گونه بهره‌برداری جدید سبب ابطال خاموش و بی‌سروصدای حقوق دیگران و از آن جمله آب‌های وقفی گردیده است. بخشی از این حقوق مربوط به آیندگان و بخشی از آن متعلق به صاحبان حقابه پیش از احداث منابع جدید چاه‌های عمیق و نیمه عمیق در دشت‌ها و دره‌های ایران بوده است. برای مثال تنها در ناحیه کمره، منطقه کوچکی از ایران و در فاصله کوتاه پنج ساله در سال‌های آبی ۵۳-۵۴ تا ۵۸-۵۹ از تعداد کاریزهای منطقه دو رشته کاسته و به عبارت دیگر خشک شده است و میزان تخلیه سایر قنوات در حدود ۸/۲ میلیون متر مکعب کاهش یافته، یعنی ۸/۵ درصد تخلیه سالیانه کاریزهای باقیمانده منطقه. از سوی دیگر این منطقه دارای چشمه‌های باستانی چندین و چند هزار ساله بوده که در همین فاصله ۵ سال آبی یک دهنه از چشمه‌ها خشک و تخلیه سالیانه سایر چشمه‌ها (۲۲ دهنه) ۱۰ میلیون مترمکعب کاهش یافته است [مرتضی فرهادی. نامه کمره، تهران، ۱۳۶۹، ج ۱، صص ۳۱ و ۱۰۳ و ۱۰۴]. سخن این است که این کاهش ۱۸ میلیون مترمکعبی تخلیه آب کاریزها و چشمه‌های منطقه به کجا رفته است؟ تازه این شروع این روند در این منطقه بوده است پیچیدگی‌های زمین شناسی و آب‌شناسی و شیوه‌های دزدی آب مستور و قدرت و نفوذ صاحبان حقابه‌های جدید، نیازمند دانش

گفتنی است که بر پایه اطلاع فعلی ما حسین ملک اولین کسی است که در ایران از "دزدی آب" عینی و راستین سخن گفته است. «می‌توان به صراحت گفت که کندن چاه - [عمیق و نیمه عمیق دارای تلمبه و موتور پمپ (مکینه)] - نوعی دزدی آب است، بارزترین مثال آن را می‌توان در منطقه "قره‌بلاغ" در... دشت فسا آورد...»^۱ نگارنده نیز از پیش از انقلاب به دلیل مشاهداتش در روستاهای ایران و با وجود اطلاعات کمینه‌اش از آب‌شناسی و خاک‌شناسی، اما حساسیتش نسبت به مسئله آب و به ویژه به دلیل تک‌نگاری نامه کمره که اشاره شد و از ۱۳۴۷ شروع و به شکل مستمر تا هم اکنون نیز ادامه یافته است، این دزدی آب مستور را نه به

و قوانین پیچیده و خاص و محلی و اجتهادی از همین دست هستند تا نان حلال مردم با آب حرام در هم نیامیزد و حقوق صاحبان سنتی و عرفی حقا به و مهمتر از آن حقوق نسل‌های آینده این مملکت کم آب از آب "انفال"، تا حد کویری شدن کامل‌العیار ضایع نگردد. در ضمن آنکه بخش قابل توجهی از منابع سنتی آب‌های ایران وقف عام می‌باشند. از نفرین‌های کهن ایرانیان یکی این است که "خدا کند مال وقفی در خانه‌ات بیفتد!" در همین منطقه حفر قنات "فیضی حسن" به دست شیخ علی نقی کمره‌ای از مجتهدین و شعرای عصر صفوی است که حدود ۴۰۰ سال این باقیات الصالحات شیخ در منطقه ساری و جاری بوده است! حفر این قنات در ۱۰۰۸ هـ. ق به پایان رسیده است. آب و حقا به وقفی این کاریز چهارصد ساله اکنون در کجاست؟ آب این کاریز از چاه یا چاه‌های چه کسانی سر در آورده و به حلقوم چه کسانی فرو رفته است؟

این قنات در سال ۱۳۵۹، ۵۸۵۸۲۰/۸ میلیون متر مکعب تخلیه سالیانه داشته است [همان منبع، ص ۱۱۹] و در سی و پنج سال گذشته کاملاً خشک شده است! خوشبختانه استفاده از تکنولوژی برای ویرانی بسیار است! به قول اهالی همین منطقه «گاو ما شیر نمی‌دهد آفرین به زهرا به‌اش...!» و باز به قول مردم همین منطقه «ما از بزرگری خرمن سوزاندنش را خوب یاد گرفته‌ایم!!»

ما خوانندگان علاقمند را عاجالتاً به دیدن فیلم مستند "مادرکشی" از مستندساز جوان و پژوهنده کمیل سوهانی دعوت می‌کنیم. که در مدت کوتاهی برنده جوایزی و از آن جمله تندیس بهترین فیلم مستند زیست بوم ایران گردیده است. درباره این فیلم مستند و استقبال از آن نک به:

مادرکشی گزارش ۲۵۰ روزه، تهران، ۱۳۹۵، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.

۱- حسین ملک. گزارشی درباره نابسامانی‌های کشاورزی مملکت و امکانات مقابله آنها، تهران، ۱۳۵۷، انتشارات مرکز تحقیقات ایرانی، ص ۵، ضمیمه سوم کتاب.

وسیله "شبروان زورگیر" که از جانب شاهزادگان و اربابزادگان شیک و پیک و کراوات زده و با فتوای مهندسان تکنوکرات و سازمان‌های دولتی "روزرو" و "اصل چهار ترومن" به کرات مشاهده می‌کرد و به خوبی می‌فهمید. مؤلف در مقاله‌ای که حدود سی سال پیش نوشته بود و در ۲۸ سال پیش به چاپ رسیده چنین نوشته است: «حال باید پرسید ما به جای استفاده از نیروی ماشین و فنون جدید آب‌شناسی و خاک‌شناسی و چه و چه در حفر قنات‌های جدید و نگهداری از قنات‌های دایر و راه‌اندازی قنات‌های بایر چه کرده‌ایم؟ ... کاری که فرانسویان در الجزایر کردند و قناتی با به کارگیری اصول فنی با آبدهی یک متر مکعب در ثانیه حفر کردند؛ همچون قنات شاهرود خودمان، و یا کاری که آمریکایی‌ها برای خودشان کردند و با مقنن کرمانی و با حفر چند رشته قنات در دشتی بین لوس آنجلس و سانفرانسیسکو شهرکی به نام "کرمان" ساختند و یا ما که با غارت آب‌های تحت‌الارضی کاری کردیم که مغولان نیز از عهده آن بر نمی‌آمدند.^۲

جالب آن که پس از جنگ جهانی دوم و در نسخه کاخ سفیدی "اصل چهار ترومن" برای توسعه کشاورزی و اقتصاد ایران، کاریز را سیستمی پس افتاده و چاه‌های عمیق و نیمه عمیق را سفارش کردند و در این زمینه بسیار کوشیده و آوازه‌گری کردند.^۳

۱- سعدی گوید: «خدایا تو شبرو در آتش مسوز / که ره می‌زند سیستانی به روز». که صد البته منظور مردم عادی و فوق‌العاده خوب و یاریگر و ایثارگر و مهربان سیستان نبوده.

۲- مرتضی فرهادی. «انهدام منابع سنتی آب و پیامدهای ناشی از آن»، (قسمت اول)، مجله جهاد، ش ۱۱۵، (بهمن و اسفند ماه ۱۳۶۱)، ص ۱۴.

۳. نک به کتاب بانگ آب و کرّ خواب از مؤلف و نک به فیلم مستند "مادرکشی" محصول ۱۳۹۴ از کارگردان جوان و مستعد آقای کمیل سوهانی.

«سخن از مخالفت با ورود تکنولوژی و نوسازی منابع آبیاری و مسائلی از این دست نیست. مسئله این بود که می‌باید آبی را که در جریان اصلاحات ارضی به دهقانان فروخته شده بود ۵۰۰ متر آن طرف‌تر از مادر چاه قنات، دوباره از چاه عمیق و یا نیمه‌عمیق همان فروشنده قنات بیرون بیاید!... و هیچ کس از مسئولان و برنامه‌ریزان نیندیشیدند که با این "دزدی آب" از آب کاریز و هرانگ (کی) و چشمه چه بر سر کاریز و "تمدن کاریزی" خواهند آورد...»^۱ و باید افزود چه بر سر "فرهنگ" کاریز آفرین آورده‌اند.

در ضمن مؤلف دو سال پس از این اعلام جرم (آب دزدی مستور) در جلد اول کتاب **نامه کمره** در ذیل عنوان "آب‌شناسی دشت خمین"، این دزدی را با عدد و رقم نشان داده و پیامدهای آنرا بازگو کرده است.^۲

احیاناً به جز این دو مورد اعلام جرم! دیگران نیز از جای‌های دیگر ایران این مسئله را مشاهده و بیان کرده‌اند. و بیش و پیش از همه این کشاورزان ایران بودند که دوایر دولتی و مراجع قانونی و رسمی را شکایت باران و به آنان اعلام وقوع جرم کرده و ادارات دادگستری و کشاورزی شهرهای ما پر از این شکوائیه‌ها هم از اول حفر چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق بوده است.^۳ اما انگار "در کشور گل و بلبل" این فریادها به این "دزدان پنهان کار آب"^۴ نمی‌رسد! در شصت هفتاد

۱- مرتضی فرهادی. همان منبع، همان صفحه.

۲- نک به: مرتضی فرهادی. **نامه کمره**، تهران، ۱۳۶۹، انتشارات امیرکبیر، ج ۱، صص ۹۸-۱۲۳.

۳- نک به: **نامه کمره**، جلد اول.

۴- در برخی مناطق ایران از زمان‌های دیر آئین‌هایی با نام "آب دزدی" وجود داشته است! اما این آب دزدی‌ها جوانمردانه و در روز روشن و با داد و فریاد آب دزدان اعلام می‌شده است و هم در روش و هم در معنی با این زور پوشیده و دزدی‌های کلان پنهان و خطرآفرین ناجوانمردانه برای کشور و آینده فرق داشته است. اما به جز این، "آب دزدی نمادین"، در کل و به شکل معمولی نیز بسیار کم اتفاق می‌افتاده، اما کم و کیف آن با کم و کیف آب دزدی‌های نامشهود فعلی تفاوت از زمین تا آسمان داشته است، همچنان که "عروس ربایی" نمادین در ایران و برخی کشورهای آسیای میانه در مقایسه با آدم‌ربایی مدرن!

سال گذشته صاحبان خرد و اولوالالباب ما، نه کارآگاه و جرم‌شناس "آب دزدی" تربیت کرده‌اند و نه کارشناس سیاست اقتصادی و اقتصاد سیاسی و مدیریت و حکمرانی آب و نه شاخک‌های تیز ادبا و شعرا و هنرمندانی کافی داشته‌ایم و نه چشم تیز فیلسوفانی ناسوتی و اضطراری که به جای "زمان" و "هستی" و "زبان" از دیدگان فلاسفه غرب، به ضرورت در اندیشه باشندگان این زمان در این مکان و مکان‌های نظیر آن در خاورمیانه و آسیا و کشورهای پیرامون جنوب جهان باشند، که بی‌باشندگان و بدون هستان، اوراق فلسفه "زبان" و "زمان" و "هستی" به چه کار خواهد آمد؟ فلاسفه و اندیشه‌ورزانی که در این مسائل اضطراری، جامعه را به هشیاری برسانند، که بدون چنین قطب‌نمایی در جهان توسعه نیافته، طبیعتاً اندازه توانایی و برآیند نیروهای دردمندان، مطبوعات و وزارت خانه‌ها و رسانه ملی نیز بیش از این نمی‌تواند باشد! چنین شده است که هر روز آب از زیرپای ما دور و دورتر و ابر آسمان سرزمین مان کم و کمتر می‌شود^۱ و آب‌های به ژرفانشسته یمان شور و شورتر و تلخ و تلخ‌تر می‌گردد

در ضمن در مقابل آب دزدی بسیار نادر، آب بخشی‌ها و "آب میان‌ها" و همکاری‌های بسیار فراوان در این زمینه وجود داشته که به شکل بسیار فشرده، بخشی از مطالب کتاب فرهنگ یاریگری در ایران را شامل می‌شود.

اما درباره "آب دزدی" برای نمونه نک به: [عروس‌ربایی آب] در "هونجان" و ایزدخواست سمرم در [فرهنگ یاریگری در ایران]، صص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۱- این گونه است که ما به هشدار «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا...» (بگو خیر دهید، اگر آب شما فرو رفته گردد...) توجه نکردیم و در ده سال به اندازه هزار سال از سفره‌های آب‌های زیرزمینی و پس‌انداز میلیون ساله خاک سرزمینمان را غارت کردیم و سیاست‌گذاران اقتصادی ما دل خوش کردند که پسته و پنبه و خشکبار و تره‌بار و صیفی‌جات به کشورهای دنیا و برخی برادران عرب در کشورهای جنوبی خلیج فارس فرستادیم و گاه لنج‌های پریش صادر کردیم و به جای آن بُنجل‌آلات و "خینزر پنزر" (xenzer penzer) از هر نوع را لنج لنج و کشتی کشتی وارد کردیم و ماه‌ها کشتی‌ها را بر روی آب در انتظار نوبت در اسکله نگه داشتیم و اجاره آنها را نیز پرداخته‌ایم. بن‌مایه آفرینش را به اشکال آب عینی و مجازی صادر کردیم، ذخایر و ذخیره‌های آبی را دادیم و زخارف و مزخرفات گرفتیم و پدرانمان درست گفته بودند: که تا ابله در جهان است مفلس در

و برکت از ما و شادابی و سرسبزی از سرزمین ما روی می گرداند و بُن مایه آفرینش مان از نظر دینی پرشبهه تر اگر نگوییم، حرام تر و از نظر اقتصادی گران تر و از نظر سیاسی خطرناک تر و از نظر اجتماعی ستیزه آفرین و از نظر فرهنگی یاریگری کُش و از نظر امنیت غذایی لرزان و از منظر مسئله پیشرفت، توسعه ما را ناپایدارتر می گرداند!

بدینگونه فضای غالب به علوم اجتماعی تقلیدی ما سبب شد که در سه دهه گذشته، نتوانیم چنین خطرات دهشتناک را در بغل گوشمان احساس کرده، درباره آن بیندیشیم و پژوهش کنیم و صاحب خبر شویم و بی خبران را خبر کنیم! جامعه شناسی و مردم شناسی و روانشناسی اجتماعی و اقتصاد و توسعه چه ربطی به آب و آبیاری مصنوعی و کاریز و تمدن و فرهنگ کاریزی دارند! وقتی که الگوی فکری و فلسفی و مکتب توسعه ای ما را دیگران می سازند و ما عمل می کنیم! و می خواهیم با چنین نسخه هایی انقلاب سبز اقلیم مدیترانه ای را در "خشک سال یزید"^۱ یزد و خور و بیابانک! و شیوه کشاورزی اقلیم "باران بار به

نمی ماند. (تا که احمق باقی است اندر جهان / مرد مفلس کی شود محتاج نان). [امثال و حکم دهخدا. ج ۱، ص ۵۲۸]. و پس از برخی از برادران ناخلف عرب نفت زده به جهانیان ثابت کردیم که: «فارس نرود به بازار، بازار می شه دل آزار!» و بدینگونه بازارها و پاساژها و تجارتخانه های کلاه دوزی و کلاه گذاری و کلاه برداری بیگانگان را آبادان و با خرید و وارد کردن بنجل آلات و تله های انفجاری ناپیدای کنترل از راه دور الکتریکی و الکترونیکی و "تمرکزکش"، امپراتوری چند هزار ساله نیاکانی را ویران ساختیم و همچون طفلان و صغیران و سفیهان، تلقینات و سفسطه های دلالان و بازاریابان چریکی و مخ زن را واقعیت و فلسفه پسامدرن! پنداشتیم و خواستیم با مصرف، و تحریک و تبلیغ مصرف تولید بیگانگان را زیاد و کامل کنیم! که گفته اند: "کار را که کرد آنکه تمام کرد!" و با مصرف خود را بر ساختیم! و هویت یافتیم و با مصرف حتی "شورش" شدیم، طغیان کردیم و در برابر قدرت قاهر و جابر ایستادیم! بدین ترتیب به قول زنان ایرانی درباره همسرانشان که البته به ندرت و بسیار اندک به خودشان نیز سرایت کرده است! در فرجام کار «خانه تاریک کن و کوچه روشن کن شدیم»!

۱- "خشک سال یزید" از اصطلاحات آب و هواشناسی روستائیان و عشایر کرمان. نک به: کتاب موزه های باز یافته، ص ۶۵.

زمین دادام بار^۱ پسرعموهای ناخلف آسمان و آفتاب ندیده انگلیسی را به آسمان همیشه آبی ابرنندیده ابرقو و ریگستان‌های آران و بیدگل کاشان! و به برهوت کویر لوت بکشانیم! اگر علوم اجتماعی به کار تفکر در این زمینه‌ها نیابد، پس به چه کاری خواهد آمد؟! و به جز پز به چه دردی خواهد خورد؟

فضای فکری حاکم بر دانشکده‌های علوم اجتماعی در دو دهه پیش و در اوایل کار فصلنامه همچنین سبب شد که مقالات آماده برای دو ویژه‌نامه دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی در ایران، از دانشکده علوم اجتماعی ما به فصلنامه نمایه پژوهش وزارت ارشاد داده شود و در چهار شماره و ۲ جلد و با شمارگان بالا چاپ نخست نیابد و به چاپ دوم برسد و فصلنامه ما افتخار "فضل تقدم" معرفی و چاپ اولین و دومین فصلنامه در این زمینه را در ۱۷ سال پیش سال‌های (۱۳۷۸ و ۱۳۷۹) از دست بدهد.

دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی بخش بسیار مهمی از "پتانسیل فرهنگی" ما و به معنا و حکم "بُن لاد"، برای برنامه‌های توسعه‌ای و شیوه‌های کاربردی علم در شرایط ما و نان شب مردم‌نگاران و مردم‌شناسان و همچون "پایه" برای "پیوند" زنی در باغبانی و اصلاح گیاهان خواهد بود.

البته امروزه خوشبختانه این رویکرد در دانشکده‌های علوم اجتماعی و از آن جمله دانشکده ما بسیار تعدیل و تلطیف شده، به قدری که ما در سال گذشته^۲ و در دو هیئت تحریریه مجله‌های دانشکده، به راحتی توانسته‌ایم، با

۱- باران بار باران بار! در زمین دادام (برادریم) بار! مصرعی از ترانه‌های باران خواهی از برادران زرافشان تاجیکستان، نک به: کمره نامه، ج ۴، ص ۸۱.

"باران بار" باز از اصطلاحات کرمانیان است و در ترانه‌های آنها جایگاه دارد. عشایر کرمان به باران "مراد نامرادان" گویند! نک به: موزه‌های باز یافته، ص ۵۴.

۲- جلسه تحریریه فصلنامه علوم اجتماعی بتاريخ ۹۳/۹/۲۵ و جلسه تحریریه دو فصلنامه (نیمسالنامه) دانش‌های بومی ایران بتاريخ ۹۳/۱۱/۲۰.

به راه باده رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۸۱

استقبال اعضاء هیئت تحریریه، و با رأی قاطع کل اعضاء دو ویژه نامه آب را به تصویب برسانیم و از همین جا از پژوهشگران و دانشمندان علوم اجتماعی، تقاضای ارائه مقالاتشان در این دو ویژه نامه را داریم، تا اگر خدا بخواهد بتوانیم بخشی از بی توجهی های ناخواسته و به ناچار اما بزرگ خود را در مسئله یابی و مسئله فهمی و واقع گرایی های بومی و پیوند آب با مسائل گوناگون فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، دینی، اخلاقی، مدیریتی، اقتصادی، توسعه ای و زیست بومی و حتی فلسفی و هنری را جبران کرده و با این کار هر چند نابهنگام و دیر هنگام، و نوساز و نویسی پس از سهراب، کوتاهی و خطای خود را کمی جبران کرده، با این امید که این گونه حرکات بتواند آغازی برای دیدن مسائل و مشکلات ما نه فقط از دیدگاه مهندسی و علوم دقیقه، بلکه از زوایای کارساز و راهنمای علوم اجتماعی برای مردم ما و مهندسين و پژوهشگران علوم دقیقه و برنامه ریزان ما بشود. و همچنین امکانی برای دیدن چالش ها و فرصت های بومی ما باشد.

دلیل دیگر پیشرفت و تغییر رویه دانشکده را می توان در ایجاد فصلنامه دانش های بومی ایران در این دانشکده ملاحظه کرد^۱ که نشان می دهد وزارت علوم و جامعه دانشگاهی ما به تدریج متوجه می شود که برای "توسعه پایدار" نمی توان و نباید تجربیات چندین هزار ساله ملی و منطقه ای و قاره آسیا و کشورهای توسعه نیافته جهان را به فراموشی سپارد و به شعارهای نخنمای "مکتب نوسازی متقدم" و توسعه ای استعماری و راه حل ها و نسخه های اروپامحور و غرب مدار و شرق شناسانه در علوم اجتماعی جهانی بسنده کند.

۱- خوشبختانه اولین و دومین شماره این نیمسالنامه در بهار و تابستان ۱۳۹۳ به کوشش دانشکده و دانشگاه علامه طباطبائی به چاپ رسیده و بر روی سایت قابل دسترسی است. گفتنی است که اخیراً این مجله توانسته درجه علمی - پژوهشی خود را از وزارت علوم دریافت دارد.

سبب‌جویی برای بخش بیشینه تهی لیوان

(بیشینه مشکلات مجلات علوم اجتماعی)

تا اینجا ما غالباً به نقطه ضعف‌ها و بخش خالی لیوان و کاستی‌های این مجله و دیگر مجله‌های علوم اجتماعی ایران و علت‌های آن از دیدگاه خود، اشاراتی سرگشاده و یا سر بسته داشتیم، که گفته‌اند: "تا که از خودنگذری از دیگران نتوان گذشت"، اما بهتر است که در کنار این خودانتقادی‌ها، به جز علت‌های تاریخی و جهان علوم اجتماعی و ناتوانی کلی و برآیند و تراز علوم اجتماعی در ایران^۱ و کشورهای پیرامون و جنوبگان، به چند نکته بنیادی و مهم که باید در داوری‌های ما نسبت به مجلات علوم اجتماعی در شرایط چند دهه گذشته ایران لحاظ گردد نیز اشاره شود:

الف - مجلات علوم اجتماعی و از آن جمله فصلنامه علوم اجتماعی توان سفارش موضوع و خرید مقاله را ندارند، این جواب سؤالات کسانی است که ممکن است در دل به نویسندگان این سطور داشته باشند که در صفحات پیشین به آن اشاره شد. برخی مجلات علوم اجتماعی حتی در ازای چاپ مقالات از پژوهشگران و نویسندگان مقاله پول هم می‌گیرند!^۲

۱- باور ما به این مسئله که سطح این فصلنامه نشان دهنده تراز نزدیک به واقعیت توانایی کلی و پتانسیل علمی علوم اجتماعی در ایران است به این واقعیت باز می‌گردد که این برکه کوچک فصلنامه در این سال‌ها از راه‌های گوناگون به دریای آزاد علوم اجتماعی ایران متصل بوده است و از همه جا و همه کس بدون قید و شرط مدارک و شغل، مقاله چاپ کرده، شرط اصلی و اساسی کار مجله در اغلب موارد تنها شرط داوری بوده است. نگاهی به دایرة نام‌های نویسندگان و مشخصات و محل کار آنها این واقعیت را آشکار می‌سازد.

۲- نویسنده خود با وجود "خویش‌فرمایی" یعنی نداشتن کارفرمایی که هزینه پژوهش‌هایش را تقبل کرده باشد، یکبار تا امروز، به اندازه ربع سکه طلا برای چاپ یک مقاله، از جانب "دانشگاه مادر" به اصطلاح عامه "نقره داغ" یعنی "جریمه نقدی" شده است. روانشناسان یادگیری معتقدند "پاداش منفی" تنبیه بلافاصله پس از ارتکاب جرم مؤثرتر

البته ناگفته نماند که نویسنده این سطور، اعتقاد چندانی هم به کارهای سفارشی در برابر مزد اقتصادی و سلفخری، سلف فروشی در علم و پژوهش ندارد و این مسئله را در پانزده سال پیش در یک گونه‌شناسی از پژوهشگران در مقدمه کتاب *واره مطرح کرده* است. ذات علوم اجتماعی به گونه‌ای است که بیشتر نیازمند *"پژوهشگر خویش فرما"* است و نه *پژوهشگر دارای کارفرما!*^۱ اگر چه مؤلف منکر مزایای پژوهشگری با کارفرما هم نیست. اما تا به حال در ایران، دست کم در علوم اجتماعی - به جز استثنائات - معجزه‌ای از طرح‌های پژوهشی چندین و چند میلیاردی دیده نشده است.

اگر علم سفارشی و قراردادی می‌توانست مشکلات جوامعی نظیر ما را حل کند، در این سال‌ها و با این همه طرح‌های پژوهشی درون و برون دانشکده‌ای و دانشگاهی و وزارت خانه‌ای و در سطح ملی و غیره، و این همه پژوهشکده‌ها و اندیشکده‌ها و همایش‌ها و اتاق‌ها و حتی گاهی تالارهای *"از تهی سرشار"* فکر، می‌توانست کاری بکند، اکنون نه ما و نه کشورهای ثروتمندتر همچون برادران در خوابِ عرب آل نزولی و لیبیایی دهه‌ها یارانه بگیر دیگر نمی‌بایستی مشکل علم‌اجتماعی و *"اقتصاد منزلی"* و میهنی و توسعه‌ای داشته باشند! و ما در ایران اکنون باید چشم در راه کارهای برجسته و اصیل و توصیفات عمیق و دقیق و *"تعریف خیز"* *"گونه‌شناسی ساز"* و *"مفهوم‌پرداز"* و *"تبیین بار"* و نظریه آفرین باشیم.

معرفت از هر نوع آن سرشتی گرم دارد. اما علوم اجتماعی که ذاتی بین علم و هنر و فلسفه و آیین (دین) و اخلاق از سویی و منافع و قدرت دارد، گرمتر است و نیازمند به آتشی پنهان و خاموشی ناپذیر از درون دارد تا به انرژی‌ها و آتش‌زنه و افروزه‌های اجتماعی بیرونی با سرچشمه‌ها و بُن مایه‌های متفاوت. اگر چه مؤلف منکر پاداش‌های اجتماعی

است. خوشبختانه در دانشکده ما با وجود وقوف به قوانین یاد شده هنوز از *"نقره داغ"* خبری نیست و یا اگر خبری بوده، به حمدالله تا این زمان رفع شده است!

۱- درباره پژوهشگر *"خویش فرما"* و *"دگر فرما"*، (کارفرمدار) نک به: مقدمه *واره*، صص ۳۲-۳۴.

گوناگون برای اهل معرفت و از آن جمله پژوهشگران علوم اجتماعی نیست اما مبادله شیئی مقدس در فرهنگ ایران و جهان، مستلزم رعایت شیوه‌های خاصی در این پاداش‌دهی می‌باشد!^۱ علوم اجتماعی باید بیش از بیرون، با آتش درون پژوهشگر و یا پژوهشگران هم دامنه و هم‌دل تشدید شود، پخته شود و قوام یابد. علوم اجتماعی بیشتر از علوم دقیقه خواهان "ذهن سوزی"^۲ و "پول سوزی" و "استخوان سوزی"^۳ است و بیشتر به صبوری دهقانی و شور شیرین و تیشه فرهادی نیازمند است. پس نیازمند پاداش‌های مستقیم روانی و اجتماعی بسیار اما پاداش‌های اقتصادی غیرمستقیم و اندیشیده با تمهیدات بسیار است. هنگامی که پول با علم و بدون هیچ تمهیدی و به شکل عریان و بی‌واسطه معاوضه می‌شود، معنی آن در فرهنگ و از آن جمله در فرهنگ ایرانی این است که **یا علم تجاری و بازاری شده است و یا پول مقدس و سماواتی!** که هر دوی این‌ها از نظر اخلاقی **"ناپسند و ناشایست"** و از نظر زیباشناسی **"زشت"** است. حتی اگر از نظر منطق دکاندارانه نظام **سوداگری "درست"** باشد. اگر چه متأسفانه در نظام سوداگری - استعماری پول از ابزاری برای مبادله در مناطق خنثای زندگی، یعنی بیرون از مناطق "مقدس" و "ضد مقدس"، با تبدیل به هدف، راه خود را در حوزه‌های ممنوعه "مقدس" و "ضد مقدس" گشوده و به آن رخنه کرده است و آنارشسیسم و نهیلیسم اخلاقی و زیباشناختی و حتی منطقی را در جهان به وجود آورده است و از سطح ابزار، خود را به سطح بتان دوران جاهلی و فتیشیسم به عصر حاضر کشانیده است. پول همچنین به دلایلی که جای دیگر گفته‌ایم سبب جدایی انسان‌ها و دیده نشدن یاریگری به عنوان قاعده و محور اصلی زندگی بشری گردیده است و در تنزل همبستگی

۱- نک به:

مرتضی فرهادی. «مختصات شیئی مقدس و اصل هم‌ربایی قطب‌های همنام در فرهنگ ایرانی»، **نمایه پژوهش**، ش ۷ و ۸ (پاییز و زمستان ۱۳۷۷)، صص ۱۴-۲۵.

۲- "ذهن سوزاندن" در گویش کرمانی به معنای، صبوری و پذیرش رنج اندیشیدن است، [مندم].

۳- "استخوان سوزاندن" و "پول سوزاندن" دو ترکیب نوپدید از مؤلف در سروده‌ای به نام «برف، پاره‌های کفن کیست که می‌بارد»، مربوط به ۱۳۴۹ (۴۶ سال پیش) و یکی از موضوعات انشاء مؤلف در گذشته‌های دور و دوران دبیری‌اش است. نک به: **در فصل‌های خنده دشوار**، ص ۵۲.

به راه باده رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۸۵

انسانی و اخلاقی مردم جهان هر روز نقش بیشتری را بازی می‌کند. چرا که به قول "بوین" محال است «فرشته‌ای به مدرسه بازرگانی رفته و دلپسته پول نشده باشد»^۱

علوم اجتماعی راستین دستوری نیست برون‌زا نیست و صرفاً با آتش و مراسم "پول سوزان"^۲ گر نمی‌گیرد و انجام نمی‌شود و به فرجام نمی‌رسد. دغدغه پول هرگز نمی‌تواند، جای شور و آگاهی رسالت آمیز و ریشه‌دار و درونی پژوهشگر را اشغال کند و در مرکز دلمشغولی وی قرار گیرد. اگر چه "پول"^۳ در شرایط اکنونی جهان، برای امرار معاش پژوهشگر ممکن است ناگزیر باشد، اما این لازم برای کار دانشمند علوم اجتماعی هرگز کافی نیست و این شرط لازم نباید با قرارداد و پیشنهاد موضوع و سفارش بیرونی همراه باشد، وگرنه ما با جسد بزک کرده و تابوت منبت کاری شده علوم اجتماعی مواجه خواهیم شد و نه با وجود زنده و روح‌بخش آن. کمینه آنکه، بخشی از سردی و خشکی و "دورایستادگی" مجلات علوم اجتماعی را باید در نبود آخشچ‌های گرم‌زای درونی پژوهشگران علوم اجتماعی زمانه ما جست!

همه گونه‌های معرفت (شناخت) و از آن جمله علم و به ویژه علوم اجتماعی باید جایی در حوزه مقدس داشته باشند نه در حوزه تجارت! پس مبادله فرآورده‌های آن نمی‌تواند به شکل بازاری انجام شود و جز با فرآورده‌های مقدس دیگر و یا با تمهیداتی بسیار فرهنگی و اندیشیده شده امکان‌پذیر نیست.^۳

ب - مجلات علوم اجتماعی، سازنده و علت وجودی علوم اجتماعی نیستند - این مسئله را درباره همه انواع انتشارات مربوط به علوم اجتماعی از خبرنامه‌های انجمن‌های علوم اجتماعی تا ماهنامه‌ها و فصلنامه‌های رسمی و غیررسمی آن می‌توان بیان کرد. این

۱- کریستیان بوین. نور جهان، ترجمه پیروز سیار، تهران، ۱۳۸۳.

۲- عجالتاً درباره پول و پرده پنهان آن نک به: مرتضی فرهادی. انسان‌شناسی یاریگری، صص ۲۵۴-۲۷۰.

۳- درباره مقدس و ویژگی‌های شیئی مقدس و شیوه رفتار و مبادله پدیده‌ها و اشیاء مقدس نک به:

مرتضی فرهادی. «مختصات شیئی مقدس و اصل همربایی قطب‌های همنام»، نمایه پژوهش، ش ۷ و ۸ (پاییز و زمستان ۱۳۸۸)، معاونت پژوهشی و آموزشی وزارت ارشاد، صص ۱۴-۲۸.

مجلات و مصاحبه‌ها و مقالات و گزارش‌ها همگی نمایشگر بخشی از توان علوم اجتماعی اند که از "دیگ" این علوم، به "کم چیز"^۱ مطبوعات و مجلات و مجالس علوم اجتماعی وارد شده و آمده‌اند - معلول‌اند. پیش‌بودگی و یا واپس‌ماندگی آنها، توانایی و ناتوانی، پربودگی و تهی‌بودگی، چندی و چونی و دغدغه‌ها و انگیزه‌های درست و یا نادرست، نو و کهنگی، کارآمدی و ناکارآمدی، بهنگام و یا نابهنگامی این مجلات مربوط به کلیت این علم در ایران و مشکلات و کاستی‌های جهانی آن است. با این وجود، این سخن به معنای بی‌نقشی و بی‌تأثیری اینگونه مجلات نیست. فصلنامه‌های علوم اجتماعی متقابلاً همچون چراغ‌های راهنما و همچون نمونه و مظنه‌ای از تولیدات این دسته از علوم هستند و همچون کوزه، نمایانگر مایع و اندرونه و توجهات و بی‌توجهی‌های علوم اجتماعی ما می‌باشند. اما با این وجود می‌توانند بر روی معدود خوانندگان خاص اما مؤثر خود، تأثیرات گوناگون و مهم به جای بگذارند.

مجلات علوم اجتماعی باذنماهایی هستند که جهت، شدت، حدت، پیوستگی و ناپیوستگی بادهای موسمی و غیرموسمی، درون مرزی و برون مرزی بودن آنها را به نمایش می‌گذارند و نیرومندی و تأثیرات آنان بستگی به نیروها و برآیند نیروهای علوم اجتماعی جهان و ایران دارد و نمایشگر گرانیگاه چنین نیروهایی هستند. با این وجود آنها اگر خوب عمل کنند، با داوری‌ها و گزینش‌ها و سرمشق‌های خود می‌توانند افزون بر کار محوری باذنمایی خود به ویژه اگر از جزئی‌گرایی و کمی‌گرایی‌های جامعه‌شناسی آمریکایی بهره‌مند، کمی هم همچون معرفت فلسفی و فراتجربی و هنر وظیفه قطب‌نمایی را هم انجام دهند. توان جمعی این مجلات می‌تواند همچون ناخداهایی باشد که حرف‌هایشان را می‌زنند، حتی اگر ملوانان دست‌ها و پاهای آنها را بسته و به گوشه‌ای بیندازند!

۱- "کم چیز" (kamçiz)، ملاقه و قاشق بزرگ "آنچه در دیگ است به کم چیز می‌آید". اشاره به ضرب‌المثل ایرانی است.

به راه بادیه رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۸۷

آنها با پیشنهادهای خود، داوری‌های خود، خرده‌گیری‌های به جا و به ویژه بنیادی و راهنمایی‌های دلسوزانه و صادقانه و تشویق‌های خود، می‌توانند سهمی هر چند کوچک در مجموعه‌ای بزرگ داشته باشند. در مورد مجلات علمی - پژوهشی و علمی - ترویجی دانشکده‌ها و مراجع علمی، راه دادن به دیگران می‌تواند بسیار سازنده و ارزنده باشد و در ایجاد انگیزه در نوکسوتان و نوجامگان مؤثر افتد. متأسفانه توان دیدن دیگری^۱ برای برخی از جماعت تحصیل کرده و پژوهشگران و نویسندگان و استادان ما، به دلیل تغذیه فکری از جامعه فردگرایی افراطی غرب و نوع معیشت و سبک زندگی امری است مشکل که ما دلایل آنرا در جای دیگر به تفصیل بیان کرده‌ایم.^۲

ما در اینجا کوشیده‌ایم به شیوه مرضیه "خودانتقادی" و به قول استاد باستانی پاریزی "خود مشت مالی" مطالب و مصادیقی از کم و کاستی‌ها را چه در این فصلنامه و چه به مناسبت در مجموع تولیدات و انتشارات علوم اجتماعی ایران، بیان کنیم.

اما این فصلنامه و فصلنامه‌های نظیر آن، دارای نقاط قوت با اهمیتی نیز هستند که امیدوارم نقادانی دیگر و از جاهایی دیگر و با شیوه‌های عالمانه‌تر و بی‌شع و وسیع‌تر و فیلسوفانه‌تر به نقد این مجلات که حاصل کار و تلاش جمعی بسیار است، بپردازند.

تقاضای من از همکاران این فصلنامه در ۲۵ سال گذشته و به ویژه از مدیر مسئول داند و دلسوز فصلنامه جناب دکتر محمدحسین پناهی این است که ایشان نیز درباره کار حاضر نقد و نظر و تحلیل خود را برای شماره ۷۲ این مجله از هم اکنون تدارک ببینند. چون هیچ کس در این سال‌ها به اندازه ایشان یکایک این مقالات را با دقت و صبوری نخوانده است و از آن جمله همین نوشته ویژه حاضر را؛ که امیدوارم مجموعه چنین نقد و نظرهایی پاگردی نو برای این فصلنامه و دیگر فصلنامه‌های علوم اجتماعی ایران باشد.

۱- برای درک دقیق‌تر مشکل دیدن دیگری در میان تحصیل‌کردگان ایران نک به:

مرتضی فرهادی. «نامنامه (سنجه‌ای در توانایی دیدن دیگری)»، در کمره نامه، ج ۴، تهران، ۱۳۹۵، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، صص ۴۹۷-۵۰۳.

۲- نک به فصل "نظریه ناهمکاری ایرانیان" در کتاب انسان‌شناسی یاریگری.

این تصور کلی وجود دارد و بر عهده دیگران است که این تصور و گمانه را بررسی و اعلام کنند و آن این است که **فصلنامه علوم اجتماعی** با وجود کاستی‌های بسیار، دارای برخی نوآوری‌ها و کوشش‌های خاگریزشکن در حوزه علوم اجتماعی و به ویژه در مردم‌شناسی ایران بوده است. اما همانگونه که اشاره شد، داوری نهایی بر عهده دیگران است که نتایج کار و تلاش پیگیر ربع قرن بازتابیده در حدود ۶۰ جلد و بیش از سیزده هزار صفحه که خود دست کم از نظر کمی به عظمت یک دایره‌المعارف بزرگ است را با حدود ۳۸۳ مقاله با یک و یا چند نام و بیش از ۴۰۰ مؤلف و حداقل ۷۰۰ داور و بیش از چهل نفر اعضای هیئت تحریریه در این سال‌ها و و همچنین صرف وقت و بودجه و توجه معاونت پژوهشی دانشکده و دانشگاه را در کم و کیف و با مقایسه با دیگر فصلنامه‌های هم وزن بررسی کرده و نتایج آن را به جامعه علمی گزارش کنند. **چه با طرح پژوهشی و چه با شیوه‌های خویش فرمایی!**

در پایان یکبار دیگر باید اشاره کنم و آن گمانه ما است که این فصلنامه کم و بیش نماینده واقعی توان علمی کشور است، چرا که بر این باوریم که ما کوشیده‌ایم در ربع قرن گذشته خود را از تعصبات و "حمیت قسمتی" و شکل‌گرایی‌های جا افتاده و معمول دور نگهداریم.

اگر ادعای ما در پیوند و ارتباط با دیگر ظروف علوم اجتماعی ایران درست باشد،^۱ پس بسیاری از کمی‌ها و کاستی‌ها و کژی‌های کار به جامعه کل علوم اجتماعی باز می‌گردد و ایرادات جامعه کل علوم اجتماعی به کل جامعه ما و اشکالات آن فراتر از وزارت خانه‌ها و نهادهای رسمی آموزش و پرورش و آموزش عالی و غیره به یکایک خانواده‌ها و نظام ارزشی امروز جامعه ما باز می‌گردد. برای مثال یکی از اشکالات بزرگ دانشکده‌های علوم اجتماعی ما برخاسته از تلقیات و تشویق‌های

۱- مقالات منتشر شده از نویسندگان داخلی دانشکده و دانشگاه علامه طباطبائی: ۲۰۲ مقاله-معادل ۵۲/۷۵ درصد.

مقالات منتشر شده از نویسندگان خارجی (سایر دانشگاه‌ها بغیر از دانشگاه علامه طباطبائی): ۱۸۱ مقاله-معادل ۴۷/۲۵ درصد که با استاندارد فعلی مجلات علمی - پژوهشی دانشگاه‌ها همخوانی بسیار دارد.

خانواده‌ها برای فرستادن هوشمندترین و پراکنگیزه‌ترین جوانان این سرزمین به رشته‌های پول‌ساز نظیر دندان تراشی و بینی پیرایی و گوش بالشی و مهندسی رو و کشتکاری مو و دیگر رشته‌های پزشکی و مهندسی و غیره است که دانشکده‌های علوم اجتماعی ما را از نیروهای رنج‌بردار و پشت‌کاردار و هوشمند و خلاق تا اندازه چشمگیری دور کرده است و این تنها مثال کوچکی است که هم خانواده‌ها و هم رسانه‌ها و هم جامعه و وزارت‌خانه‌های درگیر با مسئله کمتر به آن اندیشیده و یا هرگز نیندیشیده‌اند و هزاران عامل ریز و درشت دیگری که در این وضعیت مداخلت دارند! اما همیشه راه‌هایی برای اصلاح و بهبود کار وجود دارد که بر دوش همه مردم و به ویژه اهالی علم از صغیر و کبیر است و همه در چنین وضعیتی به نوعی سهیم و شریکند! و ما نیز به نوبه خود در آن سهم داشته و داریم، که مسئولیت خود و سیاست‌های آموزشی خود را باید بپذیریم و فروتنانه پوزش بخواهیم و به قول "سارتر" قبول کنیم که: هر عملی را انجام می‌دهیم آنرا قانونی می‌کنیم برای همه بشریت.

وزارت آموزش و پرورش و وزارت علوم باید در پذیرش دانش‌آموز و دانشجو برای رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی تجدید نظری اساسی کرده و کسانی که بهره‌هوشی و انگیزه و پشت کار لازم در تحصیلات دانشگاهی را ندارند، به هیچ شکلی در این رشته‌ها و به ویژه در تحصیلات تکمیلی این دانشکده‌ها پذیرفته نشوند و کمیت دانشجویان در این رشته را به حداقل و کیفیت آن را به حداکثر برسانند و شیوه‌های خلاقه و نویی را در گزینش دانشجویان اعمال کند^۱. پس از جنگ جهانی دوم که متفقین همه دانشمندان

۱-چند سال پیش مولف طرحی صلواتی و پیشنهادی در ۱۲ صفحه شامل کلیات اساسی برای لحاظ در دکترای مردم‌شناسی در ایران نوشت و در دانشکده متبوع خود به همکار مطبوع خود جناب دکتر غلامرضا لطیفی تقدیم کرد. که به زعم خود پر از نوآوری همه جانبه بود که همراه با طرح دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه مادر(تهران) به مقامات داده شد. اما حتی یک سطر از این طرح در طرح نهایی برای دکترای مردم‌شناسی دانشکده ما؛ مورد پذیرش حتی در سطح نظر و قلمرو کاغذ قرار نگرفت. در وزارتخانه‌های ما ریل‌ها و اشکال پیشینی و کلیشه‌ای وزین، چنان با چگالی بالا موجود است که حتی امواج انقلاب‌های اجتماعی بزرگ هم قادر به جابجایی آنها نمی‌باشد. اما وظیفه ما گفتن و نوشتن است! و چنین سدهای سدی نباید ما را از گفتن سخن حق و راه‌های درست

علوم دقیقه و حتی کارخانه‌های آلمان را غارت و به کشورهای خود بردند، این دانشمندان علوم اجتماعی بودند که آلمان پس از جنگ جهانی دوم را ساختند! باید شیوه‌های تستی چهار جوابی و مکانیکی و کلیشه‌ای مزخرف که با حافظه و از بر کردن طوطی‌وار نزدیک و غالباً با فهم و درک پیچیده مسائل اجتماعی و خلاقیت ناسازگارند، دور انداخته شوند. علوم اجتماعی نیازمند هوش خلاق است و نه حافظه تیزگول زنده^۱

خود و دیگران. تعداد دانشجو در این حوزه باید چنان کم بشود که با دقیق‌ترین و پیچیده‌ترین امتحانات و مصاحبه‌ها و مشاهدات قابل گزینش باشند. بدین ترتیب نیروهای بسیاری که برای کارهای دیگر توانایی‌های لازم را دارند آزاد گردیده و در راستای علایق

تر بازیدارد. گفتنی است که مولف این سطور امسال در مهر ۹۴ پنجاه و دومین سال معلمی خود را آغاز کرده است، آن هم از دورافتاده‌ترین روستاهای استان لرستان و در این راه بیش از نیم قرن ذهن و استخوان سوزانده است و ۴۸ سال هم کار میدانی و کتابخانه‌ای مردم‌نگارانه و مردم‌شناسانه انجام داده است. اگر من برای دکتری مردم‌شناسی دانشکده سخن نگویم؛ چه کسی چنین وظیفه‌ای را انجام خواهد داد؟ بیهوده نیست که در اسلام، افراد تا این اندازه از خودکشی منع شده‌اند؟ [نک به: غلامرضا لطیفی، طراحی دوره دکتری مردم‌شناسی، تابستان ۱۳۹۱، ضمیمه طرح صص ۶۸-۸۰، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی].

۱- مؤلف از بد یا خوش حادثه در گذشته‌های دور چهار سالی پروپیمان به اندازه هشت سال ترمی-واحدی اکنون روانشناسی خوانده است که موضوع حافظه و هوش بخشی از آن بوده است. اما یک تجربه زیسته در همان سال‌ها بیش از همه ما را با تفاوت بنیادی هوش و حافظه آشنا ساخت و آن وجود یک هم‌کلاسی پر حافظه در حد شگفت‌آور بود. هر شماره تلفن و یا ماشین و غیره را که یک بار می‌شنید تا مدت‌ها می‌توانست در خاطر داشته باشد. ضرب و تقسیم‌های ذهنی را در چند ثانیه انجام می‌داد و یا در حفظ داشت و از این قبیل. اگر می‌خواست می‌توانست احتمالاً چندین زبان را در مدتی کوتاه بیاموزد. اما زجرآورترین کلاس که او را به بازیگوشی و بی‌حوصلگی می‌کشاند کلاس فلسفه بود آن هم با استادی شاعر، هنرشناس و صاحب اندیشه و ادبیاتی کم نظیر. در چهار سال زندگی شبانه روزی هیچ سخن یا عمل خلاقه و متفاوتی از وی سر نزد، در حالی که دانشکده در کل بسیار متفاوت و شگفت‌آور بود. درباره این دانشکده و دانشجویان آن نک به: مقدمه یکصد صفحه‌ای واره.

اما حافظه خوب می‌تواند به شدت گول‌زننده باشد و دارنده متکی به حافظه را، سخنگو و بلندگوی این و آن کند و خود از اندیشه ورزی بازماند. مغرور شود و از فروتنی لازم برای یادگیری بی‌نصیب گردد و به جای محقق، مقلد شود و به جای خود حکایت شدن، به حکایت و به قول برادران افغان: به قصه کردن بسنده کند!

به راه بادیه رفتن " بررسی انتقادی فصلنامه ... ۹۱

واقعی و توانایی‌های آنان و ضرورت‌های جامعه قرار گیرند. ضرورت یک جامعه‌شناس برجسته و یا فیلسوف فلسفه و اندیشه‌ساز و نه حافظ اندیشه‌ها و هنرمند اصیل و خلاق و نه کپی کار برای جامعه کجا؟ دانش ورز و اندیشه‌گر کجا؟ و "دانش بر" و "دانش بحر" هر چه استاد ازل گفت بگو؛ بگوید، کجا؟

ما تا اینجا بیش از ۹۰ صفحه از کمی و کاستی و کژروی‌های علوم اجتماعی چه در زادگاه اصلی خود و چه در ایران و علل آن از دیدگاه استخوان شکستگان پیرامونی و نه جراحان^۱ و بازتابندگی‌های آن بر مجلات علوم اجتماعی ایران و از آن جمله فصلنامه علوم اجتماعی گفتیم و اشاراتی داشتیم، که امیدواریم راهی به جایی بیرد، اما به گفته بزرگان و پیران پیشین، سخن گفتن از تاریکی لازم است؛ اما افروختن شعله و افروزه‌ای هر چند خرد در تاریکی بایسته‌تر است. حتی اگر در حد فروزندگی گرمی شبتاب و یا چوب کبریتی! به ویژه آن که ماهیت علم نیز به گونه‌ای است که از مسائلی خرد آغاز می‌شود که ظاهراً فاقد هر گونه اهمیت‌اند. مؤلف در مقدمه واره به نمونه‌ای از آغاز دانشی حیات بخش با شروعی ظاهراً بی‌معنی و بی‌فایده و کشیش پرت شده‌ای از عالم علوی به سفلی، یعنی "مندل" سخن گفته است. چه مسئله‌ای خردتر از پوست صاف و یا چروک خورده یک دانه لوبیا و یا نخود! که امروزه علم مفید و پرکارکرد ژنتیک و توارث حاصل آن است.

فصلنامه علوم اجتماعی و چند "شیف"^۲

و شعله خرد نوآورانه

فصلنامه علوم اجتماعی نیز در طی ربع قرن گذشته کوشیده است، چند گام کوچک- در راه‌های کم‌رهر و نو در علوم اجتماعی ایران و طبیعتاً بومی و غریب- بردارد و به قول "الیوت" شاعر و منتقد انگلیسی همچون هر پدیده نو و نارس می‌مکن است، با ترشروی

۱- ضرب‌المثل ایرانی می‌گوید: «از استخوان شکسته پیرس، نه از جراح» [مندم].

۲- شیف (šif) در اصطلاح استان مرکزی به نوشاخه‌های نارس پای درخت گویند.

مخاطب مواجه شود. الیوت می‌گوید: «هنر نو همچون میوه کال و نارس است، کمتر کسی است که بر آن دندان بفشارد و روی ترش نکند!» واقعیتی که قابل تعمیم از هنر بر دیگر معارف بشری نیز هست.

ویژگی این گام‌های کوچک، و افروزه‌های خرد در حد کرم شبتابی و شعله‌های در تراز چوب کبریتی! نخست در بومی بودن آنها و ریشه‌داری در تاریخ و جغرافیا و فرهنگ این سرزمین است و در عین حال پرداختن به مضامینی است که در علوم اجتماعی ایران بسیار نو و گاه آغازگرانه است و به اندازه نو بودن آنها در علوم اجتماعی، دشوار نیز هست و همچون "رچ باز کردن" با پای پرهنه و در برف‌های زردکوه با بیل و کلنگ در فیلم مستند مردم‌شناختی **علف** (گراس)^۱ در ۹۱ سال پیش به مقالات مربوط به یاریگری می‌باشد، که البته نگاه کردن به آن صحنه‌ها ممکن است آسان و عمل کردن به آن بسیار دشوار باشد، حتی به شکل مقطعی و لحظه‌ای و در حد چند دقیقه‌ای؟!

برخی از این مقالات و مقولات پژوهش‌های بنیادی‌اند که به علم بنیادی و محض کمک می‌کنند و ظرفیت آن را دارند که بالقوه جامعه ما و جامعه جهانی را به نظریه‌پردازی‌های جدید و بدیل و پارادایم‌های نو رهنمون شده^۲ و یا کفه برخی از نظریات

۱- درباره فیلم مستند و تاریخی و پرآوازه و تأمل برانگیز **علف**، محصول ۱۹۲۵ آمریکا به کارگردانی مریان سی. کوپر (Merian C. Cooper) با فیلمبرداری شود زاک (Sechoed Sack)، صامت، سیاه و سفید، ۷۰ دقیقه. نک به:

- مریان سی کوپر. **علف** (سفری به سرزمین دلاوران)، ترجمه امیرحسین ظفر، تهران، ۱۳۳۴، امیرکبیر.

- مریان سی کوپر. **علف** (همراه با کوچ بختیاری)، ترجمه شاهرخ باور، تهران، ۱۳۹۲، نشر نامک.

- بهمن مقصدلو. **علف** داستان‌های شگفت و ناگفته، تهران، ۱۳۸۹، نشر هرمس.

- نادر افشار نادری. «فیلم مردم‌شناسی با نگاهی به فیلم **علف**»، **مجله فرهنگ و زندگی** (ویژه سینما و تئاتر)، ش ۱۳ و ۱۴ (زمستان ۵۲ و بهار ۵۳)، صص ۲۶-۳۱.

- همایون امامی. **سینمای مردم‌شناختی ایران**، تهران، ۱۳۸۵، نشر افکار و پژوهشکده مردم‌شناختی.

۲- نک به: محمود مهام. «تغییرات پارادایمی در تحلیل مسائل اجتماعی از رقابت تا همکاری...»، **فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی**، ش ۵ (زمستان ۱۳۸۹).

مستور و یا محکوم را تقویت و حتی پیروز کنند. نمونه این شعله کبریتی را می‌توان در توجه به مسئله حیاتی و محوری یاریگری (همکاری، تعاون، مشارکت) در عصر رقابت و ستیزه و جنگ‌های جهانی اول و دوم تا جنگ داعشی ملاحظه کرد. فصلنامه علوم اجتماعی مقالاتی اکتشافی در زمینه مشارکت‌های مردمی "واره" و "بُنه شناسی" و مشارکت‌های جدیدتری درباره یکپارچه سازی زمین‌های کشاورزی و مشارکت‌های پشت جبهه زنان روستایی ایران و همچنین یک ویژه‌نامه مشارکت سیاسی دارد که به شکل مفصل‌تری به این موضوع مهم در صفحات آینده خواهیم پرداخت.

برخی دیگر از مقالات کمیاب در ایران در این فصلنامه مربوط به موضوعات اکتشافی هستند که با وجود قدمت، ناشناخته بوده‌اند، که ظرفیت‌های تازه‌ای را چه در نظریه‌پردازی و چه در کاربرد و چه در پایه‌گذاری و بومی‌سازی علوم اجتماعی درون‌زاد ما، می‌توانند ایجاد کرده، در تقویت هویت ملی و منطقه‌ای و پیرامونی کشورهای توسعه نیافته مؤثر واقع شوند و برای ملت‌ها در کشورهایی با تنش و بحران آب تحت ستم اعتماد آفرین باشند.

یکی از مقالات "حوزه آفرین" در مردم‌شناسی ایران که این فصلنامه در نظر و عمل به آن پرداخته و دستاوردهای خوبی نیز داشته است معرفی و تاکید بر دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی فراموش شده و یا در حال فراموشی ایران در زمینه‌های گوناگون است. این فصلنامه در اوایل کار خود (۲۲ سال پیش) و با مقاله «نان شب مردم‌نگاران ایران»^۱ توجهات مردم‌شناسان و مردم‌نگاران ایرانی را به حوزه‌ای فراموش شده جلب کرد و بعدها سبب چاپ نخستین ویژه‌نامه‌های ایران در این زمینه و مقالاتی در این فصلنامه شد و بالاخره امروزه از دل آن دو فصلنامه دانش‌های سنتی ایران و مقالات فراوانی در این زمینه پدید آمده است. و گاه سرشاخه‌هایی هم در همین فصلنامه از این حوزه سربرآورده‌اند که می‌توان به مقالات و دو ویژه‌نامه گیاه مردم‌شناسی و مقاله گلخوشناسی اشاره کرد.

۱- مرتضی فرهادی. «آسیب‌شناسی پژوهش‌های فرهنگ عامیانه و لزوم مردم‌نگاری و مردم‌شناسی دانش‌ها و فن‌آوری‌های مردمی و کارابزارهای سنتی در ایران»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۵ و ۶ (پاییز و زمستان ۱۳۷۳).

دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی یکی از کاربردی‌ترین حوزه‌های مردم‌نگاری و مردم‌شناسی بوده و می‌تواند در توسعه و توسعه پایدار ایران نقش بنیادی و مؤثری داشته باشد و مقدمات چنین استفاده‌هایی هم اکنون در حال نمایان شدن می‌باشند.

نظیر مقالات «سد پنهان و زیرزمینی قنات وزوان»^۱ که برای نخستین بار در ایران معرفی شده است و یا مقاله «جی‌غال اسمک»^۲ «گیاه مردم‌شناسی»^۳ یک گیاه می‌تواند گیاهی خوراکی و دارویی را به ایران و برخی کشورهای همسایه و جهان معرفی کرده و به دایره اقلام غذایی و دارویی آدمیان بیفزاید. ادبیات شفاهی و باورها و غذاهای ساخته شده از آن و غیره می‌تواند افزون بر گیاه‌شناسی به مردم‌شناسی اقتصادی و مردم‌شناسی خوراک و زبان‌شناسی و همچنین از لحاظ نظری می‌تواند به ریشه‌یابی حکمت‌آمیز و پندآموز دسته‌ای از خرافات و دلیل اختراع برخی از آنان به مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان کمک کند. باورهای مربوط به کندن این گیاه نشان می‌دهد که انگار ساخت خرافات مربوط به آن بیش از آن که زاینده تفکر افراد نادان و کودکان و عقب‌افتادگان ذهنی باشد، برخاسته از ذهن خردمندان جهان برای بی‌خردان قوم بوده است. این مقاله افزون بر این که اولین مقاله مستقل و پرکارترین مقاله اکتشافی در زمینه گیاه مردم‌شناسی ایران بوده، ظرفیت ایجاد محصول و کشت جدیدی را در مناطقی از ایران، عراق و ترکیه و احتمالاً لبنان و جمهوری آذربایجان در حوزه گیاهان خوراکی و دارویی جهان، با کمترین امکانات لازم و از آن جمله آبیاری مصنوعی، را نیز دارد.

یکی دیگر از گیاهانی معرفی شده البته به اختصار در ویژه نامه دوم گیاه مردم‌شناسی «استبرق» است که اگر عزم و آگاهی لازم فراهم گردد، سازمان میراث فرهنگی و مرکز

۱- جواد صفی‌نژاد؛ بیژن دادرس. «سد پنهان و زیرزمینی قنات وزوان»، همان منبع، همان شماره.

۲- مرتضی فرهادی و همکاران. جی‌غال اسمک (جوغاسم، پیشوک، پیفک، چیدم، چیدان، چکیدان...)، گیاه مردم‌شناسی و جغرافیای گیاهی (قلمرو رویش) یک گیاه در ایران، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۶۷ (زمستان ۱۳۹۳).

به راه بادیه رفتن "بررسی انتقادی فصلنامه ... ۹۵

صنایع دستی ایران می‌توانند حتی با سرمایه فیزیکی اندک و سرمایه اجتماعی و پتانسیل فرهنگی زیاد زنان مناطق کویری جنوبی و کویری^۱ ایران و جنوب خط خرمای ایران این صنعت فراموش شده یکی دو هزار سال پیش شهرها و روستاهای مناطق جنوبی ایران را از نو بازسازی کرده و صنعتی بی‌رقیب در جهان برای ما را بیافرینند و دانش صریح و ضمنی زنان ایرانی را در حوزه کار دسته جمعی و واژه‌های کار و سرمایه‌های خرد و سرشار از سرمایه اجتماعی را بکار گرفته و الگویی مثال زدنی برای کار و کارآفرینی‌های زنان ایرانی گردد. البته درختچه خودروی استبرق همچنین در صنایع دارویی و برق کائوچو سازی نیز می‌تواند کاربرد فراوان داشته باشد.

۱- استبرق معرب "استبرک" فارسی است. نام علمی آن (*calotropis procera*) است. از درختچه‌های کائوچوکی ایران است و در نقاط گرمسیر و سواحل جنوبی و از خوزستان تا مکران و بلوچستان همه جا در ارتفاع ۹۵۰ تا ۱۱۰۰ متر دیده شده است. "گاوبا" ... در نواحی خرماخیز ایران بسیار است و نام آن کائوچوک است. نامی است که در شیراز و دیگر قسمت‌های فارس به عشر دهند.

عَلْبَلَب، عوشر (أشر)، عَشْر (أشر)، غرق، کرک، خرگ، عِشْر (أشر)، عِشَار (أشار)، آکرن، مدار... گویند. با این گیاه در دورهٔ هخامنشی دیبای شوشتری می‌کرده‌اند، یعنی جامهٔ استبرق [لغت نامه دهخدا، حرف "الف"، ص ۲۱۲۰].

حیدر عرفان می‌نویسد: «رشته‌های گرفته از گوی استبرک را در کارگاه‌های آبادی کازرون نزدیکی شهر شاهپور بافته، آن را به جاهای دور دست معادل دیبا و حریر می‌فروختند». چنین می‌نماید که کازرون آن زمان با دشت گستردهٔ "توز" یکی بوده است.

در آثار عجم و در کامل ابن اثیر بدین موضوع اشاره‌هایی شده است. شرح بیشتر را کامل می‌دهد... بر همین پایه است که برابر آن نگرش‌ها پایه‌ریزی کارگاه‌های سازنده تارهای "غرق - خرک" و بافندهٔ پارچه "استبرک - استبرق" یا مقرمهٔ توی (پرده رنگارنگ با نقش و نگار) در کازرون بوده است...

جا دارد آنهایی که غم خدمت به سرزمین آبابی - پدرجدی و جدّ اندر جدّ - در دل دارند به جای مطالعه دربارهٔ "طرح پرورش کرم ابریشم" ... به نوزایی این هنر دیرینه - بافت استبرق - بیندیشند. زیرا این نعمت خدادادی در کنار ما و بازده آن نیز در دسترس ماست. جستجو و پرس‌وجو از بومیان آگاه... بایسته است... این بازجست بایا می‌نماید. [حیدر عرفان. نخلستان در استان بوشهر (دشتستان زندگی)، تهران، ۱۳۷۴، نشر اطلاعات، صص ۶۶-۶۸. نقل به اختصار].

همچنین به دلیل زیبایی و کیفیت گل‌ها و گل‌آذین آن، سزاوار کار اصلاح نژاد بر روی گل‌های زیبا و خوشرنگ این درختچه در باغبانی و گلکاری می‌باشد. اما برای بازآفرینی و بازتولید دانش‌ها و فنون و ماشین‌های مربوط به آن طبیعتاً نیازمند کار میان رشته‌ای همراه با عشق و علاقه باستان‌شناسان، مردم‌شناسان، مورخان، ادیبان، گیاه‌شناسان، داروشناسان، فیزیکی‌دانان و شیمی‌دانان و مهندسی‌های گوناگون ... می‌باشیم.^۱ و از آن جمله کار بر روی گل و ایجاد تنوع در اندازه و رنگ‌های گل که در شکل طبیعی آن نیز بسیار زیبا و چشمگیرند.

نباید فراموش کرد که ایران و بین‌النهرین و کشورهای خاورمیانه یکی از مهمترین مراکز تولید کشاورزی و دامداری در جهان بوده‌اند و ایران و عراق نخستین کشورهای جهان هستند که پا در راه یکجانشینی و تولید کشاورزی و دامداری گذاشته‌اند و سرشار از تجربیات گرانبهائی بوده‌اند که متأسفانه در یک قرن گذشته به دلایل گوناگون و از آن جمله به دلیل آسیب‌های بیماری‌های هلندی و دور شدن از فرهنگ تولیدی، بسیاری از این تجربیات همچون برف در آفتاب تموز در حال کم شدن و گم شدن و از دست رفتن می‌باشند و هر ذره بازمانده از این میراث در آینده می‌تواند برای کشورهای ما و خاورمیانه و جهان ارزشمند باشد.

ما در همین جا از دانشگاه‌های ایران و پارک‌های علم و فن‌آوری و سازمان میراث فرهنگی و همچنین از پژوهشگران خویش فرمایی که در سراسر ایران به راهنمایی نیروی عشق به سرزمین و دانستن، به دنبال ضبط گوشه‌هایی از دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی ایران هستند، تا بلکه بشود افزون بر فواید شناختی و علم محض و هویت‌یابی همچنین یاری به بومی‌سازی در برخی صنایع و بازسازی فنون از یاد رفته و بازتولید روش‌های فرآوری مواد اولیه به شکل کاربردی از این گنجینه و آفرینندگی‌های گروهی و ملی در

۱- درباره این درختچه خودروی شگفت‌آور نک به:

مرتضی فرهادی. گیاه مردم‌شناسی گیاهان خودروی کمره، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۳۵-۳۴. و یا در کتاب کمره‌نامه، تهران، ۱۳۹۴.

به راه بادیه رفتن" بررسی انتقادی فصلنامه ... ۹۷

شاخه‌های گوناگون صنعت و تولید کشاورزی و دامداری استفاده به عمل آید، تقاضا داریم که همچنان به یاری نیمسالنامه دانش‌های بومی ایران^۱ که جوانه‌ای برآمده از فصلنامه علوم علوم اجتماعی است و اکنون اولین شماره خود را به چاپ رسانده و هم اکنون دومین شماره آن زیر چاپ می‌باشد، بشتابند و شک نکنند که هر اطلاع کوچکی در این زمینه می‌تواند در آینده برای ما کارساز باشد.

اکنون مدتی است که کار بر روی گیاه استبرق ذهن مؤلف را به خود مشغول ساخته است و در همین جا از پژوهشگران جنوب خط خرما در ایران تقاضا می‌شود که به این گیاه و تجربیات بازمانده از آن در تاریخ و فرهنگ استان‌های جنوبی ایران توجه ویژه معطوف کنند و در این راه ما به کار بسیاری از پژوهشگران رشته‌های علمی و مهندسی‌های گوناگون نیازمندیم.

از باستان‌شناسان گرفته^{۲*} تا مردم‌شناسان و تاریخ‌شناسان صنعت بافندگی^۳ و تاریخ اقتصاد در ایران و جهان، تا گیاه‌شناسان و داورشناسان و شیمیدانان و فیزیکدانان

<http://qjik.atu.ac.ir>

۱- سایت اینترنتی مجله

۲- «آقای علی حاکمی در حفاری‌هایی که در دشت لوت انجام داده‌اند، در شهادت مقداری پارچه مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد به دست آورده‌اند که متأسفانه هنوز جنس الیاف آنها مورد تجزیه قرار نگرفته... وی می‌نویسد: "قطعات مختلف پارچه‌هایی که در مقابر پیدا شده ضخامت و نازکی و طرز بافت آنها را کاملاً مشخص می‌دارد. در داخل ظرف کوچک فلزی مقدار کمی پارچه یافت شد که نسبتاً سالم مانده است چون... در کنار مفرغ قرار داشته است. از روی این نمونه می‌توان به رنگ و بافت پارچه پی برد." [عبدالحمید نیر نوری، سهم ارزشمند ایران در فرهنگ جهان. ج ۱، تهران، ۱۳۷۵، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۲۴۱]. اما شاید مهمتر از رنگ و بافت این پارچه‌های یافت شده در مناطق مختلف ایران، جنس این الیاف است. که اگر جنس آنها استبرق باشد آنگاه شاید بتوان به شیوه فرآوری آن دست یافت.

* پارچه‌های یافت شده در غار "کمر بند" و "هوتو" با آزمایش کربن ۱۴، چیزی در حدود ۶۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح را نشان می‌دهد [همان منبع، ص ۲۴۱].

۳- «هم اکنون بیش از شصت نمونه از پارچه‌های عهد ساسانی در موزه‌ها و کلیساهای جهان موجود است.» [همان، ص ۲۵۶]. بر باستان‌شناسان ایرانی است که در پی کشف راز و رمزهای این نوع دیبا و راز و رمز فرآوری میوه درختچه استبرق (غرک، کرک، غرق...) و تنیدن آن به شکل تار و پود باشند.

برای بازتولید مواد اولیه و کارگاههای ساخت و پرداخت الیاف میوه استبرق که به شکل طبیعی و خودروی در اغلب مناطق و جنوب خط خرما می‌روید و رشته‌های مهندسی نساجی و رنگریزی و بافندگی و پژوهشگران پارک‌های علم و فن‌آوری تا شاید بشود دوباره به احیاء صنعت دیبای شوشتری و استبرق‌بافی دست زد. چرا که به نظر می‌رسد همین یک گیاه خود می‌تواند در بسیاری از رشته‌ها برای ما سرم‌نشاء خیر و برکت باشد، و در دنیای رقابت‌های شدید صنعتی و اقتصادی به قول "جان کیم" و "رنه موبورگنه" در کتاب *استراتژی اقیانوس آبی*، فن‌آوری بی‌رقیبی باشد که به راحتی بتوان در آن شنا کرد! و اگر قدرت‌های صنعتی جهان و گروه‌های همسود داخلی آنان به کشورهایی نظیر ما اجازه نمی‌دهند تا دست کم چادر نماز زنان‌مان را خود ببافیم شاید بشود فارغ از این جو رقابتی حاکم اجازه بیابیم برای آنها و زنان مسلمان جهان صنعت بافندگی لباس و مفرش بهشتی راه دوباره به کار بیندازیم!

با شروع کار نیمسالنامه دانش‌های بومی ایران، از این پس فصلنامه علوم اجتماعی این موضوع و موضوع‌های همانند در حوزه دانش‌ها و فن‌آوری‌های بومی و سنتی را به آن مجله واگذار می‌کند و در مردم‌شناسی فرهنگی ایران به دنبال موضوعات نوی دیگری می‌گردد. گفتنی است که فصلنامه در ربع قرن گذشته در حدود چهل مقاله در حوزه‌های گوناگون مردم‌شناسی به چاپ رسانیده^۱ که اغلب آنها با شکل نسبی نو و بیش از ۳۰ درصد مقالات این حوزه نخستین مقاله مستقل در زمینه خود بوده‌اند که در جامعه پرتکرار علمی و پژوهشی ما این پدیده‌ای نادر است.

خوشبختانه اخیراً مؤلف دریافته است که ذهن‌ها و چشمان بازی - نه در دانشکده‌های علوم اجتماعی - که در دانشگاه‌های صنعتی کشور ما و از آن جمله دانشگاه صنعتی امیرکبیر سازمان تحقیقات و جهاد خودکفایی و دانشکده نساجی دانشگاه

۱- نک به: مرتضی سالمی. مقاله‌شناسی شخصت شماره فصلنامه، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۶۱.

صنعتی اصفهان و برخی دانشجویان رشته زیست‌شناسی و غیره درباره این گیاه و الیاف آن در حال تحقیق هستند. مؤلف به اساتید و دانشجویان این دانشگاه‌ها و سازمان جهاد خودکفایی و معاونت علمی و فن‌آوری ریاست جمهوری درود می‌فرستد و آرزوی موفقیت برای آنها دارد و به این دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها و سازمان‌ها پیشنهاد می‌دهد که در کنار کارهای علمی و صنعتی جدید در این زمینه، با توجه به وجود بازمانده پارچه‌هایی که در حفاری‌های باستان‌شناسی در ایران به دست آمده و همچنین موزه‌هایی در جهان که نمونه‌هایی از پارچه‌های ایران قبل از اسلام و سده‌های اولیه اسلامی را نگهداری می‌کنند و همچنین با روش‌های باستان‌شناسانه و مردم‌شناسانه بلکه بتوانند تکنولوژی‌های گذشته را نیز در این زمینه احیا کنند. چرا که در این روش‌ها هم از نظر تاریخ علم در ایران و کشورهای همسایه اهمیت دارند و هم طبیعتاً با روش‌های بومی ساده و در دسترس و احتمالاً با شیوه‌های آسان‌تر و ارزان‌تر این کار را انجام می‌داده‌اند. بی‌شک در پارچه‌ها و مفرش‌های بازمانده از اعصار گذشته، یافتن نمونه‌هایی از پارچه استبرک (استبرق) امکان‌پذیر است و آن پارچه‌ها می‌توانند سررخ مناسبی برای دستیابی به تکنولوژی‌های چند هزار ساله گذشته در شیوه ساخت الیاف استبرک از میوه و پوست درخت دست یافت که در ترکیب با ابزارهای امروزی احیاء این صنعت را هم آسانتر و متنوع‌تر و هم کم هزینه و خواهد کرد.

به نظر می‌رسد دشواری این کار به اندازه‌ای بوده که دانشگاه‌های صنعتی ما به تنهایی نتوانسته‌اند به خوبی از عهده آن برآیند و از ملت کوشنده و کنجکاو و پردغدغه و وطن‌پرستار ژاپن نیز در این زمینه کمک خواسته‌اند:

«دکتر علی اکبر مرآتی رئیس پژوهشکده دانشگاه صنعتی امیرکبیر روز گذشته در گفتگو با ایرنا اظهار داشت: تولید الیاف استبرق به صورت خالص برای نخستین بار در دنیا به صورت مشترک بین دانشگاه امیرکبیر و دانشگاه شین شو^۱ انجام می‌شود.»^۲*

^۱.Shin Shu

^۲ - عبدالله تابان. هفت صفحه یادداشت از جستجوی اینترنتی.

به گفته دکتر علی اکبر مرآتی: «الیاف استبرق ظریف‌تر، درخشان‌تر و لطیف‌تر از ابریشم است. هدف اصلی از اجرای این طرح استفاده از الیاف استبرق جهت تولید نخ صددرصد استبرق است... وی افزود تحقیقات نشان می‌دهد که امکان تولید نخ از الیاف این گیاه به صورت مخلوط وجود دارد، اما به دلیل سطح صاف و لغزنده این الیاف و شکننده بودن آنها امکان تولید نخ صددرصد استبرق به روش معمول و یا دستگاه‌ها و تجهیزات متداول ریسندگی وجود ندارد.»^۱

آیا مسائلی این چنین حس کنجکاوی مردم‌شناسان و باستان‌شناسان و دانشکده های نساجی ما را برانگیخته نمی‌کند که چگونه روزگاری شهرهای جنوبی ایران مرکز تهیه چنین پارچه‌هایی بوده است؟

این موضوع را با جملاتی از فارس نامه و این سخن درباره شهرت جهانی صنعت بافندگی کازرون و وضعیت آن در عهد سلجوقیان به پایان می‌برم.

«وقت بود که خرواری پارچه کازرونی، به ده دست برفتی و ناگشاده خط [نشان و علامت و رقم عدل‌های توزی] بیاع [بهاکننده دلال] عرضه می‌کردند و به سود باز می‌خریدند.»^۲

«اگر مشفق باشد که این تریب بداند کردن، مالی بسیار از آنجا حاصل گردد.»^۳

مردم‌شناسی هنر پیش از تاریخ

* مؤلف از جناب عبدالله تابان تقاضایی درباره نوشتن مقاله‌ای مستقل درباره استبرک کرده است که امیدواریم در آینده نزدیک در دو فصلنامه دانش‌های بومی ایران منتشر گردد.

۱- عبدالله تابان. همان منبع.

۲- منوچهر مظفریان. کازرون در آیین فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۷۳، انتشارات نوید شیراز، ص ۴۳.

۳- همان منبع، ص ۴۴.

به راه بادیه رفتن "بررسی انتقادی فصلنامه ... ۱۰۱

نمونه دیگر کار اکتشافی فوق‌العاده نازد و نو را می‌توان در دو مقاله مستقل آغازگر در مردم‌شناسی هنر و نمادهای پیشینه پیش از تاریخ ایران در شماره‌های ۷ و ۸ و ۹ و تأثیرات آنرا در ایجاد سررشته‌ای نو، در باستان‌شناسی و مردم‌شناسی هنر و تاریخ ایران ملاحظه کرد. شاخه‌ای میان رشته‌ای و برون معرفتی در علم و هنر که چند تصویر عکاسی شده دانشجویی - به روایت زنده یاد دکتر محمود روح‌الامینی - "آندره لوروا گوران"^{۲*} (۱۹۸۶-۱۹۱۱) استاد بنام نقوش صخره‌ای فرانسوی را چنان به شوق آورده که از استراحت بعد از ظهر را فراموش کرده، خود را به کتابخانه و آرشیو طبقه‌بندی شده‌اش از این نقوش - البته به جز از ایران - می‌رساند.^{۳*}

۱- مرتضی فرهادی. «موزه‌هایی در باد (معرفی مجموعه عظیم سنگ نگاره‌های نویافته تیمره)»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۷ و ۸ (پاییز و زمستان ۱۳۷۴).

~ - «گمانه‌ها و چون و چراهایی بر دیدگری‌های نقوش صخره‌ای نیمه»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۹ (پاییز ۱۳۷۶).

2. Andre Leroi- Gourhan

* . نک به: ویژه نامه آندره لوروا گوران در نامه علوم اجتماعی، دوره جدید، ش ۲ (تابستان ۱۳۷۰).

۳- از خواننده کنجکاو و دقیق خواهشمند است حتماً این مقاله کوتاه چند صفحه‌ای را به دلیل درس‌های آموزنده آن برای فهم جامعه و خلیات علمی ایران مطالعه کند: محمود روح‌الامینی. «شنیدن صدای چکش»، نامه علوم اجتماعی، دوره جدید، ش ۲ (تابستان ۱۳۷۰)، صص ۲۳۵-۲۴۶.

* . «... عکس‌ها را به استاد نشان دادم... عکس‌ها برایش جالب بود. از استراحت بعد از ظهر که برایش تعیین شده بود و همسرش خانم "آرلت لوروا گوران" (که خود استاد گیاه‌شناسی است و در موزه مردم‌شناسی به تحقیق درباره گیاهان و کاربرد سنتی آنها می‌پردازد) با دلسوزی مراقبت می‌کرد تا مبادا استاد آن را رعایت نکند، صرف نظر کرد و در این اسلایدها به دقت دسته‌بندی شده، به جستجو پرداخت و نقاشی‌هایی از یک نقش سنگی (منطقه‌ای در قفقاز) را پیدا کرد که متخصصان قدمت آن را بین ۹ تا ۱۲ هزار سال پیش بینی کرده بودند... استاد می‌پنداشت اینها همزمان هستند. وی با دستی لرزان... از روی عکس (که کم رنگ و محو بود) ترسیم کرد (تصویر ضمیمه). لوروا گوران طراحی و ترسیم تمام تصویرهای آثارش را خود انجام داده است. در این عکس آنچه برایش روشن نبود، نوع حیوانی بود که رو به شکارچی ایستاده بود. به نظر وی این حیوان نه سگ بود و نه بزکوهی... چقدر غم انگیز است که با شرمندگی اقرار کنم، که با اینکه ۱۷ سال

اکتشافات بازتابیده در ۲ مقاله یاد شده و پیامدهای آن توانسته است به تنهایی تاریخ هنر ایران چندین هزار سال به عقب برده و همچون کتابخانه‌ای سنگی سترگی سرشار از طرح‌های باستانی و غالباً با تصاویر و نمادهای ماقبل تاریخی بر تاریخ و زندگی و فرهنگ گذشته بشر و اقوام ایرانی پرتو فشانی کرده و برخی از نظریات در مورد هنر و خط و فرهنگ را تحت تأثیر شدید قرار دهد و اطلاعات بسیار ذی‌قیمتی را برای علوم اجتماعی در هر زمینه و از آن جمله در باستان‌شناسی و مردم‌شناسی پیش از تاریخ و زبان و نشانه‌شناسی و همچنین جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی جنگ و صلح فراهم سازد و در تضعیف نظریات مربوط به داروین‌یسم اجتماعی و جامعه‌شناسی تضادگرا، تأثیرگذار خواهد شد. همچنین تحلیل محتوای این کنده‌کاری‌ها، وضعیت و حالت‌ها و ابزارها و اشیاء می‌تواند برای فهم تاریخ علم و تکنولوژی مهم باشد و مراودات انسان‌های اعصار گذشته با یکدیگر را بازنمایی کند.

تأثیر چاپ این دو مقاله اکتشافی در زمینه کنده‌کاری‌ها و نشانه‌ها و نمادهای غالباً پیش از تاریخ چنان بوده که انگار راه‌بن بستی را گشوده است اگر این موزه‌های بی‌در و پیکر با بیل‌های مکانیکی و سنگ شکن‌ها و بولدوزرها نابود نشوند، ظرفیت ایجاد یکی از جاذبه‌های جهانگردی مهم علمی و فرهنگی در ایران را دارا هستند. تأثیرات این نوشته معرفی شده به اندازه‌ای بوده که اخیراً در تنگ غرقاب بین گلپایگان و خمین زنجیره انسانی برای حفظ بخشی از این آثار را شاهد بوده‌ایم.^{۱*} معنی این حرکت آن است که

از آن زمان می‌گذرد، نتوانسته‌ام اطلاعی دقیق‌تر، درباره آن بدست آورم. شاید هم اکنون گزند باد و باران آسیب‌های زمان، آن سند کم نظیر میراث فرهنگی بشری را در حال نابود کردن است (یا نابوده کرده است)» [همان منبع، ص ۲۴۰].

۱- خبرگزاری مهر و خبرگزاری دیده‌بان میراث فرهنگی و پایگاه خبری تحلیلی دنیای سفر شرح و عکس و خبرهایی این مسئله را گزارش کردند. خبرگزاری مهر ذیل عنوان «تشکیل زنجیره انسانی در حمایت از سنگ نگاره‌های باستانی تیمره» (۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۹۵) به نقل از خبرگزاری مهر گروه استان‌ها (استان مرکزی) با عنوان «تیشه بر قامت سنگ نگاره‌های تیمره خمین (تاریخ زیر تیغ بولدوزرها)». در این گزارش آمده است: «پژوهشگر سنگ نگاره‌های ایران (محمد ناصر فرد) در گفتگو با خبرنگار مهر اظهار داشت: طی هفته‌های اخیر مطلع شدیم افرادی در حال نابود کردن سنگ نگاره‌های تیمره هستند و پس از حضور در این منطقه در

نهایت شگفتی متوجه شدیم برخی سنگ نگاره‌ها که قدمت آنها به ۱۷ هزار سال قبل می‌رسد نابود و خرد شده‌اند.

در صفحه ۲/۸ خبرگزاری مهر تخته سنگی شکسته شده‌ای با تصویر بسیار زیبا و واقع‌گرایانه یک گوزن در کنار مردمی که در سمت چپ این صخره تخریب شده نشسته و کاغذ نوشته‌ای در دست دارد که «نگذاریم سنگ نگاره‌های چند هزار ساله تیمره نابود شوند» دیده می‌شود. در همه این عنوان‌ها و شعارهای پارچه‌ای جمعیت دو واژه دائماً تکرار شده است «سنگ نگاره» و «تیمره» دو واژه‌ای که در نام اولین گزارش ما از کشف این کنده‌کاری‌ها در فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۷ و ۸ و ۹ و در جاهای دیگر تکرار شده است. که نشان دهنده آغازگری این مجله در آغاز رشته‌ای در باستان‌شناسی و مردم‌شناسی هنر پیش از تاریخ در ایران می‌باشد و نشان از تأثیرات این رشته را در اذهان مردم و ایرانگردان و جهانگردان فرهنگی ایران دارد. گفتنی است که هم ساخت و کاربرد بسیار ترکیب سنگ‌نگاره و هم معرفی تیمره تاریخی و استفاده از آن به شکل رمزی در مقالات مؤلف برای مصون ماندن این نقوش از خطرات پیش‌بینی شده و ناشده قبل از چاپ کتاب موزه‌هایی در باد بوده و در سال ۱۳۷۷ پس از چاپ کتاب، نخستین نسخه به همین منظور به سازمان میراث فرهنگی اهدا شده است. «تیمره» نام کهن و فراموش شده منطقه در کتاب‌های جغرافیای تاریخ و مسالک‌الممالک‌ها بوده و در پژوهش‌های مربوط به نامه کمره مؤلف متوجه تغییر تاریخی نام تیمره و تیمره کبری و صغرای قرون اولیه اسلامی و با فاصله‌ای ششصد ساله شده که نام آن از کتاب‌ها حذف و دوباره در عصر صفوی به کمره مبدل گردیده.

دو مقاله که آغازگر کشف نگاره‌ها و کنده‌کاری‌های فراوان و شگفت‌آور این دره طولانی در حوزه دو شهرستان گلپایگان و خمین بوده و گروکی آن در صفحه ۶۸ کتاب موزه‌هایی در باد (۱۳۷۷) چاپ دانشگاه علامه طباطبائی آورده شده است و قبل از آن این نقوش در شماره ۷ و ۸ همین فصلنامه با عنوان «معرفی مجموعه عظیم سنگ نگاره‌های نویافته تیمره» در پاییز و زمستان ۱۳۷۴ به چاپ رسیده و در شماره ۹ این نقوش با عنوان «گمانه‌ها و چون و چراهایی بر دیدگری‌های نقوش صخره‌ای تیمره» (پاییز ۱۳۷۶) تحلیل شده‌اند.

* البته به جز این، در دو مقاله دیگر درباره این نقوش با عناوین: «گزارش اجمالی و مقدماتی یک کشف» در فصلنامه تحقیق در علوم انسانی، نشر معاونت پژوهشی دانشگاه علامه و همچنین «گزارش سنگ نبشته‌های تنگ غرقاب گلپایگان» نامواره دکتر محمود افشار جلد نهم (۱۳۷۵) به کوشش زنده یاد استاد ایرج افشار به چاپ رسیده است.

همچنین در پایگاه خبری - تحلیلی دنیای سفر به مناسبت تخریب بخشی از این سنگ نگاره‌ها تحت عنوان «بهشت سنگ نگاره‌های ایران را دریابید» (۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۵) ص ۱/۱ آمده است:

بهشت سنگ نگاره‌های ایران را دریابید!

"دیده‌بان یادگارهای فرهنگی و طبیعی ایران" با ارسال نامه‌ای به دنیای سفر؛ نگرانی شدید خود را نسبت به وقایعی که به نام توسعه در سرزمین سنگ نگاره‌های کهن در جریان است، اعلام کرد:

به گزارش دنیای سفر، در کناره‌های رودخانه گلپایگان در تنگه غرقاب تا روستای قیدو در خمین نقوش صخره‌ای بسیاری شمارش شده که قدمت بعضی از آنها به عصر یخبندان و ورای اسطوره‌ها می‌رسد (۴۰۰۰۰ سال پیش). این سنگ نگاره‌ها گویای دورانی است که بشر به ابزار نخستین شکار (سنگ‌های تیز) و رام کردن حیوانات و پس از آن کشاورزی و کاشت گیاهان روی آورد.

بزرگ‌ترین مجموعه سنگ نگاره‌های کشور، شامل بیش از ۲۱ هزار قطعه، در همین منطقه و در جایی به نام تیمره قرار دارد که به بهشت سنگ نگاره‌های ایران مشهور است و از منظر آنها می‌توان تاریخ خط، نمادها، آیین‌ها و حتی محیط اقلیمی را مورد مطالعه قرار داد. این سنگ نگاره‌ها از لحاظ قدمت و تنوع نقوش در دوره‌های تاریخی ایران به راستی بی‌نظیر است و سیر تکمیلی برخی خط‌ها را می‌توان در نقوش آنان یافت.

بزرگ‌ترین تابلوی سنگی کشور به مساحت ۴۰ متر مربع در همین منطقه تصویر شده که در آن بیش از ۱۵۰ نقش یک جا جمع شده است. از این روست که خمین و گلپایگان با داشتن آثار تاریخی و هنری شگفت‌انگیز خود سرزمین سنگ نگاره‌های کهن (Prehistoric Petroglyphs) ایران نامیده می‌شوند و در نزد پژوهشگران خارجی به «خاستگاه هنر کهن بشری» شهره‌اند.

اما در کمال شگفتی، و در حالی که اگر این موزه بزرگ سرپاز در هر کجای جهان قرار داشت از توجهی بسیار بالا برخوردار بود، چندی است این بزرگ‌ترین گنجینه هنر و تاریخ بشری بر دست معدن‌کاوان و سدسازان مورد یورش نابودگر قرار گرفته است. هر چند داغ تخریب میراث فرهنگی، مختص به تیمره نیست که بر کلیت میراث گران‌مایه ایران سایه افکنده است و چرخ‌های توسعه ناپایدار و به دور از نگرش سیستمی پیکره طبیعت و آثار تاریخی کهن این سرزمین را تا سر حد مرگ خورده و نابود می‌کند! شوربختانه به زودی شمار بالایی از این آثار در آبگیری سد کوچری گلپایگان، که در راستانی انتقال آب از سرشاخه‌های رود دز به شهر قم ساخته شده است، برای همیشه نابود خواهد شد. غم‌انگیزتر این که تخریب‌هایی به موازات نابودی سنگ نگاره‌های سد کوچری گلپایگان در کوه‌های پیرامون خمین در حال وقوع است. از جمله، حدود ۲۰۰۰ سنگ‌نگاره که در سال ۱۳۸۷ خورشیدی توسط گروه‌های اروپایی با بهره‌گیری از روش طیف سنجی عمومی شتاب دهنده سین سنجی شده بودند و قدمت بعضی از آنها به هزاره پانزدهم پیش از میلاد یعنی به ۱۷۰۰۰ سال پیش می‌رسید، توسط معدن‌کاران نابود شدند.

در فرانسه برای این که رطوبت دهان بازدیدکنندگان سنگ نگاره‌های غار لاسکو را در طی صدها سال خراب نکند، روی آنها شیشه‌های ضخیم کشیده‌اند و در کنار آن غاری مصنوعی درست کرده و در آن با کشیدن نقاشی‌های شبیه درون غار اصلی بدیل آفرینی کرده‌اند تا نیاز به دیدن غار را به کمینه برسانند.

«دیده‌بان یادگارهای فرهنگی و طبیعی ایران» نگرانی شدید خود را نسبت به وقایعی که به نام توسعه در مناطق تاریخی یاد شده در جریان است، اعلام می‌دارد و از مراجع فرهنگی و متولیان امور میراث فرهنگی

به راه بادیه رفتن "بررسی انتقادی فصلنامه ... ۱۰۵

مردم محلی این نقوش صخره‌ای را به عنوان بخشی از فرهنگ، تاریخ و هویت خود پذیرفته و ارزش‌های نهفته در آنرا شناخته‌اند. در ضمن تا جایی که مؤلف اطلاع دارد چند پایان‌نامه ارشد نیز در همین موضوع در این مدت دفاع شده است و کارهای دیگری نیز در این زمینه در راه است. و مقالات فراوانی در این مدت به دست فصلنامه نیز رسیده است. این اکتشافات سبب توجه سازمان میراث فرهنگی به این نقوش در مجلات سازمان و موزه‌های آن شده و کپی‌هایی از این نقوش را در محوطه باز موزه نیوران و نمونه‌هایی از این نقوش را در دیگر موزه‌های ایران به نمایش گذاشته‌اند. و یک نمونه کپی از آن را در "غار - موزه" استاد وزیری در شمال لواسان و بر سر جاده لواسان - امامه ساخته و به نمایش گذاشته شده است.

فصلنامه علوم اجتماعی توانسته با دو مقاله آغازگر حرکتی گردد که در طی دو دهه گذشته کشفیات بسیاری در زمینه حکاکی و کنده‌کاری نقوش و نمادهای غالباً ماقبل تاریخی تا عصر پارینه سنگی را در ایران سبب شود و تاریخ هنر ایران را از ۶ هزار سال و نقوش سفالینه‌های تپه سیلک کاشان، دست کم به دوازده هزار سال و حداکثر تا چهل هزار سال پیش به عقب ببرد، نقوشی که باستان‌شناسان فرنگی و ایرانی وجود آنرا در ایران نفی کرده بودند.

این دو مقاله مبنای کتابی شد که دانشگاه علامه طباطبائی به شکل چشم‌گیری آنرا به چاپ رساند.^{۱*} این کتاب راه نارفته و نویی را به باستان‌شناسان و مردم‌شناسان و

کشور می‌خواهد سریعاً نسبت به توقف عملیات تخریبی اقدام و سپس با کمک کارشناسان چاره‌اندیشی مناسب جهت محافظت آنها صورت گیرد، تا حداقل از بخش‌های باقیمانده سنگ نگاره‌ها مراقبت‌هایی در خور جایگاه جهانی آنها داشته باشیم.

در صورت کوتاهی، دیده‌بان تمام تلاش خود را برای پی‌گیری این اعتراض‌ها از طریق دیگر مراجع داخلی و همچنین مراجع بین‌المللی به کار خواهد گرفت، همچنان که پی‌گیری قضایی این سودجویان نابودگر سرمایه‌های ملی را در دستور کار خود قرار داده است.

دیده‌بان یادگارهای فرهنگی و طبیعی ایران، سیزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۵ خورشیدی [به لطف آقای مهندس مسعود امیرزاده، از فعالان میراث طبیعی و فرهنگی ایران].

۱- مرتضی فرهادی. موزه‌هایی در باد (رساله‌ای در باب هنر پیش از تاریخ در ایران)، تهران، ۱۳۷۷، دانشگاه علامه طباطبائی.

پژوهشگران محلی در ایران نشان داد که به زودی به تولید چهار جلد کتاب دیگر و ده‌ها مقاله و گزارش کشف، یک سریال تلویزیونی و یک فیلم مستند کوتاه هنرمندانه از این کشفیات منجر گردید.^{۱**}

این رویکرد سبب شگفتی مؤلف نیز شد و نشان داد که یکی از تأثیرات بسیار مجلات علوم اجتماعی می‌تواند، نشان دادن راه و معرفی موضوع برای پژوهش باشد. البته در آن زمان تعداد مجلات علوم اجتماعی بسیار کم بود، اما برد و درجه تأثیر آن بسیار.

این کنده‌کاری‌های صخره‌ای در تعداد چندین هزاری خود به منزله پیدا شدن یک بایگانی شگفت آور غالباً از قبل از ورود اسلام تا حدود چهل هزار سال پیش را شامل می‌شود و به منزله اسنادی غیرقابل جایگزین - افزون بر ایجاد جاذبه فرهنگی بسیار برای گردشگری - می‌تواند همچون عکس‌های مستند برای باستان‌شناسی، مردم‌شناسی،

*. این کتاب پیش از چاپ به عنوان پژوهش سال جمهوری اسلامی و پس از چاپ به عنوان کتاب برجسته دانشگاهی دانشگاه تهران برگزیده گردید.

۱- پس از چاپ این مقالات و کتاب گزارش‌های بسیاری از سراسر ایران درباره کشف این گونه نقوش صخره‌ای در مطبوعات ایران به چاپ رسیده و در این میان کتاب‌های زیر:
الف) جلال‌الدین رفیع‌فر. سنگ نگاره‌های ارسباران، تهران، ۱۳۸۴، سازمان میراث فرهنگی.
ب) محمد ناصری فرد. موزه‌های سنگی، هنرهای صخره‌ای (سنگ نگاره‌های ایران)، اراک، ۱۳۸۶، نشر نوای دانش.

ج) محمد ناصری فرد. سنگ‌نگاره‌های ایران (نمادهای اندیشه‌نگار)، خمین، ۱۳۸۸.

د) حسن جمالی. سنگ‌نگاره‌های ایران (سنگ نگاره‌های گلپایگان، گذرگاه تاریخ)، قم، ۱۳۹۴، نشر ائمه.

** بر این چهار جلد کتاب باید گزارش‌های بسیار زیادی را چه در روزنامه‌ها و مقالاتی را در فصلنامه‌ها تخصصی و علمی - پژوهشی افزود. در ضمن از این نقوش صخره‌ای، سریالی در پنج قسمتی سی دقیقه‌ای به نام سنگ‌نگاره‌های تیمره با کارگردانی مجید کریمی (محصول سال ۱۳۸۷) و گویندگی و گزارشگری داریوش ارجمند و فیلم مستند کوتاه و هنری و مؤثر از آقای مهدی اسدی با نام بوم‌های سنگی، محصول ۱۳۸۸ که برنده جایزه بهترین فیلم مستند، در بخش چشم‌اندازهای زیبای سرزمین من و کاندید جایزه در جشنواره‌های دیگر بوده است.

به راه بادیه رفتن "بررسی انتقادی فصلنامه ... ۱۰۷

زبان‌شناسان و نشانه‌شناسان و جامعه‌شناسان عمل کنند. علایم تکرار شونده در مسافات بسیار دور از هم می‌توانند برای علم ارتباطات و زبان‌شناسی و انسان‌شناسی زبان، بسیار مفید و مهم باشد. این مطالعات اگر به پیش برود و این همه تصاویر ما قبل تاریخی، زمان سنجی و طبقه‌بندی شوند، این مجموعه می‌تواند به پایه و "پارچینه" ای^۱ از توصیفات جدید از اعصار بسیار کهن زندگی آدمی مبدل شده و منجر به زایش نظریات نوین در علوم اجتماعی گردد که این‌گونه تأثیرات را مؤلف در کار پژوهشی خود احساس می‌کند. به طوری که تحلیل محتوای این نقوش در توجه و ترغیب وی به انسان‌شناسی جنگ تا اندازه زیادی مؤثر و برانگیزاننده بوده است.

پرداختن فصلنامه به یاریگری در جهان پرستیزه

گفتنی است که دوره جدید **نامه علوم اجتماعی** با ده سال وقفه پس از انقلاب و با مدیرمسئولی دکتر **غلامعباس توسلی** و زیرنظر شورای نویسندگان، در پاییز ۱۳۶۷ و با چاپ سخنرانی **حسین العطاس**^۲ با نام "درباره اسلام و علوم اجتماعی" شروع شده است؛ شاید به این دلیل که برخی فشارهای اوایل انقلاب را از دوش علوم اجتماعی بردارد. جالب آن که در شماره یک دوره جدید **نامه علوم اجتماعی** دو مقاله با عناوین: گونه‌شناسی یآوری‌ها و یاریگری‌های سنتی در ایران» از نویسنده این سطور و «شیوه‌های همیاری در جامعه روستایی ایران» از آقای دکتر **مهدی طالب** به چاپ رسیده است. گفتنی است که در سال ۱۳۷۰ هم در شماره پنج **نامه علوم اجتماعی** دانشگاه تهران، و همچنین در شماره ۱ و ۲ (پاییز و زمستان ۷۰) **فصلنامه علوم اجتماعی** دانشگاه علامه طباطبائی و شماره ۳ و ۴ آن (بهار و تابستان ۱۳۷۱) یک مقاله درباره تعاونی سنتی **واره** و یک مقاله درباره "بُنه‌شناسی" به چاپ رسیده است، که نشان دهنده توجه و گرایش دانشکده‌های علوم اجتماعی ما در آن زمان به مسئله مهم، اما فراموش شده "یاریگری" (مشارکت و

۱- "پارچینه" (pârçine)، واژه زیبا و دیرینه به معنای نردبام و چینش‌هایی از پیش نهاده، طرح و نقشه و واگیره

پیشین.

۲- استاد مالزیایی علوم اجتماعی.

همکاری و تعاونی‌های بوم‌زاد) در ایران و فراتر از آن در کل، حرکت به سوی راه بسیار پر خم و دشوار بومی‌سازی علوم اجتماعی^۱ و همچنین پژوهش‌های میدانی ژرفانگر و اکتشافی در ایران بوده که متأسفانه در حد انتظار ادامه پیدا نکرد. این در حالی است که در دهه‌های بعدی با ورود مفاهیم و نظریات مربوط به "سرمایه اجتماعی" و "مشارکت" و "توسعه مشارکتی" از سوی سازمان‌های بین‌المللی، سازمان ملل و همچنین علوم اجتماعی غرب، و فعالیت‌های جهاد سازندگی، بسیج و پشتیبانی جنگ و ان.جی.ا.ها و فعالیت‌های اجتماعی گروه‌های مشارکتی مردم نهاد برخاسته از ضرورت‌های درون جامعه ما، می‌توانست - به ویژه با توجه به پیامدهای جنگ مشارکتی و جهادی مردم ایران و تجربیات وزارت جهاد در برنامه‌های مشارکتی خود - این روند آغاز شده را به شیوه‌ای فراگیر در عرصه‌های گوناگون و به ویژه در توسعه پایدار، از نوع فرادادی و فتوتی پس از اتمام جنگ به شکل جدی ادامه دهد و همه نیروهای خط مقدم جبهه‌ها را در مسیر توسعه پایدار قرار داده و اجازه ندهد که پیوندهای سازمانی و گروهی رزمندگان مردمی و داوطلب و بسیج شده ایران از هم پاشیده و روحیه یاریگری و ایثار و دگریاری در مرداب مصرف انبوه، به فراموشی و استحاله دچار شود و ملت ما را از جنگ تحمیلی هشت ساله به سمت و سوی سبک زندگی مسرفانه حاصل از آزار "اقتصاد پادآورده" (آزار هلندی، آزار مکمل مکینگی،...) ^۲ و نسخه‌ها و برنامه‌های مکتب‌نوسازی برخاسته از نظام سوداگری - استعماری بغلتاند و امان ندهد که ما بتوانیم در فضا و فرهنگ مقاومتی حاصل از انقلاب و جنگ و انرژی و پتانسیل آن را در ابعاد کلان و در جبهه‌های اقتصادی - اجتماعی و توسعه پایدار به شکل مؤثر و مستمر با یکدیگر پیوند زده و معنای کافی و همه‌جانبه‌ای را به نمایش بگذاریم که حاصل آن بتواند شیوه‌های خاص و خلاقه، برای توسعه همه‌جانبه

۱- نک به: مرتضی فرهادی. «خم و چم‌ها و دشواری‌های بومی‌سازی یک نظریه... (بومی‌سازی نظریه تکروی و فردگرایی کشاورزان ایرانی) بومی‌سازی علوم انسانی در ایران. (مجموعه مقالات) به کوشش احمد گل محمدی و همکاری جلال کمالی اردکانی، تهران، ۱۳۹۴، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، صص ۲۵-۹۴.

۲- "مکمل مکمل مکینگی" (makel makel makinegi). درباره این آزار نک به: ویژه نامه آب همین فصلنامه در شماره ۷۲.

و پایدار ایران را رقم بزند و سرمشق کشورهای توسعه نیافته و به ویژه کشورهای مسلمان و همسایه گردد. اما متأسفانه همه این تجربیات گوناگون مانند خط‌های موازی در هندسه اقلیدسی انگار پس از جنگ به هم نرسیدند و پیوند نخوردند. پس از حدود ربع قرن هنوز انگار هیچ ربطی بین این همه تجربیات مربوط به فرهنگ یاریگرانه ایرانی و "پتانسیل فرهنگی"^۱ و مسئله "سرمایه اجتماعی" و رفتار جمعی و مدیریت و توسعه مشارکتی و تجربیات مربوط به انقلاب و تجربیات وزارت جهاد و بسیج و جنگ تحمیلی و تجربیات تاریخی هفتاد ساله پس از جنگ جهانی دوم و نهضت ملی شدن نفت و تجربیات پیش از آن، انقلاب مشروطه و قبل از آن نهضت تنباکو و غیره وجود نداشته است و این موارد و عناصر کمیاب و تجربیات دیرپاب حتی در داخل یک ظرف واحد و اجبار مکانی در دانشکده‌های علوم اجتماعی و معاونت‌های پژوهشی سازمان‌ها و وزارتخانه‌های عریض و طویل لازم ما نیز نتوانسته‌اند به ترکیبی کارآمد از این همه "پتانسیل تاریخی" و تجربیات درس‌آموز دست یابند. این وضعیت برای کسب و تطبیق و ترکیب دانش و نظریات غربی با تجربیات ملی نیز وجود دارد! برای مثال پس از مدت‌ها، هنوز بیشینه مطالب و حتی مثال‌های مربوط به بخش کشاورزی و روستایی در مبحث "سرمایه اجتماعی" و "همپاری" و "اعتماد اجتماعی"، "اعتماد و مبادله بازاری" و... در طرح نظریات کسانی همچون جیمز کلمن و پاتنام، فوکویاما، مرنسی و دیگران در پایان نامه‌های ارشد و دکتری دانشکده‌های علوم اجتماعی از همان منابع و از اروپا آورده می‌شود و انگار کسی در ایران حوصله خواندن منابع و پژوهش‌های ایرانی و تطبیق اصطلاحات و مفاهیم مربوط به آنها و توانایی آمیختن نظریه‌های وارداتی از غرب، با واقعیت‌های جامعه ما و اعتماد به نفس لازم برای عبور دشوار از تسمیه‌گرایی‌های موجود را ندارد. انگار ما حتی در سطح نظری نیز توانایی پل زدن بین نظر و عمل و نظریه و واقعیت‌های بومی را از کف داده‌ایم و همچون همه چیزها مترصد واردات نظریه و نسخه و داروی بیگانگانیم و تجربه هفتاد ساله

۱- درباره مفهوم پتانسیل فرهنگی و تعریف و توصیف اینجانب نک به: مقدمه بلند کتاب انسان‌شناسی یاریگری، ۱۳۸۸، نشر ثالث.

پس از جنگ جهانی دوم برای ناامیدی ما از نسخه‌های غیربومی کافی نیست! و انگار نه در دانشکده‌های علوم اجتماعی و نه در مراجع برنامه‌ریزی، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری نه کسی به کوه تجربیات ملت ما در انقلاب و جنگ کاری دارد و نه به تجربیات درازمدت تاریخی ما و نه کسی به توصیفات و نظریات درونزاد و بومزاد ما درباره مشارکت و توسعه و یا هر چیز دیگری. مدت نسبتاً زیادی این پرسش در مؤلف شکل گرفته که دلیل این واقع‌گریزی و بی‌توجهی - حداقل به تاریخ معاصر - در روشنفکران و استادان و مدیران ما از کجا سرچشمه گرفته و برای این بی‌توجهی‌ها چه باید کرد؟ چگونه است که حتی کسانی که خود از بطن و متن شرایط فعلی ما و با تحمل سختی و ایثار و مشارکت بیرون آمده‌اند غالباً نسبت به این مسائل بی‌توجه و یا کم‌توجهند؟

نباید فراموش کرد که اگر چه سرمایه اجتماعی حاصل از فرهنگ مشارکتی در سرشت همه جوامع و همه دوران‌ها وجود دارد، اما کم و کیف آن در جوامع با محور اصلی رقابتی و جوامع با محور اصلی رفاقتی از چند هزار سال پیش متفاوت بوده و اغلب جوامع شرقی (آفریقایی - آسیایی و آمریکای لاتین) به لحاظ تاریخی و فرهنگی سهم بیشتری را در این زمینه دارند. از این گذشته در جوامع و جغرافیای "دشوار زیست"، بخشی از کمبودها و نابودها، از راه "پتانسیل فرهنگی" و مشارکت جبران می‌شده است. اما غرب اخیراً پس از تکاندن "درخت جهان" (نیروی کار متبلور و تجارت کار زنده غیراروپایی)، قله فروافتاده کوچکی از این کوه یخ در حال آب شدن در جامعه سوداگری را بازیافته، و به حق شگفت‌زده شده است و برخی پژوهشگران اینترنتی از این شگفت‌زدگی بیشتر شگفت‌زده شده‌اند و ندانستند که شراکت در توانایی‌های گوناگون و از آن جمله "مایه"^۱ و "سرمایه"^۲ مردم، همان سرمایه اجتماعی است و آن اعتباری است که با "آبرو"

۱- منظور از "مایه": ثروت و پس‌انداز فرد یا خانواده و گروه و صنف و جامعه و غیره است.

۲- منظور از "سرمایه": ثروت و پس‌انداز آورده و یا به کارگیری عملی "کار تن یافته" (متجسد، متبلور) در کار تولید است.

و منزلت اجتماعی فردی و یا جمعی گره خورده است^۱ و از هزاران سال پیش در روستا و مزرعه و در کوه و بیابان و "مال" و "بلوک" دامداران کوچرو و یکجانشین و اصناف شهرها و حتی در میان بازرگانان و تجار شرقی تا چه اندازه به وفور و فراوانی و گوناگونی [انواع جوهری و گونه آمیزی‌های آنها] و یک منظوره و چند منظوره، گروهی و سازمانی وجود داشته و هنوز هم بقایای آن در حد مزه و هم به قدر تشنگی موجود است و هم از نیم قرن گذشته به تواتر به کوشش پژوهشگران غالباً مردم‌شناس و مردم‌نگار و جغرافیادانان ایرانی گزارش شده است.

افزون بر این و فراتر از تأثیرات یاریگری در سطح خُرد و میانه، در سطح کلان و بین‌المللی، از آنجا که راههای رقابتی فردگرایانه ستیزه‌پرور و جنگ آفرین نظام "سوداگری - استعماری" غرب، در پانصد سال گذشته و به ویژه در یکصد سال اخیر و با سر باز کردن زخم "ناسور" نظام یاد شده در جنگ جهانی اول و دوم^۲ و به نمایش درآمدن درون مایه آن، جهان را بر لب پرتگاهی پرژرفا کشانده است، تغییر جهت بنیادی پارادایمی از "کنش‌های متقابل گسسته" به "کنش‌های متقابل پیوسته" را به صورت ضرورتی غیرقابل انکار و غیرقابل نادیده انگاری درآورده است. بدین گونه در بالاترین سطح معرفتی و فلسفی و "علوم اجتماعی عام" و از آن جمله در علم تاریخ، جامعه‌شناسی، و انسان‌شناسی، جهان منتظر راه‌هایی برای دفاع از طبیعت، هستی و جامعه بشری در برابر خشونت فردگرایی تشدید شونده بدشگون و بی‌فرجام است. لذا به نظر می‌رسد که توجه به مسائل مربوط به یاریگری (مشارکت، تعاون و همکاری) و در کل کنش‌های متقابل پیوسته می‌تواند

۱- مردم خوش حساب ما همانند ضرب‌المثل فارسی "شریک مال مردم" (دیگران) بودند!

۲- این جنگ بین‌المللی اما به شکل بی‌نشان و پنهان به قول "فوکو" به نمایندگی از قدرت نوینی که می‌خواهد بیش از پیش و حتی‌المقدور پنهان بماند، هنوز و هم اکنون در جهان و به ویژه در پس از وقوع انقلاب اسلامی و فروپاشی شوروی به اشکال جدید در حال رخ نمودن است و آخرین نمونه آن را در جنگ مستور و مغلوبه بین‌المللی چند کانونه و در نتیجه فرار و خطرناک و سرطانی "مهار دشوار" و افسار گسیخته ("افسار سرخود") امروز در خاورمیانه می‌توان ملاحظه کرد.

به عنوان بدیل ما با وجود غرابت بسیار امروزی آن در جامعه چندپاره و منقسم و به قول "هگل" فروریخته، حتی در سطح خانواده، باشد و بتواند نظام‌های دراز ریشه و با محور اصلی "کنش‌های متقابل پیوسته" و مبادلات گرم جمع‌گرایانه دو میلیون ساله و عاقبت به خیر بازتابیده به قول "یونگ" در "ناخودآگاه جمعی" بشری را باز زنده‌سازی کند.

این ضرورت که مؤلف از اواخر دهه چهل آنرا احساس کرده، روز به روز به ژرفای عاطفی و ادراکی آن بیشتر پی برده است، امروزه به هزار زبان و ادبیات گوناگون که یکی از آخرین آنها، حتی در چارچوب نظام تجارت رقابتی خود را در لزوم عبور از اقیانوس سرخ به اقیانوس آبی در کلام "جان کیم" و "رنه موبورگنه" نشان می‌دهد.^۲ اما مشارکت در کلیت و نظام‌وارگی خود معنادار است و تجزیه آن به جزیره‌های پرت افتاده در اقیانوس فردگرایی نظام سوداگری - استعماری و نگاه به آن به شکل ابزاری و در سطوح خرد همچون "خلاصه کردن، کشتن است" و با تقلیل‌گرایی بسیار همراه بوده است و برای نظام‌مندسازی یاریگری، به کار جمعی فراوان و فرارشته‌ای فراوان و حتی میان معرفتی نیازمند است. البته تبیین نظری، تازه گام نخست برای رفتن به سوی کاربردی کردن این اندیشه در فضا و ساختارهای اجتماعی وارداتی است که اکنون متأسفانه در تقابل و ضد آن است.

نظام‌های یاریگرانه بیش از هر نظام دیگری با اندیشه‌های شرقی و ایرانی و اسلامی سازگاری دارد و برای اقتصاد کشور ما «بن بست شکن» می‌باشد و بازوی شیر خدایی و رستم دستانی برای توسعه پایدار کشورهای نظیر ما به حساب می‌آید.^۳

۱- به نظر می‌رسد "ناخودآگاه قومی" یونگ، همان تأثیرات فرهنگی ناپیدا در ذهن تاریخی آدمیان است.

2. W. Ghan Kim, Renee Mauborgne, **Blue Ocean Strategy**, Harvard Business School Press, 2005.

۳- دربارهٔ مناسبات نظام یاریگری به اسلام و ادیان افزون بر منابع معرفی شده در کتاب **فرهنگ یاریگری** در ایران و فصل دهم (فرهنگ ایرانی و مشارکت) در کتاب **انسان‌شناسی یاریگری** و یا در: «بازتاب آموزه‌های دینی در فرهنگ ایرانی و بنیادهای دگریار ناهم‌تراز»، **فصلنامه علوم اجتماعی**، ش ۴۶ (پاییز ۱۳۸۸)، صص ۱-۳۹. و همچنین نک به:

- احمد علی یوسفی. **اقتصاد تعاونی از منظر اسلام**، تهران، ۱۳۹۴، انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی و منابع آن.

به راه بادیه رفتن "بررسی انتقادی فصلنامه ... ۱۱۳

پرداختن به مسئله مشارکت از جنبه‌های گوناگون هم در فضاهاى مفهومی و کلی و تاریخی و هم مصادیق اجتماعی و سیاسی و هم مصادیق سنتی و بومی آن در ایران یک نقطه قوت کوچک فصلنامه بوده است. افزون بر مقالات پراکنده، دو ویژه‌نامه "مشارکت سیاسی" و "ویژه نامه انقلاب اسلامی" نیز در این کارنامه وجود دارد. ملت ما در طول تاریخ به دلایل گوناگون دارای روحیه مشارکتی بالا و سرمایه اجتماعی فراوان بوده که می‌توانسته بسیاری از کمبودهای اقلیمی و سختی‌های اجتماعی را آسان سازد. شروع دوران تولید غذا (کشاورزی و دامپروری) از ایران و بین‌النهرین و خاورمیانه و اهلی کردن مهمترین اقلام کشاورزی و دامی در این منطقه غالباً سخت و نیمه‌کویری، نشانه وجود این موهبت بزرگ و "پتانسیل فرهنگی" ^۱ به شدت متراکم و متکاثف در ایران و منطقه بوده است.

در همین جا باید گفت اگر چه فصلنامه علوم اجتماعی به نسبت و به خوبی درباره کار جمعی و مشارکت و یاریگری در گونه‌ها و زمینه‌های گوناگون وارد شده است، اما متأسفانه از مسئله کار و تولید غفلت بسیار شده است. جای تأسف بسیار است که در ۷۰ شماره مجله تنها دو مقاله درباره کار در فصلنامه ما وجود داشته است ^۲ و از فرهنگ تولید و تولید حتی یک مقاله چشم‌گیر بیاد نمی‌آید؛ در زمانه‌ای که این اندازه عناوین ترجمه‌ای و تألیفی درباره مصرف و مصرف‌انبوه و جامعه مصرف‌انبوه و فرامصرف و اوقات فراغت از در و دیوار مملکت می‌بارد! این عدم توازن «کلوا و شربوا و را تو در گوش کن / و لا تسرفو را فراموش کن»! معنادار به نظر می‌رسد؛ جامعه‌شناسان، روانشناسان اجتماعی و مردم‌شناسان و اقتصاددانان و فلاسفه ما را چه افتاده است؟ فصلنامه‌های علوم اجتماعی ما را چه شده است؟

۱- درباره "پتانسیل فرهنگی" نک به: مقدمه انسان‌شناسی یاریگری.

۲- مرتضی فرهادی، «کار در اندیشه و آیین‌های ایرانی - اسلامی و یونانی، یهودیایی، مسیحیایی»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۵۵ (زمستان ۱۳۹۰).

- جعفر هزارجریبی، «کارآفرینی و اخلاق اسلامی»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۴۷ (زمستان ۱۳۸۸).

در پایان باید افزود برای رسیدن به فصلنامه‌ای با موضوعات نو، ضروری و بنیادی و نان شبی، راه درازی در پیش است و امیدوارم در ربع قرن بعدی و با تکیه بر تجربیات ربع قرن گذشته، مجله بتواند راه‌های بسیار مفیدتری را به پیش ببرد. جای تأسف است که ما نتوانسته‌ایم پیش از این مدت ویژه‌نامه‌هایی درباره کار و دگرگونی‌های فرهنگ کار در ایران، درباره جامعه‌شناسی تولید و دگرگونی‌های فرهنگ تولید در ایران و همچنین درباره جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی زیست‌بوم در ایران، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و حقوق و اقتصاد و سیاست و حکمرانی و مدیریت آب در ایران، جامعه‌شناسی روستایی و درباره نقد و پیامدهای ده‌گریزی، ایل ستیزی کورکورانه و شهرگرایی‌های بدون محتوا و تمرکز همه امکانات در شهرهای مصرفی و در خدمت طبقه تن‌آسان نوپدید و تکیه‌گاه و امید نظام سوداگری - استعماری استکباری، و پدیده‌های در پیوند با آن نه تنها ویژه‌نامه که حتی مقاله مستقل نیز نداشته باشیم. همچنین است مسائل از یاد رفته و سرنوشت‌سازی همچون افزایش و وحشتناک مصرف‌گرایی و آموزش یکصد ساله غیررسمی زنان ایران از درون و برون مرزها در کشاندن آنان به جرگه مصرف‌گرایی افراطی، مدیریت تن و رهاکردن ذهن، (چسبیدن به کلاه و رها کردن سر)^۱ فراموشی کتاب و مطالعه‌گریزی و پس رفت و آب رفت فرهنگ کتاب خوانی دیرینه در ایران،^۲ شیئی‌پرستی نوین و ابزارزدگی و ابزار ذلیلی به جای رهایی از اشیاء و به قول "هایدگر" «وارستگی از اشیاء» و مدینه فاضله و دقیقه فاضله‌سازی‌های نوین! سرسپاری به آموزش و پرورش حافظه‌گرا، فردگرا، مصرف‌گرا، شکل‌گرا و خواسته‌افزا و کار و تولید و طبیعت واقعیت‌گریزی، نقد آموزش غیررسمی (مطبوعات و رسانه‌های گروهی ملی و بین‌المللی مصرف محور، اقتصاد بادآورده و توسعه و توسعه پایدار که هیچ کدام موضوع یک ویژه‌نامه و گاه حتی یک مقاله در خور نبوده‌اند. در مورد آسیب‌شناسی توسعه پایدار و شاید بزرگترین وظیفه مجلات علوم اجتماعی شناسایی در هر لباس "مکتب نوسازی" و به ویژه نوسازی متقدم بوده است و افشاء زور

۱- بر خلاف سخن حکیمانه پروین که: «گفت در سر عقل باید بی‌کلاهی عار نیست!»

۲- درباره کتاب‌دانی و کتاب شنوی روستائیان و عشایر ایران نک به مقدمه واره.

پوشیده و لخت قدرت‌های استیلایی در راه توسعه بیش از ۱۶۰ کشور توسعه نیافته و به ویژه کشورهای توسعه نیافته کهن فرهنگ با آزار صعب‌العلاج "وفور منابع" و طراحی راه‌های نوین و تکثرگرا و خلاقه بومزاد و فهم موانع واقعی و نه موانع فرضی و اروپامحور مکتب نوسازی و افشاگری در این زمینه باید باشد و باز باید تکرار کنم که امر توسعه به هیچ وجه صرفاً اقتصادی نیست و میان رشته‌ای و حتی میان معرفتی است و مجلات علوم اجتماعی به جای پرهیز محتاطانه و محافظه‌کارانه، باید بسیار بیش از این در امر توسعه ورود کنند. خالی بودن فصلنامه ما و دیگر فصلنامه‌ها و ماهنامه‌های علوم اجتماعی از چنین مسائل و مضامینی، نشانه خودگم‌کردگی و ترجمه‌ای بودن موضوعات مقالات و ناصلی و کلیشه‌ای و باسمة‌ای بودن مضامین علوم اجتماعی در ایران و علت سردی و دورایستادگی این مجلات از جامعه و بازمانده قشر کتاب‌خوان کشور است و باید فکری اساسی درباره آن به عمل آید.

اما این فصلنامه در حوزه‌های دیگر علوم اجتماعی نیز مقالات به نسبت فراوان‌تری دارد که پس از مقالات جامعه‌شناسی، بیشترین مقالات در حوزه ارتباطات است که چند مقاله خلاقه و تازه‌یاب از دکتر محسنیان‌راد را نیز در بر دارد.^۱ در درجه سوم مردم‌شناسی و در درجه چهارم مقالات مربوط به یاریگری (مشارکت، تعاون، همکاری) و در درجه پنجم مقالات مربوط به خدمات اجتماعی و در درجه ششم مقالات حوزه برنامه‌ریزی (شهری) و در آخر مقاله‌شناسی و کتاب‌شناسی و کمترین مقالات در حوزه جمعیت‌شناسی و روانشناسی اجتماعی بوده است.

همانطور که قبلاً اشاره شد، مجله در سفارش مقالات نقشی نداشته است. ما در این ربع قرن منتظر مقالات وارده بوده‌ایم، تنها درباره موضوع ویژه‌نامه‌ها، مجله از طریق شیوه‌های غیررسمی و گرم مشرق زمینی از پژوهشگران، استادان و علاقمندان و اهل آن زمینه؛ تقاضای مقاله داشته است.

۱- استاد دکتر محسنیان راد - که از قدیمی‌ترین اعضای هیئت تحریریه این فصلنامه است - با لطف و با وجود گرفتاری‌های پژوهشی بسیار، پذیرفته‌اند که در شماره‌های آینده، نقدی بر مقالات حوزه ارتباطات فصلنامه بنویسند. فصلنامه پذیرا و منتظر مقالات و نقدهایی در این باره و دیگر موضوعات این هفتاد شماره خواهد ماند.

در سال‌های نخست اغلب کارهای فصلنامه "صلواتی" و داوطلبانه به پیش رفته است. پس از مدتی دانشگاه به نویسندگانی که مقالات آنها پذیرفته شده است و به داوران مبلغی می‌پرداخته که با اصطلاح اینجانب و به دلیل ناچیزی آن "حق‌البرق" نامیده شد. با این وجود خوشبختانه مجله در ربع قرن گذشته هرگز از نویسندگان پول نگرفته است! برخلاف شیوه ای که متأسفانه در سال‌های اخیر در برخی مجلات علمی - پژوهشی رایج گردیده است.

به هر حال این فصلنامه به جز داوری‌های جاری در حین کار و معمول و مرسوم برای گزینش و چاپ مقالات، نیازمند یک داوری تاریخی و تطبیقی چند رشته‌ای با فصلنامه‌های نظیر و هم عصر خود می‌باشد؛ تا آشکار شود که دقیقاً تحت چه شرایطی در این ربع قرن و به نسبت مجلات علوم اجتماعی دیگر چه کرده است؟

منهای آرمان‌خواهی‌های لازم برای پیشرفت بنا بر تخمین این جانب با احتساب دست کم سه ماه کار برای هر مقاله^۱ و همچنین کارهای فنی، داوری، ویراستاری و غلط‌گیری و مدیریت و چاپ، این دوره ۷۰ جلدی حتی در همین اندازه و قواره کار کمی نبرده است و کمینه چهل سال عمر از نویسندگان و سربازان گمنام کار تایپ و چاپ و صحافی و ویراستاری و غیره را به خود اختصاص داده است. پس لازم است که گروهی و دستگاه‌هایی نیز دست کم یک سالی صرف معرفی و نقد چنین کارهایی نمایند. نبود چنین نظارت و پژوهش بر پژوهش‌ها و داوری بر داوری‌ها و نوشتن بر نوشته‌های پیشینیان سبب می‌شود که ما همچون ماهیان غارهای آبدار نور و سوی چشمانمان را از دست بدهیم و کورمال کورمال راه بسپاریم. افزون بر این کمبود داورهای منصفانه و خردمندانه

۱- محاسبات مؤلف برای میزان کاربری و زمان‌بری مقالات خودش به طور متوسط چهار ماه برای هر مقاله است و برخی مقالات نظیر مقاله "جی‌غال اسمک" چاپ شده در شماره ۶۷ فصلنامه حاصل بیش از یک سال کار پاره وقت دراز مدت خود و دانشجویانش است. البته مؤلف می‌پذیرد که سریع‌القلم و تندنویس نیست و می‌پذیرد که کار میدانی و نازک طبیعتاً زمان‌برتر و دشوارتر است اما حتی پژوهشگران هوشمندتر و خوش‌روش و با بهره‌وری بالا از تکنولوژی‌های جدید که به طور متوسط برای هر مقاله غیرکلیشه‌ای کمتر از سه ماه وقت صرف کنند.

کیفی، نبود و کمبود فلاسفه و نقادان قَدَر علوم اجتماعی سبب شده است که این کشتی بدون قطب‌نما با بادهای نامعلوم، کژمژ به پیش رود.

جامعه علمی ما باید بداند که با چاپ مجله و کتاب نباید کار، پایان یافته تلقی شود. متأسفانه ما در این زمینه کمبودهای بسیار ناشناخته و کارهای نپرداخته فراوانی داریم. نویسندگان و پژوهندگان فلسفه علم، جامعه‌شناسی علم و معرفت و توسعه علمی در ایران باید از موضوعات کلی و نقلی جهانی در این زمینه‌ها فراتر رفته و به سراغ ضرورت‌ها و مصادیق و مشکلات کار در ایران و مختصات و ویژگی‌های تولید علم و چند و چون و نو و کهنگی و پر و خالی بودن، برون‌زا و درون‌زا بودن، تقلیدی و تحقیقی بودن مضامین و خلاقه و یا کلیشه‌ای بودن قالب‌ها و محتوای این تولیدات و سود و یا زیان‌آور بودن آنها و نتایج کار و مشکلات و موانع تولید علم در ایران بپردازند و به دلایلی سکوت سنگین درباره دیگران و کارهای همکاران معلوم نیست چه معنایی دارد:

آیا بنا بر ضرب‌المثل‌های فارسی سکوت نشانه رضایت است و یا "پاسخ ابلهان خاموشی است؟" یا نشانه ناامیدی از نویسندگان و پژوهشگران ایرانی و یا ناتوانی از کار سخت و گاه دشمن‌آفرین نقد! و یا تکبر و خودشیفتگی و بی‌اعتنایی به کار دیگران و ناتوانی در دیدن دیگری است! یا بی‌جایگاهی نقد در کار علم و معرفت و مجلات علمی و تخصصی در جامعه‌ای است که احساس سیری و پیری از علم و بی‌نیازی از آن را دارد، جامعه‌ای وارداتی که تصور می‌کند علم و انواع معرفت و تحقیق را هم می‌توان کشتی و کامیون کامیون و یا به شیوه‌های پیلهوری و از راه‌های کوهستان و به شکل رسمی یا قاچاق با قاطر وارد کرد!

در روانشناسی یادگیری و کار آموزش، شعاری است که می‌گوید: **اگر می‌توانی تشویق کن و اگر نمی‌توانی تشبیه و هیچ روشی ناسودمندتر از بی‌اعتنایی نیست!** فصلنامه علوم اجتماعی در اوایل کار خود از گوشه‌ای و رشته‌ای این کار را شروع کرده است. مؤلف خود در شماره ۵ و ۶ مجله با نقد کارهای مردم‌نگاری ایران از جهت مسئله‌یابی و روش، اولین نقد کلی مستقل از این رشته را به عمل آورده است. در این مقاله به نقد تکوینی و مضمونی و روشی مردم‌نگاران ایران پرداخته شده است و عوامل مؤثر در گزینش

چنین روندی آستیگمات و آزارمند در مردم‌نگاری و مردم‌شناسی ایران و نتایج و کاستی‌های آن مورد توجه قرار گرفته است.^{۱*} در چند شماره بعد، مقاله‌ای دیگر در همین زمینه از همکار مردم‌شناس دانشکده آقای دکتر نعمت‌اله فاضلی به چاپ رسیده است.^۲ ما امیدواریم که پژوهشگران و نویسندگان رشته‌های جامعه‌شناسی و ارتباطات و سایر رشته‌های علوم اجتماعی که در این مجله دسته‌ای از مقالات مربوط به آنها است دست به قلم برده نقطه نظرات خود را به قصد سازندگی و بهبود کار و به شکل تخصصی مطرح نمایند. آیا نباید بخشی از بودجه پژوهشی کشور در وزارت علوم و ارشاد و سازمان‌هایی نظیر صدا و سیما و میراث فرهنگی و غیره، دانشکده‌ها، پژوهشکده‌ها و اندیشکده‌ها و معاونت‌های پژوهشی وزارتخانه و ریاست جمهوری صرف چنین کار فراموش شده‌ای بشود؟ البته متأسفانه در جامعه دانشگاهی و دانشجویی ما نقد به معنای نفی تند و تیز است که اگر چه نمونه‌های شفاهی و لحظه‌ای و سخنان گذرا و بی‌گدار در این زمینه فراوان است - که البته این هرگز مورد نظر ما نیست - اما نقد اثباتی، منطقی، عالمانه، اخلاقی و زیباشناسانه لازم برای نزدیک شدن به واقعیت، چیزی است و نقد در فضای از خودبیگانه و از خودگریزان و کلیشه‌ای و قیاس‌های مع الفارق نهیلیستی و آنارشیستی افراطی، چیزی دیگر و نقد تطبیقی و نسبی‌گرایانه و با ملاحظات و با نگاه به الزامات و ضرورت‌ها و امکانات محلی و پا در واقعیت‌های همه سویه و واقع‌گرایانه و صمیمانه و دلسوزانه چیزی دیگر است.

۱- مرتضی فرهادی. «آسیب‌شناسی پژوهش‌های فرهنگ عامیانه و لزوم مردم‌نگاری و مردم‌شناسی دانش‌ها و فن‌آوری‌های عامیانه و کار ابزارهای سستی در ایران»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، ش ۵ و ۶ (پاییز و زمستان ۱۳۷۳)، صص ۸۵-۱۱۴.

*. از چاپ مقاله نخست اکنون ۲۲ سال و از دومین مقاله ۱۸ سال می‌گذرد. برای آن زمان این گونه مقالات پیشروانه و جهت بخش بوده است و دست کم باب سخن را باز می‌کرده است. مؤلف امیدوار است جامعه‌شناسان، پژوهشگران و استادان ارتباطات و دیگران توانسته باشند با دیدی کل‌نگر محتوای و جهت و کمبودها و پربردهای رشته مورد علاقه و کار خود را مورد توجه و داوری قرار دهند. این کار به دلایلی که اشاره شد آسان نیست اما به اندازه دشواری خود می‌تواند جهت بخش و مفید واقع شود.

۲- نعمت‌اله فاضلی. «آسیب‌شناسی مردم‌شناسی در ایران»، *فصلنامه علوم اجتماعی*، ش ۱۰، (تابستان ۱۳۷۷).

به راه بادیه رفتن "بررسی انتقادی فصلنامه ... ۱۱۹

به قول سعدی: «شکسته استخوان داند بهای مومیایی را» و به قول نادرپور در شعر انگور: «چنین آسان مگیریدش، چنین آسان منوشیدش»^۱ به درستی که برای قدرشناسی از یک کار نو و خلاقه «باید در عمرت یک انشاء واقعاً انشاء، یعنی خلاقه و بدیع نوشته باشی تا قدر یک کتاب [یا مقاله] و مجله پرزحمت را بدانی؛ اگر کسی در همه عمر به قول جامی نه دانه ای کاشته و نه نهالی افراشته باشد^۲ آنگاه نه تنها شکستن یک شاخه سبز درخت که از بُن بریدن آن نیز برایش چندان مشکل نخواهد بود»^۳ در پایان باید از همه کسانی که در این ربع قرن این فصلنامه را به شکل های گوناگون یاری کرده اند از نویسندگان مقالات که برخی اکنون در میان ما نیستند،^۴ از داوران علمی و هیئت های تحریریه مجله در سال های گذشته^۵ و از مدیران

۱- چه می گوید؟ / کجا شهد است این آبی که در هر دانه شیرین انگور است؟ / کجا شهد است؟ / این اشک است / اشک باغبان پیر و رنجور است / که شبها راه پیموده / همه شب تا سحر بیدار بوده / تاکها را آب داده / پشت را چون چفته های مو دو تا کرده / دل هر دانه را از اشک چشمان نور بخشیده / تن هر خوشه را با خون دل شاداب پرورده / چه می گوید؟ / کجا شهد است این آبی که در هر دانه شیرین انگور است؟ / کجا شهد است؟ / این خون است / خون باغبان پیر و رنجور است / چنین آسان مگیریدش / چنین آسان منوشیدش. [نادر نادرپور. برگزیده اشعار، ۱۳۲۶-۱۳۴۹، تهران، ۱۳۵۴، کتاب های جیبی، صص ۸۵-۸۷]

۲- جامی گوید:

«نه زمینی ز تو آراسته گشت / نه درختی ز تو پیراسته گشت،
نه یکی داند به گل کاشته ای / نه نهالی ز گل افراشته ای،
نشد از بیل گفت آبله وار / نشدی غرقه به خون، آبله دار،
آبیاریت شبی خواب نبرد / راحت خواب تو را، آب نبرد».

[خسرو خسروی. جامعه دهقانی در ایران، تهران، ۱۳۵۷، انتشارات توس، ص ۱].

۳- مقدمه واره، صص ۲۰ و ۲۱.

۴- زنده یاران: دکتر عظیم رهین؛ دکتر جواد یوسفیان؛ دکتر محمد عبداللهی؛ دکتر کاظم معتمدنژاد

۵- آقایان دکتر مرتضی امین فر (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر نعیم بدیعی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر احمد به پژوه (دانشگاه تهران)، دکتر ابراهیم پاشا (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر سید احمد حسینی (دانشگاه علامه

مسئول^۱ و سردبیر پیشین فصلنامه^۲، مدیران داخلی^۳، مسولان روابط عمومی فصلنامه^۴، کارشناسان^۵، ویراستاران پارسی^۶ و مترجمان و ویراستاران چکیده‌های انگلیسی^۷ و رؤسای سابق و اسبق دانشکده^۸ و کارشناسان و مدیران و معاونت‌ها و رؤسای دانشگاه و سرانجام

طباطبائی، دکتر مسعود چلبی (دانشگاه شهید بهشتی)، دکتر علی محمد حاضری (دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر سعید زاهد زاهدانی (دانشگاه شیراز)، دکتر محمد زاهدی اصل (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر نادر سالارزاده (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر حسن سرایی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر رحمان سعیدی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر مهدی سمعی (دانشگاه ایلی نوبز شرقی)، دکتر سید محمد سید میزایی (دانشگاه شهید بهشتی)، دکتر محمد شیخی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر جواد صفی نژاد (دانشگاه تهران)، دکتر انور صمدی‌راد (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر محمد عبداللهی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر علی علاقه بند (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر مرتضی کتبی (دانشگاه تهران)، دکتر یوسف کریمی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر یحیی کمالی پور (دانشگاه پوردو)، دکتر غلامرضا لطیفی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر مهدی محسنیان‌راد (دانشگاه امام صادق^۹)، دکتر منصور معدل (دانشگاه میشیگان شرقی)، دکتر سعید معید فر (دانشگاه تهران)، دکتر محمد میرزایی (دانشگاه تهران)، دکتر محمود یحیایی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر علی ساعی (دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر احمد نقیب‌زاده (دانشگاه تهران)، دکتر جعفر هزارجریبی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر محمود جمعه‌پور (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر محمدمهدی فرقانی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر هادی خانیکی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر علی خاکساری (دانشگاه علامه طباطبائی) و خانم‌ها دکتر طلعت اللهیاری (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر ژاله شادی طلب (دانشگاه تهران)، دکتر عذرا جاراللهی (دانشگاه علامه طباطبائی).

- ۱- دکتر سیف اله سیف اللهی؛ دکتر محمدحسین پناهی؛ دکتر جعفر هزارجریبی.
- ۲- دکتر محمدحسین پناهی.
- ۳- دکتر انور صمدی‌راد؛ دکتر نعمت اله فاضلی و مرتضی سالمی که بیشترین و طولانی‌ترین مدت و زحمت از آن وی بوده است.
- ۴- پروانه سلحشورنژاد؛ اعظم افقی؛ فهیمه پاکروان؛ محمدعلی شاکری یکتا؛ مرتضی سالمی.
- ۵- معصومه بابامحمدی؛ مژگان فارسی.
- ۶- رضا خاکیان؛ دکتر اکبر فریار؛ دکتر علیرضا حسینی پاکدهی؛ دکتر نعمت اله فاضلی؛ علی قاسم نژاد جامعی؛ محمدرضا رازقی؛ غلامحسین صالح نسب؛ مرتضی سالمی؛ اکرم سادات بنی طباء.
- ۷- علی قاسم نژاد جامعی؛ دکتر محمدحسین پناهی؛ غلامحسین صالح نسب؛ دکتر حسین ملانظر؛ دکتر سمیه سادات شفیعی.
- ۸- دکتر سیف‌اله سیف‌اللهی؛ دکتر محمدحسین پناهی؛ دکتر سید احمد حسینی حاجی بکنده؛ دکتر محمدزاهدی اصل؛ دکتر محمدمهدی فرقانی؛ دکتر عزت‌اله سام آرام؛ دکتر جعفر هزارجریبی.

به راه بادیه رفتن "بررسی انتقادی فصلنامه ... ۱۲۱

حروف چین و صفحه‌آرا^۱ و کارشناسان ناظر معاونت پژوهشی دانشگاه^۲ و طراح روی جلد^۳ و همه کسانی که نامشان به سهو از قلم افتاده است به دلیل تلاش‌های فردی و جمعی ایثارگرانه و غالباً رایگان و در نهایت در حد "حق‌البرق"، سپاسگزاری کرده و از جانب این کوشندگان ربع قرن و از جانب خود با پوزش از کمی‌ها و کاستی‌ها و کوتاهی‌های ممکن و موجود - به جز توان "کلی علوم اجتماعی" جامعه ما که از اختیار ما بیرون بوده - که در این کار راه یافته از زبان جمع با بیان مولوی می‌گوییم: «دوست دارد یار این آشفستگی / رفتن بیهوده به از ماندگی»^۴ و به قول شیخ اجل سعدی: «به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل / که گر مراد نیابی به قدر وسع بکوشی» و از قول جمع و با زبان "جبران خلیل جبران" می‌گوییم: «آنچه در دل داریم بیش از چیزی است که بر زبان می‌آوریم و اشتیاق ما بیش از آن چیزی است که بدست آورده‌ایم»^۵*

۱- محمدرضا حجتی؛ لیلا خدابنده لو.

۲- سیدمهدی سمیعی و سمیرا میرابیان.

۳- طراح لوگوی مجله آقای محمدرامین ضیاء است که به سفارش دکتر سیف‌اللهی افتخاراً این کار را برای دانشکده انجام داد و با لطف ایشان مجله فریه‌تر و استخوان درشت‌تر از آن چه هست، هم از اول نموده شد! در شماره‌های بعد آقای دنیوی این طرح را زیباتر ساختند. همکاران ما در طراحی جلد هر شماره عبارتند از: رضا دنیوی؛ سمیرا حاجی گلدی.

۴- و یا کوشش بیهوده به از خفتگی.

۵- جبران خلیل جبران. جاودانه‌ها (گزیده آثار)، ترجمه مسیحا برزگر، تهران، ۱۳۸۱، کتاب خورشید.

*. اگر چه در مطبوعات ایران و از آن جمله نقد کار یک مجله از جانب گردانندگان آن غیرمتعارف است و آن هم نقد حدود ۱۲۰ صفحه، اما با توجه به اینکه "پادبیر" فصلنامه علوم اجتماعی در طی ۲۵ سال و ۷۰ شماره تنها در سه شماره، دو شماره ویژه نامه‌های گیاه مردم‌شناسی در شماره‌های ۳۴ و ۳۵، ۱۲ صفحه و در شماره ۶۷، ۱۵ صفحه و با این شماره جمعاً حدود ۱۵۰ صفحه به عنوان سخن سردبیر برای ۷۰ شماره تقریباً به هر شماره کمتر از ۲/۲۵ صفحه می‌رسد و برای خداحافظی از پادبیری صفحات زیادی نخواهد بود و به هر حال طرح این مطلب، بیان آرزوهای کسی است که از ۱۳۴۶ تا به امروز در مجلات این سرزمین به شکل‌های گوناگون مشارکت داشته و در این پایان راه خواسته است تجربیات و سفارشات خود را به سمع و نظر جوانان و آیندگان و

Archive of SID

بازمانده خوانندگان کمیاب این سرزمین کهنسال برساند، و همان گونه که بارها نوشته و گفته است، اگر چه آرزو برای پیران عیب است اما آرزوی پیران برای جوانان عیب نیست!